



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب ششم



فهرست مطالب

- سوال ۱: حدیث «هر کس در حق ما اهل بیت کوتاهی کند خداوند از عملش کم خواهد کرد» یعنی چه؟ در مورد حق اهل بیت علیهم السلام نیز توضیح بیشتر و مفهومی تر دهید. ۲.....
- سوال ۲: من از جمهوری آذربایجان هستم. در اینجا وهابی‌ها و ناصبی‌ها تبلیغات گسترده‌ای در تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی راه انداخته‌اند، مبنی بر این که پیامبر اکرم (ص) گناهکار بوده است؟ هدف آنها از این همه هزینه و تلاش چیست؟ و پاسخ کدام است؟..... ۷
- سوال ۳: به حکم عقل، انسان باید اول فکر کند و بعد عمل نماید، اما در آیه‌ای آمده است (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى قَوْمِ الْفَٰرِیْقِیْنَ) یعنی اول قیام کنید و سپس فکر کنید! پاسخ این شبهه چیست؟..... ۹
- سوال ۴: طبق آیات قرآن کریم (۶۵ تا ۷۰ سوره ص)، پیامبر (ص)، فقط مأمور به هشدار و انذار بود، نه قانون‌گذاری و منظور دعوت به ارزش‌هایی چون عدالت، برابری و رحمت است و بشر با عقل خود احکام تحقق آنها را وضع می‌کند؟ احکام موجود مربوط به شرایط آن زمان بوده است!..... ۱۱
- سوال ۵: آیا شیطان نیز زاد و ولد دارد؟ اگر دارد چرا در قرآن سخنی از اخراج زوجه‌ی شیطان از بهشت نیامده است؟..... ۱۴
- سوال ۶: در سوره مؤمنون، در ویژگی‌های مؤمن، به پرهیز از «لغو» تصریح نموده است؟ آیا تفریح «لغو» است؟ مگر می‌شود تمام وقت تفکر، مطالعه یا کار کرد؟ تفریح علما و عرفا چه بوده است؟..... ۱۶
- سوال ۷: چرا برای هر چیزی می‌توان سند قرار داد به غیر از قرآن؟ چرا هر کلامی را باید مستند به یک چیزی کرد به غیر از قرآن؟ چرا در هر سخنی می‌توان تشکیک نمود، به غیر از قرآن؟..... ۱۸
- سوال ۸: به صورت گسترده (به ویژه در فضای مجازی) مطرح می‌کنند: از کجا معلوم که قرآن کریم تحریف نشده است؟ دلیل بر درستی بیاورید. پاسخ چیست؟..... ۲۰
- سوال ۹: آیا واقعاً خدا همه گناهان را می‌بخشد و آیا در آیات یا روایات چنین بیان شده است؟ چگونه توبه کنیم؟ چه دعایی بخوانیم؟..... ۲۲
- سوال ۱۰: آیا آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰلِحِينَ...»، نوعی پذیرفتن کثرت گرای دینی نیست؟ زیرا پذیرش اسلام به معنای ایمان به ذات حق و قیامت سبب استحقاق پاداش برای سایر ادیان توحیدی شناخته شده است. ۲۴
- سوال ۱۱: آیا آیه «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ... - الإنبیاء، ۲۴»، خود خدایانی (اساطیری) که خدا هستند را اثبات نمی‌کند؟..... ۲۶
- سوال ۱۲: در معنی و تفسیر آیه ۱۰۱ سوره مائده آمده از زیادسوال کردن پرهیزید زیرا دانستن همه چیز گاهی به ضرر زیان شمامت تمام می‌شود یا ذهن و وجود آدمی طاقت و ظرفیت دانستن اسرار آفرینش و هستی را ندارد. چطور تشخیص دهیم کدام سوال را بپرسیم و کدام را نه؟ و با ذهن کنجکاو مان چه کنیم؟..... ۲۸
- سوال ۱۳: به نظر می‌رسد در آیه ۳۵ سوره مبارکه ی بقره (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّٰلِمِينَ) و آیات مشابه دیگر، امر مولوی باشد، چرا که خداوند نتیجه‌ی چنین کاری را هم مشخص کرده است (فتکونا من الظالمین). ملاک اوامر الهی در ارشادی و مولوی بودن چیست؟..... ۳۰

سوال ۱۴: آیا با توجه به این که پیامبر اکرم (ص) فرمودند «انّی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ من تنها برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده‌ام» و در پاسخ صحابی فرمود: «دین یعنی حسن اخلاق»، می‌توان نتیجه گرفت که «کسی که اخلاق دارد، نیازی به دین ندارد». لطفاً کامل توضیح دهید..... ۳۱

سوال ۱۵: آیات ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام کدامند و تفسیر مفسران اولیه اهل سنت از آنها چگونه بوده است؟..... ۳۳

سوال ۱۶: در سوره حجر، آیه ۱۸ تصریح شده که خداوند شیاطین یا جنیان را که برای استراق سمع بالا می‌روند، با «شهاب» دور می‌نماید. آیا این «شهاب»، همین اجرام آسمانی هستند، یا شهاب معانی دیگری هم دارد؟..... ۳۵

سوال ۱۷: معجزه چیزی است که همه توان درک و فهم آن امر را به عنوان معجزه دارند و به آورنده آن به عنوان پیامبر ایمان می‌آورند؛ مانند زنده کردن مرده توسط حضرت عیسی یا اژدها شدن عصای حضرت موسی (ع). اما شما چگونه قرآن را به عنوان معجزه حضرت محمد (ص) برای مردم خصوصاً غیر اعراب معرفی و اثبات می‌کنید. مردم عادی حتی نمی‌توانند از روی آن بخوانند تا چه رسد به درک آن و درک معجزه بودن آن..... ۳۷

سوال ۱۸: گفته شده اگر کسی چهل روز اخلاص داشته باشد، درهایی به سویب باز می‌شود و حجاب از مقابل چشمانش کنار می‌رود. در این چهل روز دقیقاً باید چه کارهایی کرد حتی در غذا خوردن؟..... ۳۹

سوال ۱۹: چرا (در حدیث آمده) ثواب زیارت حضرت شاه عبدالعظیم (ع)، برابر با زیارت کربلاست؟..... ۴۲

سوال ۲۰: درسوره ی یس که در باره ماه فرمود «عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»، آیا این تصور بود که خود ماه کوچک و بزرگ می‌شود؟..... ۴۴

سوال ۲۱: مگر صفت جاودانگی مخصوص خدا نیست پس چطور (به تصریح قرآن کریم) انسان‌ها در آن دنیا در بهشت و جهنم جاودانه هستند؟ پس یعنی انسان‌ها نیز جاودانه هستند؟..... ۴۵

سوال ۲۲: یک شبهه از معجزه علمی قرآن دارم. فرمود همه چیز را زوج آفریدم، در حالی که علم امروز در ساختار اتم، الکترون و پروتون را بارهای متضاد و هم چنین نوترون را با بار خنثی و یا حلزونی که نرینگی و مادینگی را در درون خود دارد، ثابت کرده است. ۴۶

سوال ۲۳: عقیده‌ای وجود دارد و ترویج می‌شود مبنی بر اینکه قرآن حاضر جمع بین سخنان خدا و پیامبر است. یعنی اعجاز و آینده نگری آن مربوط به سخنان خداست ولی کل قرآن مخلوطی از سخنان پیامبر هم در آن است مثل وجوب اطاعت از پیامبر یا عصمت پیامبر و غیره ...! نظر شما چیست؟..... ۴۸

سوال ۲۴: اگر این حروف مقطعه در قرآن رمز بین خدا و پیغمبر اسلام بوده، پس چرا در قرآن ذکر شده است و بین خدا و پیغمبر سکرت باقی نمانده، در غیر این صورت بایستی رمز گشایی می‌شد که هنوز رمز گشایی نشده است. ۵۰

سوال ۲۵: می‌دانیم خداوند درقرآن به انسان فرموده است راجع به دین‌تان اول تحقیق کنید بعد ایمان آورید در اینجا سوالی پیش می‌آید ماتحقیق کردیم اما بعضی از آیات قرآن با عقل بشر سازگار نیست مثلاً به عرش رفتن پیامبر (ص) و... در مقابل اینگونه سوالات چه جوابی داریم؟..... ۵۲

سوال ۲۶: در زمان همه انبیای الهی و از جمله آخرین آنها، ظلم و جور بسیار بود، آیا در زمان ظهور آخرین امامان^(ع)، باز هم کشمکش بی‌عدالتی در قلب آدم‌ها هست یا بی‌عدالتی‌ها در جامعه تمام می‌شود؟..... ۵۴

سوال ۲۷: چندی پیش آقای (به نام دانشمند) حدیثی خواندند مبنی بر این که امام زمان (عج) نایب ندارند! پاسخ چیست؟..... ۵۶

سوال ۲۸: آیا این حدیث پیامبر(ص) صحیح است؟ ای گروه قریش! شما مردم فارس (ایرانیان) را با شمشیر (در فتح ایران) می زنید تا به سوی اسلام بیایند، سوگند به خدا روزی خواهد آمد که آنها شما را برای کشاندن به سوی اسلام با شمشیر می زنند؟..... ۵۸

سوال ۲۹: آیا درست است که وقتی خدا حضرت آدم را از بهشت راند قریب به سیصد سال به توبه گذراند و حضرت جبرئیل دعایی به حضرت آدم یاد داد؟ اگر درست است متن آن دعا را ارسال کنید لطفاً - و آیا این دعا در قرآن ذکر شده یا نه لطفاً منبع آن را ذکر کنید..... ۶۰

سوال ۳۰: «ربنا اتنا فی الدنيا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار»، آیا درحسنة آخرت عذابی هست که درخواست ایمنی از آتش در پی دارد؟..... ۶۲

www.x-shobhe.com

سوال ۱: حدیث «هر کس در حق ما اهل بیت کوتاهی کند خداوند از عملش کم خواهد کرد» یعنی چه؟ در مورد حق اهل بیت علیهم السلام نیز توضیح بیشتر و مفهومی تر دهید. (ارشد شیمی/دامغان) (۳۰ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این حدیث شریف از امام حسن مجتبی (علیه السلام) می باشد که متن و ترجمه ی این فراز از حدیث، به شرح ذیل می باشد:

«وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَا يَنْتَقِصُ أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا نَقَصَهُ اللَّهُ مِنْ عَمَلِهِ»

ترجمه: قسم به خدایی که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را به حق برانگیخت، هیچ کس از حق ما اهل بیت چیزی را کم نکند، مگر آن که خداوند از عملش چیزی را کم گرداند.

الف - وجود (هستی) حق است و ایجاد حق می نماید. لذا هر ارتباط و تعاملی نیز باید بر پایه ی رعایت حقوق باشد. خداوند متعال، خود حق است. مخلوقات و عالم هستی را نیز بر حق آفریده است، پس هر کدام به نسبت خودشان و به نسبت هر چه که با آن مرتبط هستند، حق و حقوقی دارند که باید رعایت شود.

خداوند کریم به محض آن که مخلوقی را خلق می کند، برای او حق قایل می شود. حتی حقوقی که به ارتباط و تعامل این مخلوق با خالقش مربوط می گردد. چنانچه حقی را نیز بر عهده ی خودش می گیرد و تعهد به تحقق آن می نماید: «وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا» و متذکر می گردد که چه کسی به عهدش باو فاتر از خداوند متعال است؟ «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ» (التوبه، ۱۱۱)

ب - در نظام هستی، در خلق هر مخلوقی حکمتی است و قرار دادن هر کسی یا چیزی در جای خود، معنا و تبلور عدل است. لذا همین «حکمت و عدل»، همین جایگاه و نقش در عالم هستی، ایجاد حق و حقوق می نماید که هرگاه رعایت نگردد، می شود ظلم. چه قطع بی مورد یک درخت باشد، یا گرفتن دانه ای از مورچه و یا کشتن امام معصوم (علیه السلام) و یا

پس خدا، پیامبران و به ویژه حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی (صلوات الله علیه وآله) و معصومین (علیهم السلام) و همچنین قرآن کریم، کعبه ی معظمه، شعایر الله، احکام الهی چون نماز و روزه و جهاد و ... همه حق هستند. پس حقوقی بر آنان مترتب است که باید رعایت شود تا رشد و کمال و قرب الهی محقق گردد؛ همچنان که همه ی تعاملات [با همسر، با فرزندان، با کسب و کار، با همسایه، با مردم و ...] بر حق هستند و حقوقی را مترتب می کنند که باید رعایت گردد تا در سایه ی سلامت، رشد فردی و اجتماعی محقق گردد.

ب - رعایت حقوق، خود موجب و علتی است برای زیادت کمی و کیفی اعمال مقبول در نزد پروردگار عالم. پس بدیهی است که عدم رعایت این حقوق، موجب کاهش اعمال می گردد.

به عنوان مثال: کسی که حق خدا را رعایت می کند، در معرفت و بندگی او می کوشد - کسی که حق نماز را رعایت می کند، آن را اقامه می نماید - کسی که حق پیامبر اکرم و معصومین علیهم السلام را رعایت می نماید، در اطاعت و تبعیت آنها و تاسی به آنها کوشش می کند، و بالتبع کسی که این حقوق را نمی شناسد، رعایت نمی کند و یا کم می گذارد، از عمل صالحش کاسته می شود و معاصی اش افزون می گردد.

تفاوت حساب با جبر:

آیت الله حایری شیرازی، در دروس اخلاق خود، مثال بسیار گویایی بدین مضمون دارند: در حساب، شما اعداد دارید، مثل یک، دو، سه و ...، اما در جبر «علامت» دارید، مثل «+۳» یا «-۳». در حساب فاصله ی صفر تا سه، سه عدد است، اما در جبر فاصله ی «+۳» با «-۳»، شش عدد می شود. یعنی مضاعف می شود. سپس می افزایند که اعتقادات و اعمال ما همین طور هستند. وقتی کاری برای خدا صورت پذیرد، آن کار عدد است و آن نیت علامت جبری مثبت آن می شود و وقتی همان کار برای غیر خدا صورت گیرد، عدد همان عدد است، اما علامت جبری منفی می گیرد.

به عنوان مثال برای بحث ایشان، می توان به نماز اشاره نمود که اگر عددش مثلاً هزار باشد، وقتی برای خدا شد، می شود مثبت هزار و وقتی برای ریا شد، می شود منفی هزار.

پس کسی که حق اهل عصمت (علیهم السلام) را رعایت ننماید، نه تنها عملش کاهش می یابد، بلکه هر کاری که می کند، علامت منفی به خود می گیرد. این است که امام حسن مجتبی (علیه السلام)، این مطلب مهم در نظام آفرینش را با چنان سوگندی بیان نمودند.

حقوق اهل عصمت (علیهم السلام):

حقوق اهل عصمت (یعنی حضرت محمد مصطفی و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین)، بسیار متفن، روشن و بیان شده است که البته اشاره به بعض آنها نیز در این مجال کوتاه نمی گنجد، اما برای مثال به چند حق مسلم می توان اشاره نمود:

الف - حق معرفت و شناخت:

اولین «حق» در مورد هر کسی یا چیزی، معرفت و شناخت اوست. بدیهی است که انسان تا کسی یا چیزی را نشناسد، نمی تواند حقوقش را بشناسد و اگر تعامل با او ضروری باشد، اولین و اساسی ترین حقش، که حق شناختنش می باشد را نیز ضایع کرده است.

البته منظور از معرفت و شناخت، فقط شناخت شناسنامه ای نیست. در شناسنامه در مقابل اسم پدر، مادر، همسر و فرزندان، اسم هایی نوشته شده است، اما اگر کسی نداند که اساساً پدر، مادر، همسر و فرزند یعنی چه و آنها از چه نقش و جایگاهی در نظام هستی برخوردارند، چگونه می تواند حقشان را بشناسد و رعایت نماید.

پس باید دانست و فهمید که نبی، رسول، امام، ولی الله و ولایت، خلیفه الله و خلافت، حجّت الله و دلالت، یعنی چه؟

ب - حق محبت و مودت:

بدیهی است که «شناخت» به تنهایی برای رشد و تعالی کفایت نمی کند، چرا که [در مباحث قبلی توضیح داده شد که] انسان به سوی محبوب می رود و نه به سوی معروف و انگیزه و هدفش معشوق است و نه معقول. البته اگر بر حق بود، عشق و عقل در او به وحدت می رسند. لذا پس از استدلالها عقلی و تذکرات بسیار برای بیدار و هوشیاری فکری و ذهنی که لازمه شناخت است، وقتی نوبت به حرکت به سوی معروف رسید، به پیامبرش فرمود: بگو اگر خدا را دوست دارید، دنبال من بیایید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

همچنین می فرماید که اجر (نتیجه و حاصل) زحمت رسالت [که هدایت شماست]، در «مودت» اهل بیت من (علیهم السلام) است:

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

ج - اطاعت، تاسی و تبعیت:

از دیگر حقوق اهل عصمت (علیهم السلام)، اطاعت، تاسی و تبعیت از آنان است، چنانچه در قرآن کریم مکرر به آن تصریح شده است. از جمله آن که فرمود: اطاعت خدا در اطاعت رسولش است. یعنی کسی مدعی نشود که من خدا را قبول دارم، می شناسم و اطاعت می کنم، اما با رسولش کاری ندارم. چرا که به کسی وحی نیامده است و در وحی نیز این اطاعت دستور داده شده است. لذا فرمود:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (النساء، ۸۰)

ترجمه: هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم.

و نیز فرمود که از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید و اگر در امری اختلاف کردید، [مثلاً اختلاف در همین که اولی الامر کیانند؟]، آن را به همان خدا و رسول ارجاع دهید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجامتر است.

د - سایر حقوق:

بدیهی است که معرفت، مؤدّت و محبت و نیز اطاعت و تبعیت، رعایت حقوق دیگری را لازم می نماید که از جمله «حق دفاع» است. باید از حق دفاع شود و دفاع از حق نیز خود مستلزم حق شناسی، باطل شناسی، دوست شناسی، دشمن شناسی (تولی و تبری)، بصیرت و شجاعت و حضور به موقع در صحنه و ... می باشد.

حقوق دیگری هست که در امتداد یک حق قرار می گیرند. به عنوان مثال: همان طور که اگر کسی، شخصی را دوست داشته باشد، خانواده، اموال، آبرو و امنیت او برایش مهم است، اگر کسی خدا را دوست داشته باشد و بخواهد حق خدا را رعایت کند، انبیا و اولیایش را دوست دارد و اگر کسی آنان را دوست داشته باشد، امت آنان را دوست دارد و حقوقشان را رعایت می نماید. با دوستان آنها دوست و با دشمنانشان دشمن می گردد؛ چنانچه فرمود:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزُرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد [صلوات الله عليه وآله] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا سبتر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.

سوال ۲: من از جمهوری آذربایجان هستم. در اینجا وهابی‌ها و ناصبی‌ها تبلیغات گسترده‌ای در تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی راه انداخته‌اند، مبنی بر این که پیامبر اکرم (ص) گناهکار بوده است؟ هدف آنها از این همه هزینه و تلاش چیست؟ و پاسخ کدام است؟ (دانشجوی دکتری اسلام‌شناسی/باکو) (۲ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

انتظار دیگری از وهابی‌ها و ناصبی‌ها نباید داشته باشید، بالاخره مذهبی که انگلیسی‌ها و فراماسون‌ها برای مسلمانان پایه‌گذاری کنند و امروزه امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها هدایت، حمایت و تغذیه‌اش کنند، به جز تخریب و تحریف، کار دیگری برای جهان اسلام نخواهد نمود.

اهداف آنها امروزه، دقیقاً همان اهدافی است که سفیانی‌ها (ابوسفیان، معاویه و یزید و آل ابی‌سفیان) در آن روز تعقیب می‌کردند و اعتقاداتشان نیز همان است، یعنی رخنه در ایمان مردم و ایجاد اعوجاج و انحراف و در نتیجه نابودی اسلام و مسلمین. به همین دلیل هر چقدر که ما مسلمان به پیامبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین باور و محبت داریم و هر چقدر که مسلمانان اهل سنت به شخص رسول‌الله و امیرالمؤمنین و اهل بیت و نیز شیخین ارادت دارند، آنها با تعصب شدید، نسبت به ابوسفیان، معاویه و یزید اعتقاد و ارادت و مودت دارند و اجازه نمی‌دهند که حتی یک کلمه علیه آنان چیزی بیان شود. لذا هر کس می‌خواهد آنها و آن زمان را درست بشناسد و درک کند، به وهابیت و گروه‌های وابسته‌ای چون سلفی و تکفیری بنگرد. چه در اعتقادات و چه در عمل.

پس هدف اصلی آنها، ایجاد انحراف و اعوجاج در شناخت، باورها و اعتقادات مسلمانان است، ایجاد اختلاف و شکاف میان مسلمانان است، به نحوی که توجیه‌گر انحرافات و جنایات خودشان نیز باشد.

الف - بی‌تردید تفکری که مدعی است [العیاذ بالله]، پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، گناهکار بوده یا به تعبیر دیگری معصوم نبوده است، نه خدا را می‌شناسد و نه نبوت و رسول‌الله (ص) را می‌شناسد و نه اصلاً می‌داند که «عصمت» یعنی چه؟

ب - بدیهی است که اگر قایل به عصمت باشند، لازم می‌آید که ساختار اعتقادی خود را کلاً به هم بریزند. لازم می‌آید که «او هذیان می‌گوید» را قبول نکنند، چون با عصمت منافات دارد. حسبننا کتاب‌الله را قبول نکنند، چون با عصمت منافات دارد. لعن صریح ابوسفیان و معاویه و امر به قتل معاویه، هر گاه که وی را بر منبر رسول خدا (ص) دیدند را صحیح بدانند ... و خلاصه کلیه بدعت‌های خود در دین را باطل بخوانند و خلاصه آن که مسلمان شوند.

ج - بهانه‌ی آنها برای این که مدعی گناهکار بودن ایشان شوند، آیات اول تا سوم (با استناد به آیه دوم) از سوره‌ی فتح است که می‌فرماید:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا»

ترجمه: ما برای تو گشایش و پیروزی نمایانی را بگشودیم * تا خداوند گناهان (توضیح داده خواهد شد) گذشته و آینده‌ی تو را بیامزد و نعمتش را بر تو تمام نماید و تو را به راهی راست هدایت کند * و تو را به نصرتی قوی و شکست‌ناپذیر یاری دهد.

آنها مدعی هستند که چون فرمود «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»، یعنی ایشان هم در گذشته گناه داشته است و هم در آینده (قبل و بعد از فتح مکه).

اما قبل از این که توضیح داده شود معنای درست آیه چیست؟ چند ایراد به ترجمه و فهم فائلین به این معنا مطرح می‌گردد:

ج/۱: فرمود یک فتح بزرگی (فتح مکه)، به تو می‌دهم، برای این بر تو ببخشایم. لام با کسره در کلمه‌ی «لَيَغْفِرَ» یعنی «برای این که». حال سؤال می‌کنیم که آیا فتح و پیروزی، علت است برای معلولی به نام بخشش؟ یعنی هر جا فتح و پیروزی شد، معلولش که غفران و بخشش است نیز پدید خواهد آمد؟

ج/۲: در همه‌ی کتب آسمانی و به ویژه در قرآن کریم تصریح شده که نتیجه و دستاورد «گناه به معنای نافرمانی حق تعالی»، گرفتاری به عواقب سوء و معذب شدن است. چطور شد اینجا خداوند به خاطر گناهان گذشته و آینده، جایزه هم می‌دهد و در تداوم این نعمت، نصرت و یاری هم می‌نماید؟!

ج/۳: حکم عقل نیز این است که نتیجه‌ی خطا و گناه، عواقب سوء دنیوی و اخروی آن است و نه جایزه، تشویق، ظفر و نصرت و نیز آرامش قلب و ازدیاد ایمان که در آیات بعد آمده است.

ج/۴: به فرض که خداوند رحمان و رحیم، گناهان گذشته‌ی کسی را ببخشد، کجا دیده شده که به کسی وعده و تضمین دهد که گناهان آینده‌ات نیز بخشیده شده است؟ چنین وعده‌ای نه تنها در هیچ کجا دیده و شنیده نشده و با تمامی آیات قرآن کریم و آموزه‌های اسلامی و دعوت همه‌ی انبیا به رعایت تقوی و ترک گناه منافات دارد، بلکه اساساً باهدایت به صراط مستقیم نیز درتناقض است و با حکم عقل نیز منافات دارد. اگر به کسی وعده‌داده شود که گناهان آینده‌ات نیز بخشوده است، یعنی برو هر چقدر که دلت می‌خواهد گناه بکن.

پاسخ شبهه:

**** - متأسفانه ترجمه‌ها که با فقر کلمات مترادف مواجه هستند، سبب بروز بسیاری از درک‌های ناصحیح می‌شوند. از جمله ترجمه‌ی ذنب به گناه است. معنای «ذنب» گناه و معصیت نیست.**

اصل کلمه‌ی ذنب، از "ذَنَبٌ" گرفته شده که به معنای دم و دنباله‌ی حیوان است که به بدن او چسبیده است. لذا به هر چیزی گفته می‌شود که به انسان بچسبد. یعنی خودش و آثارش همچنان دامنگیر انسان باشد. گناه به معنای نافرمانی را نیز از آن جهت «ذنب/جمع ذنوب» گفته‌اند که خودش و آثارش همیشه همراه انسان است، مگر آن که با توبه و استغفار بخشیده و یا جبران و کسب حلیت در حق الناس و ... از سابقه و لاحق‌های انسان جدا شود.

پس در اصطلاح به هر آنچه که خودش مستمر همراه انسان است و آثار و عواقب ناخوشایند، سوء یا بدی دارد، ذنب گفته می‌شود. از این رو هر گناهی ذنب است، اما هر ذنبی گناه نیست.

به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، اتهاماتی چون: ساحر و شاعر وارد نمودند و این جوّسازی چنان شدید بود که در اذهان عمومی افشار بسیاری نقش بسته بود. همراه کردن و چسباندن این اتهامات و القاب نادرست، می‌شود ذنب و ذنوب.

پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، علیه بت‌ها و خدایان، اعتقادات و باورها، رفتارها و خرافات و جهالت‌ها و ظلم‌های آنان قیام نمودند و با آنها جنگ‌های سخت و نرم بسیاری داشتند، بزرگان و بستگانشان در جنگ با ایشان کشته شدند و اشخاص معتبرشان زبون و خوار شدند ... و این همه، دشمنی، کینه و غیض خاصی را در دل آنها نهادینه کرده بود که هر گاه ایشان را می‌دیدند و یا حتی نام مبارکشان طرح می‌شد، این کینه‌ها شعله‌ور می‌شد و این بغض‌ها می‌جوشید. به اینها می‌گویند: ذنب و ذنوب.

**** - غفران نیز مطلق پوشش است و تنها به پوشش گناهان اختصاص ندارد. پرده انداختن بر روی هر چیزی که پنهان بودن آن به صلاح است، می‌شود غفران. پوشش گناه نیز چون پرده انداختن به روی آن است، تا دیده نشود و خودش و آثارش ظهور و بروزی نداشته باشد، غفران است. لذا حتی کار خوبی که پنهان ماندنش یا پوشیده شدنش به صلاح باشد، مستلزم «غفران» است.**

***** - در نتیجه معنای آیه این می‌شود که خدا یک فتح بزرگی [که همان فتح مکه است] به تو عنایت نمود، تا بدان واسطه، آنچه به تو از جنون، شاعری یا ساحری تهمت زده بودند پوشانده شود و معلوم شود که این فتح بزرگ و آن هم بدون جنگ، یک امر و فتح الهی است که به دست فردی علیم، حکیم، حلیم و رهبری مدیر و مدبر و بصیر صورت می‌گیرد، نه یک مجنون یا شاعر. همچنین با اخلاق و رحمت و لطف تو در بخشش ظلم‌هایی که اهل مکه به تو کردند و حتی محل امن قرار دادن خانه‌ی ابوسفیان ... و در نهایت تلطیف قلوب، همه‌ی آن بدبینی‌ها، کینه‌ها، بغض‌ها و اسلام‌هراسی‌هایی که ایجاد کرده بودند، پوشش داده شود و در آینده نیز هیچ اتهامی به تو نچسبد و کسی دلیل و بهانه‌ای برای بغض و کینه‌ی تو نداشته باشد. همین مکه و کعبه‌ای که امروز فتح می‌کنی و آن را از بت‌ها و نیز سلطه‌ی مادی و معنوی مشرکین تطهیر می‌کنی، به زودی و برای ابد قبله‌ی مسلمین محل حج آنان می‌گردد. با سلام و درود به تو.**

سوال ۲: به حکم عقل، انسان باید اول فکر کند و بعد عمل نماید، اما در آیه‌ای آمده است (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى قَوْمِ الْفِرْعَوْنَ) یعنی اول قیام کنید و سپس فکر کنید! پاسخ این شبهه چیست؟

(لیسانس حسابداری/قم) (۴ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پاسخ این است که وقتی آیات قرآن را مُثله می‌کنند و از یک جمله‌ی کامل و روشن، بخشی از آن را که مورد نظر است می‌گیرند و سپس ترجمه‌ی غلط و تفسیر به رأی نیز می‌نمایند، همین مشکلات و شبهات پیش می‌آید. مثل آن کسی که نماز نمی‌خواند و مدعی بود که به حکم قرآن کریم نماز نمی‌خواند، چرا که خداوند متعال به مؤمنین فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ - ای مؤمنین، به نماز نزدیک نشوید» و دیگر بقیه‌ی آیه را نخوانده بود «وَأَنْتُمْ سُكَارَى - در حالی که مست هستید».

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد بحث به شرح ذیل می‌باشد:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى قَوْمِ الْفِرْعَوْنَ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» (سبأ، ۴۶)

ترجمه: بگو: من فقط به شما يك اندرز می‌دهم که: دو تا دو تا و يك يك برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید که این دوست شما [محمد (صلی الله علیه و آله)] هیچ گونه جنونی ندارد. او صرفاً شما را از عذاب سختی که در پیش است هشدار می‌دهد.

الف - «قیام» به معنای به پا خاستن، در مقابل «قعود» به معنای نشستن است. و به پا خاستن، الزاماً فیزیکی نیست، بلکه هر حرکتی اراده، عزم و جزم و آغاز می‌خواهد، یعنی بلند شدن و راه افتادن یا به تعبیر قرآنی «قیام». چنانچه می‌فرماید: برای «قسط» قیام کنید.

ب - «صاحب» نیز به معنای هم صحبتی و رفیق است. به دشمنی که با انسان صحبت می‌کند، «صاحب» نمی‌گویند، اما اگر رفیقی [که بالتبع خیرخواه است]، با انسان صحبت کرد، به او صاحب می‌گویند.

ج - در این آیه‌ی مبارکه، خداوند متعال به انسان امر می‌کند که از رکود و سکون خارج شود، قیام کند، حرکت کند، تلاش کند. بدیهی است که انسان باید برای ورودی به وادی تفکر، ابتدا برای این عزم قیام کند.

می‌فرماید که الزام این «قیام»، با قیام برای جنگ و جهاد متفاوت است، این حرکت الزاماً دسته‌جمعی نمی‌باشد، بلکه هر فردی مسئول است و باید برای فهمیدن به پا خیزد و البته حرکت جمعی همیشه ثمرات بهتری دارد. لذا فرمود: یکی یکی و یا دو تا دو تا، یعنی خواه انفرادی و خواه جمعی، قیام کنید. تکان بخورید، حرکت کنید. در جهل و جمود فرو نروید و در ظلمات ننشینید.

د - در هر حال اگر سؤال شود که به چه هدفی از جای برخیزیم، قیام و حرکت کنیم؟ پاسخ می‌دهد: در جهت «تفکر». و اگر سؤال شود که در چه موردی تفکر نماییم؟ پاسخ می‌دهد: در آیت الهی. در این که این هم صحبتی شما، این رفیق شما، این پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) است و شما را موعظه می‌کند، پند می‌دهد، علم می‌آموزد و به صراط مستقیم و رشد دعوت می‌کند، دیوانه و مجنون نیست، بلکه همه‌ی سخنانش مستدل است؛ اگر کمی عقلانیت به خرج داده شود و در دعوت و سخنانش تأمل و تفکر شود، معلوم می‌شود که هیچ سخنی نگفته و یا هیچ کاری ننموده که سبب اتهام «جنون» گردد؛ بلکه شما را از عقوبت قعود (نشستن)، بی‌فکری، جهل، ظلمات، کفر، شرک، نفاق، فساد اخلاق ... و بالتبع عواقب آن که «عذاب شدید است» می‌ترساند، یا انداز می‌دهد.

می‌فرماید: چه به تنهایی، چه دو تایی (یعنی نه یک اجتماع جنجالی)، یک حرکت فکری بکنید. مثل یک نفر که تحقیق می‌کند، مثل دو نفر که با هم پژوهش یا مباحثه می‌کنند، مثل استاد و شاگرد و ...، نه مثل تظاهرات. چرا که حرکت فکری، تجمع جنجالی نمی‌خواهد، بلکه مستلزم طمأنینه است.

ه - بسیاری در گذشته و حال، [العیاذ بالله]، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، به ایشان لقب شاعر یا مجنون می دادند، چرا که هر گاه دلیل عقلی برای رد حقیقتی نبود، ظالمین با تهمت و افترا تخطئه کرده و می کنند. لذا خداوند حکیم در آیاتی تصریح دارد که ایشان مجنون نیست، بلکه هر چه می فرماید، بر اساس منطق وحی است:

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَا أَنْتَ بِمَجْنُونٍ» (القلم، ۱ و ۲)

ترجمه: نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند * که به نعمت و لطف پروردگارت تو دیوانه نیستی.

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ...» (التکویر، ۱۹ به بعد)

ترجمه: که قطعاً این قرآن سخن فرستاده ای ارجمند است (جبرئیل) * نیرومندی که نزد خداوند عرش، گرامی و دارای مکانت و منزلت است * مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است * و مصاحب (رفیق شما، پیامبر) دیوانه نیست * و قطعاً آن [فرشته ی وحی] را در افق رخشان دیده است

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (النجم، ۲ تا ۴)

ترجمه: یار و دوست شما (محمد صلی الله علیه و آله) نه (از راه سعادت در عمل) گمراه شده و نه (از حق در عقاید) منحرف گشته * و از روی هوس [نیز] سخن نمی گوید * آنچه می گوید جز وحیی که (از مبدأ اعلی) به او القاء می شود نیست.

سوال ۴: طبق آیات قرآن کریم (۶۵ تا ۷۰ سوره ص)، پیامبر (ص)، فقط مأمور به هشدار و انذار بود، نه قانون گذاری و منظور دعوت به ارزش‌هایی چون عدالت، برابری و رحمت است و بشر با عقل خود احکام تحقق آنها را وضع می‌کند؟ احکام موجود مربوط به شرایط آن زمان بوده است! (۵ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

فقط این آیات نیست، خداوند متعال خود بارها در کلام وحی تصریح نموده است که پیامبران را برای بشارت و انذار فرستاده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (الفرقان، ۵۶)

ترجمه: و تو را جز بشارتگر و بیم‌دهنده نفرستادیم.

اما بشارت و انذار چیست؟ یعنی فقط این است که بگویند: بهشتی و جهنمی هست، یا این که بگویند اگر چنین کنی به فلاح می‌رسی و اگر چنان کنی هلاک می‌شوی. این هم بشارت و انذار است.

الف - خداوند حکیم، انبیای الهی را فرستاد تا هر چه او می‌فرماید ابلاغ کنند، حال خواه بشارت و انذار باشد - یا علم و حکمت و یا احکام و نبایدها و نبایدها [هر چند که همه‌ی اینها همان بشارت و انذار است]. این صحیح نیست که به یک یا یک دسته از آیات باب طبع خود استناد کنند و به مابقی آیات در این موضوع بی‌توجه باشند یا انکار کنند.

اگر در قرآن کریم خوانده‌اند که «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»، در همان قرآن کریم، آیات دیگری که هدف از بعثت انبیا و رسولان را معین و تعریف می‌نماید نیز آمده است، پس چرا این آیات را نمی‌خوانند؟! مانند:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الاعمران، ۱۶۴)

ترجمه: به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

تردیدی نیست که تلاوت آیات و نشانه‌های الهی، تزکیه‌ی نفوس و پاک‌گرداندن بشر، تعلیم کتاب و نیز حکمت (که احکام از جمله‌ی آنهاست)، فقط با بشارت و انذار (به آن معنای ظاهری که فرض نموده‌اند) محقق نمی‌گردد، اگرچه همه‌ی این موارد مشمول بشارت و انذار هستند.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو (میزان سنجش = امام) را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است.

بدیهی است که قیام، آن هم قیام برای برقراری قسط، کاری عملی است که باید منطبق با احکام باشد و با صرف نصیحت، وعظ، تذکر و بشارت و انذار، هیچ راه‌کاری برای قیام شناخته نمی‌شود.

فرمود که پیامبران را برای اطاعت فرستاده است و اطاعت خدا در اطاعت رسول اوست، حال آن که (ظاهر) بشارت و انذار که اطاعت ندارد، بلکه فهمیدن و باور کردن دارد. بلکه این دستورها، نبایدها و نبایدها (احکام الهی) است که اطاعت لازم دارد و البته همین احکام عین بشارت و انذار هستند:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» (النساء، ۶۴)

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به اذن الهی از او اطاعت کنند و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (النساء، ۸۰)

ترجمه: هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس روی گردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم.

پس اگر اهل خدا، رسول و قرآن نیستند، نباید به هیچ آیه ای استناد نمایند و اگر هستند، نباید قرآن کریم را تجزیه کنند و آنچه باب میل است را برگزینند. در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که به اهداف رسالت تصریح نموده است.

ب - چطور از این آیات نتیجه گرفتند که کار انبیای الهی و رسول خاتم (صلوات الله علیه واله) این است که فقط بشارت و انذار (به آن معنای ظاهری و مفروض) دهند، سپس کار بشر این است که به جای خدا قانون گذاری کند؟! آیا این ادعا را از قرآن اخذ نموده اند و یا استدلال عقلی بر آن دارند؟ کدام عقل سلیمی حکم می دهد که خداوند متعال برای هدایت بشر رسولان را گسیل نماید، اما به آنها بگوید که من اصلاً احکام چگونه زیستن و چگونه شدن را یاد نمی دهم، شما فقط به مردم بگویید جهنمی هست تا بترسند و بگویید بهشتی هست، تا خوشحال و امیدوار شوند. اما مابقی با خودشان! حال چگونه می خواهند به آن بهشت برسند و یا از آن جهنم دور شوند را به خودشان واگذار می کنم؟! آیا این خدای انانی که چنین تصویری دارند، علیم، حکیم، ربّ و هادی است؟!

ج - وقتی می خواهند مدعی شوند که کار نبی فقط بشارت و انذار است، به قرآن استناد می کنند، بعد که می بینند این قرآن سراسر احکام است، می گویند: این احکام مال آن موقع بوده است؟! آیا قرآن کریم چنین فرموده است؟ یا اصلاً قرآن را قبول ندارند؟

در همان قرآنی که آیهی فوق برای بشارت و انذار آمده است، هم تصریح شده که این پیامبر برای همه ی اعصار است و هم تصریح شده که این کتاب برای همه ی اعصار است:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان، ۱)

ترجمه: و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (التكوير، ۲۸ و ۲۹)

ترجمه: این [سخن = کلام وحی] به جز پندی برای عالمیان نیست * برای هر يك از شما که خواهد به راه راست رود.

د - فرمود: این کتاب هدایت کننده است «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (البقره، ۲) - این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه ی هدایت تقوایبندگان است.»

فرمود: این کتاب هدایتی است برای محسنین، کسانی که اقامه ی نماز می کنند (احکام)، زکات می دهند (احکام) و البته یک عده هم مشتری حرف مفت و غیرعلمی هستند تا مردم را گمراه کنند هستند:

«هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، ۲ تا ۶)

ترجمه: [که] برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است * [همان] کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می دهند و [هم] ایشانند که به آخرت یقین دارند * آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که

رستگارانند * و برخی از مردم کسانی که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

چند نکته:

******* هیچ هدایتی بدون بیان احکام (بایدها و نبایدها)، میسر و شدنی نیست، حتی هدایت یک تیم فوتبال یا کوه‌نوردی؛ چه رسد به هدایت الهی بشر.

******* - این اندیشه‌ی یهودیت تحریف شده است که می‌گوید: خدا خلق کرد و پس از آن دیگر دستش بسته است «وَقَالَتِ الْيَهُودُ بَدُ اللَّهُ مَغْلُوبَةً»؛ لذا کار قانون گذاری با خودمان است.

******* - بشر هنوز در شناخت خودش درمانده است، چه رسد به شناخت تمامی اجزای عالم و شناخت چگونگی ارتباطات متفاوت و تأثیر هر کدام در جزء و کل، پس چگونه می‌خواهد قانون گذاری علیمانه و حکیمانه نماید؟ و اساساً چه معنا دارد که جهان را خداوند حکیم خلق کند، سپس چگونگی سیر و گذر از آن، به گونه‌ای که سالم و کامل برسد را به بشر واگذار نماید؟!

******* - یا بگویند ما اساساً خدا و قرآن را قبول و باور نداریم، و آن وقت نیز نباید به هیچ آیه‌ای استناد کنند و یا اگر قبول دارند و استناد می‌کنند، نباید آن را تجزیه کنند و برخی از آیات را که به کارشان می‌آید (جهت تکذیب بقیه و ایجاد اعوجاج و انحراف) قبول کنند و برخی دیگر را رد کنند و بگویند مال آن موقع بوده است. این روش کفار (پوشانندگان حق) است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (النساء، ۱۵۰)

ترجمه: کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند.

******* - بشارت و انذار فقط این نیست که بگویند، بهشت و جهنمی هست. بلکه به این است که بگویند: «چون چنین هست»، پس چنین باید کرد و چنان نباید کرد (احکام). اگر چنین کنی چه می‌شود و اگر چنان کنی چه می‌شود. برای فلاح چه باید بکنی (بشارت) و برای دوری از هلاکت چه باید بکنی (انذار).

دقت شود چنانچه در آیات مذکور اشاره شد، تمام این تعابیر مصداق بشارت و انذار نیز هست.

سوال ۵: آیا شیطان نیز زاد و ولد دارد؟ اگر دارد چرا در قرآن سخنی از اخراج زوجی شیطان از بهشت نیامده است؟ (دیپلم برق/کازرون) (۹ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

معنای شیطان با ابلیس متفاوت است، هر چند که ابلیس نیز خود یک شیطان است. ابلیس اسم خاص برای یک موجود است و شیطان اسم عام است برای هر رانده شده از رحمت الهی که گمراه و گمراه‌کننده نیز می‌باشد. (لینک)

**** -** چنانچه در قرآن کریم تصریح شده است، شخص ابلیس که به خاطر نافرمانی ناشی از تکبر و خود بزرگ‌بینی شیطان شد، یکی از جنیان بود.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۳۴)

ترجمه: و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (الكهف، ۵۰)

ترجمه: و [باد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آن که آنها دشمن شماوند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.

**** -** همچنین در قرآن کریم تصریح شده است که اجنه مانند ملائکه مجرد و روحانی نیستند، بلکه مانند انسان و حیوان، جسمیت و نیز جنسیت دارند. چنانچه می‌فرماید:

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (الجن، ۶)

ترجمه: و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می‌بردند و بر سرکشی آنها می‌افزودند.

بدیهی است که وقتی جنسیت مذکر و مؤنث یا نری و مادگی باشد، قوای شهوت جنسی که ازدواج و زاد و ولد را ایجاب می‌کند نیز وجود دارد. چنانچه در قرآن کریم مؤمن را به تزویج حوریانی بشارت و وعده می‌دهد که هیچ انس و جنی آنها را لمس نکرده‌اند:

«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (الرحمن، ۵۶)

ترجمه: در آن [باغ‌ها دلبرانی] فروهشته‌نگاهند که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است.

**** -** از این رو در قرآن کریم تصریح شده است که جنیان و از جمله ابلیس و سایر اجنه‌ی شیطان نیز «ذریه و نسل» دارند و به انسان می‌فرماید که به جای خدا از ابلیس و ذریه‌ی او تبعیت نکنید.

(همان آیه‌ی (الكهف، ۵۰) که در صدر مطلب بیان گردید)

الف - اما در میان جنیان، فقط شخص ابلیس بود که به خاطر عبادات بسیار، به مقام ملکوتی رسیده بود و در میان ملائکه جای گرفته بود، لذا دستور به ملکوتیان، شامل او نیز شد. پس ضرورتی ندارد که حتماً همسر او نیز به این مقام رسیده باشد. یا اصلاً معلوم نیست که در آن زمان نیز همسری داشته باشد، یا قبل از رسیدن به آن مقام که در میان سایر اجنه بوده و یا پس از این که از آن مقام هبوط یافته همسر اختیار کرده باشد. بالاخره وقتی خداوند متعال می‌فرماید که او و ذریه‌اش را به جای من عبادت و اطاعت نکنید، معلوم می‌شود که پس از نافرمانی و هبوط ذریه داشته است.

ب - ابلیس لعین مانند حضرت آدم (علیه السلام) اولین شخص از گروه جنیان نبوده است که تکثیر آنها مستلزم ازدواج و تولید نسل شخص ابلیس باشد. وقتی قرآن کریم می فرماید، او یکی از گروه جنیان بود (كَانَ مِنَ الْجِنَّ)، معلوم می شود که اولین آنها نبوده است که تکثیر و انتشار جنیان مستلزم ازدواج او با نوع مادهی خویش باشد. بلکه او اولین جنی است که دشمنی و عداوت، به ویژه با بشر را آغاز کرد و اولین وسوسه گر نوع بشر بود.

ج - طبق اخبار و احادیث، اولین جنّ که خداوند او را از آتش خلق کرد و ابوالجن یا پدر جنیان می باشد، «شومان» نام داشت.

در قرآن کریم، همان گونه که تصریح شده اولین انسان از خاک (طین) خلق شده است، تصریح شده که اولاً گروه جنیان قبل از آدم خلق شده اند و ثانیاً اولین شیطان نیز از آتش خلق شده است:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ» (الحجر، ۲۶ و ۲۷)

ترجمه: و در حقیقت انسان را از گلی خشک، سیاه و بدبو آفریدیم * و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم.

در روایت صحیح که عامر طائی از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است، تصریح شده:

«سَأَلَ الشَّامِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَنِ اسْمِ أَبِي الْجِنِّ فَقَالَ شُومَانٌ وَ هُوَ الَّذِي خُلِقَ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ ...»

(علل الشرائع ج: ۲ ص: ۵۹۲ - عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج: ۱ ص: ۲۴۲)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: شخص شامی از امام علی (علیه السلام) در مورد نام پدر اجنه سؤال کرد، حضرت فرمودند: نام او "شومان" است. و او کسی است که از شعلهی آتش افریده شد ...»

با توجه به مطالب فوق، معلوم می شود که ابلیس در آن مقام، همسری به همراه خود نداشته است، لذا در آیات قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره ای نشده است.

سوال ۶: در سوره مؤمنون، در ویژگی‌های مؤمن، به پرهیز از «لغو» تصریح نموده است؟ آیا تفریح «لغو» است؟ مگر می‌شود تمام وقت تفکر، مطالعه یا کار کرد؟ تفریح علما و عرفا چه بوده است؟ (۱۸ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که اشاره نمودید، خداوند متعال در سوره مؤمنون و برخی آیات دیگر، پرهیز از «لغو» را از ویژگی‌های مؤمن برشمرد و همگان را از «لهو و لعب»، پرهیز داده است. در سوره مؤمنون، پس از بیان چند ویژگی مؤمن می‌فرماید:

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (المؤمنون، ۲ و ۳)

ترجمه: آنان که در نمازشان خاشعند * و آنان که از بیهوده روی‌گردانند.

الف - لهو کار بیهوده‌ای است که موجب غفلت انسان شود و لعب نیز شوخی و لذت بیهوده‌ای است که موجب غفلت، ضرر و خسران آدمی گردد.

ب - خداوند متعال در قرآن کریم فرمود (و به حکم عقل نیز اثبات می‌شود) که ما جهان و شما را بازیچه نیافریدیم و اگر می‌خواستیم بازیچه باشید، خودمان این کار را می‌کردیم. لذا معنا ندارد که انسان در یک حرکت جدی و سیر نزولی و صعودی، که هر غفلتی ممکن است به قیمت خسران و هلاکت او تمام شود، به کار بیهوده‌ای سرگرم شود که موجب غفلت او می‌گردد.

ج - از این رو در اسلام هر حرکتی، هر گفتاری و هر رفتاری هدف‌دار و مؤثر است، حال یا هدف متعالی است و انسان را به تعالی می‌برد و یا دون است و موجب هبوط و سقوط می‌گردد. به تعبیر دیگر یا مفید است و یا مضر.

پس در اسلام، ساده‌ترین و عادی‌ترین رفتارها، چون غذا خوردن، لباس پوشیدن، خوابیدن و ... نیز هدف‌دار و مؤثر در ساختار شخصیتی است و نتایج و عواقب مثبت یا منفی خود را دارد.

د - مطلق «تفریح» نه تنها مصداق «لهو و لعب» نیست، بلکه لازمه سلامت جسمی، روانی و روحی می‌باشد. لذا در آموزه‌های اسلامی که دین فطرت و عقل است، بسیار مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.

ه - پس از آن که دانستیم «تفریح» اصلاً مصداق «لهو و لعب» نمی‌باشد، باید دقت کنیم که «تفریح» نیز انواع و اقسام دارد، مثل غذا خوردن که حلال و حرام دارد و یا هر کار دیگری.

در قرآن کریم به انواع و اقسام تفریحاتی که موجب فرحناکی انسان می‌گردد اشاره شده است.

ه/۱: فرحناکی حزبی در دین و سیاست:

در یک جا به لحاظ دین و سیاست می‌فرماید: هر حزبی (گروهی) به آنچه که در دست دارد فرحناک است، و آنها را تقبیح می‌کند که با حزب‌بازی، دین را تکه تکه و مردم را گروه گروه کرده و بینشان تفرقه ایجاد کرده‌اند و تازه خوشحال هم هستند:

«مِنَ الَّذِينَ فَزَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (الروم، ۳۲)

ترجمه: از آن کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و گروه گروه شدند و هر گروهی به آنچه در نزد خود دارند خرسندند.

ه/۲: همچنین می‌فرماید برخی به پول و ثروت فرحناک می‌شوند - برخی دیگر به ضرر رسیدن به اسلام و مسلمین فرحناک می‌شوند و اساساً تفریحشان همین است - متقابلاً برخی دیگر به موفقیت، رشد و پیروزی اسلام و مسلمین فرحناک می‌شوند «... وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * يَنْصُرُ اللَّهُ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ...»، برخی دیگر به فضیلت شهادت فرحناک می‌شوند و ...

پس تفریح نیز حق و باطل دارد، سالم و ناسالم دارد، مفید و مضر دارد و هر کدام نتایج و عواقب دنیوی و اخروی خود را در پی دارد:

«ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» (غافر، ۷۵)

ترجمه: این [عقوبت] به سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید و بدان سبب است که [سخت به خود] می‌نازیدید.

و - تفریح سالم، هر چه که باشد، خوب، مفید، لازم و ضروری است. اما تفریح سالم چیست یا مصداقش کدام است را نمی‌شود به صورت محدود تعیین نمود. برای هر کسی کاری یا حالتی تفریح است. حتی کار می‌تواند تفریح باشد، چنانچه فرمود «کار، تفریح مرد است». خوردن، خوابیدن و جماع با همسر نیز می‌تواند برای تفریح باشد. بازی کردن، مزاح کردن، ورزش، گردش، دور هم جمع شدن و سایر تفریحاتی که حرام نباشد و یا اگر حلال است، سبب غفلت نگردد نیز می‌تواند از مصادیق تفریح سالم قلمداد گردد.

تفریح و شوخی در روایات:

*** -** یونس شیبانی از امام صادق^(ع) نقل کرده است که آن حضرت پرسید چگونه است شوخی و مزاح کردن شما با دیگران؟ گفتم اندک است. حضرت با لحنی عتاب آمیز فرمود چرا با دیگران مزاح و شوخی ندارید، شوخی و مزاح بخشی از خوش رفتاری و حسن خلق است. و در ادامه‌ی این حدیث حضرت فرمودند: پیامبر^(ص) هم با افراد شوخی می‌کرد و می‌خواست که آنها را شادمان کند. (وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۴)

*** -** حضرت علی^(ع) به فرزندش می‌فرماید: «فرد با ایمان کسی است که این سه وقت را در زندگی خود قرار داده باشد، بخشی از آن را به معنویات بپردازد و با پروردگارش مناجات کند، قسمتی در فکر معاش و امورات دنیا می‌گذرد و قسمتی را به این تخصیص می‌دهد که از لذت‌های حلال و مشروع بهره‌مند شود.» (میزان الحکمة، ج ۱۰، ص ۳۷۶)

*** -** ایشان در حدیث دیگری می‌فرمایند که این بخش تفریح، خود کمک برای بخش‌های دیگر است و امام باقر^(علیه‌السلام) در حدیث مشابهی می‌فرمایند: آن کسی که این بخش آخر (تفریح) را ندارد، مابقی را نیز نخواهد داشت.

نکته: چرا به ما القا کرده‌اند که تفریح یعنی: خواندن، رقصیدن و لذت‌های حرام؟!

سوال ۷: چرا برای هر چیزی می‌توان سند قرار داد به غیر از قرآن؟ چرا هر کلامی را باید مستند به یک چیزی کرد به غیر از قرآن؟ چرا در هر سخنی می‌توان تشکیک نمود، به غیر از قرآن؟
(طلبه سطح یک/قم) (۲۰ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مجهول همیشه بر اساس اصل یا اصول ثابت طرح می‌گردد و سؤال نیز بر اساس معلومات مطرح می‌شود، لذا اگر هیچ معلوم لازمی در یک معادله وجود نداشته باشد، هیچ مجهولی نیز معلوم نخواهد شد و یا اگر صورت مسئله خودش غلط باشد، بدیهی است که هیچ پاسخ صحیحی برای آن به دست نخواهد آمد.

این نکته‌ی مهم برای آن بیان شد که همیشه در طرح سؤال [چه در خصوص دین و چه سایر مسائل]، اول باید دقت نماییم که آیا معلوم‌ها و یا صورت مسئله صحیح است؟ و بعد چون و چرا کنیم.

الف - در یک پاسخ کوتاه می‌توان بیان داشت که حتی در وجود حق تعالی نیز می‌شود تشکیک کرد و سؤال نمود، چه رسد به کلام او که قرآن کریم است. پس صورت سؤال مبنی بر این که «چرا نمی‌شود» غلط است و پاسخش این است که اتفاقاً نه تنها می‌شود تشکیک کرد، طرح سؤال نمود و سند خواست، بلکه سراسر قرآن دستور به تأمل، تدبر، تعقل و تفکر می‌دهد.

ب - اما یک موقع سؤال می‌شود که حالا آن دلیل یا سند چیست و کدام است؟ آن وقت باید توجه داشت که سؤال راجع به چه موضوعی مطرح شده است؟ مثلاً:

ب/۱: گاه سؤال می‌شود که از کجا معلوم که قرآن کریم وحی و کلام‌الله است؟ حُب پاسخ‌های مبسوطی دارد. از جمله آن که بیان می‌شود: ابتدا باید توحید و نبوت به اثبات برسد تا فعل آنها که وحی و رسالت است، مورد بحث قرار گرفته و به اثبات برسد. بدیهی است که وقتی نبوت و رسالت به اثبات رسید، کلامی که به عنوان وحی ابلاغ می‌نماید نیز به اثبات می‌رسد که وحی است. لذا خداوند متعال ابتدا با بینه‌ها، دلایل عقلی و معجزات مادی و معنوی، رسالت شخص را به اثبات می‌رساند و بعد دستور به ایمان و اطاعت از او را می‌دهد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به یقین ما فرستادگان خود را با دلایلی روشن (از منطق و معجزه) فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و وسیله‌ی سنجش (معانی و شناسایی حق از باطل و وزن اشیاء خارجی) فرو فرستادیم تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند ...

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» (ال عمران، ۱۸۴)

ترجمه: پس اگر تو را تکذیب کردند همانا فرستادگانی هم که پیش از تو با دلایل روشن و نوشته‌ها (ی حکمت و اندرز) و کتاب روشن و روشنگر (دین و شریعت) آمده بودند تکذیب شدند.

پس حتی خداوند متعال برای اثبات نبوت انبیایش دلیل، بینه، سند و معجزه آورد، چرا که طبیعی است مردم و مخاطبین تشکیک کنند و دلیل و سند بخواهند.

ب/۲: ممکن است سؤال شود که از کجا معلوم این قرآن موجود همان کلام وحی است؟ این نیز پاسخ‌های مبسوطی دارد که از جمله‌ی آنها همان «تحدی» است که خداوند متعال به آن احتجاج کرده است و می‌فرماید: اگر سخن بشر باشد، اولاً در آن اختلاف دیده می‌شود و ثانیاً بشری که می‌تواند یک کتاب وحی را به این زیبایی تحریف کند، لابد می‌تواند سوره‌ای مثل آن را بیاورد؛ و البته شاهدیم که به رغم وجود مکاتب بشری فراوان، هنوز هیچ شخص یا گروهی نتوانستند کتاب یا مانیفستی از تعریف صحیح جهان هستی و نیز قوانین منطبق با آن ارائه دهند که توسط خودشان رد نشده باشد.

ب/۲: یک موقع سؤال می‌شود که چرا برای مباحث مطروحه دلیل آورده نشده است؟ پاسخ داده می‌شود که این سؤال نیز غلط و ناروا است، چرا که اصول و فروعش مستدل می‌باشند و با گواهی و سند عقل، حکمت و علم جامع به اثبات می‌رسند. حال گاه اصل یا فرعی مستقیم مورد بحث و استدلال قرار می‌گیرد و گاه فرعی با استناد به اصول تثبیت می‌گردد.

به عنوان مثال اجمالی: از یک سو به وحدانیت خداوند متعال استدلال عقلی می‌شود - از سوی دیگر به بازیچه نبودن خلقت از سوی خالق علیم و حکیم استدلال می‌شود - از سوی دیگر با توجه به این دو موضوع، مقوله معاد مورد بحث و اثبات قرار می‌گیرد و حرکت به سوی معاد نیز مستلزم هدایت تکوینی و تشریحی و بالتبع ضرورت نبوت و رسالت و وحی استدلال می‌گردد و همین استدلال‌ها که در اصول اعتقادی مطرح است و به حکم «عقل» شناخته و تثبیت می‌شوند، خود اثبات کننده‌ی احکام هستند. لذا نتیجه‌گیری می‌شود که «الهی جز من نیست - پس غیر از من را نپرستید - پس شرک نوزید - پس تسلیم (مسلمان) باشید - پس اطاعت از رسول کنید که اطاعت من است - در نتیجه حلال و حرام تبیین شده در احکام را رعایت کنید.

ملاحظه:

یک موقع شما کتابی می‌خوانید و در آن نقل قولی شده است، مثلاً یک حدیث. بدیهی است که در پاورقی جویای سند آن می‌شوید. در سند نوشته است: بحارالانوار یا اصول کافی یا ... - سپس در آن منابع جویای سند می‌شوید - در نقل حدیث سند آورده شده که به نقل از فلانی و فلانی و فلانی ... این حدیث از رسول الله (صلوات الله علیه و آله) می‌باشد؛ لذا با علم حدیث و علم رجال و ... جویای سندیت و دلایل لازم برای صحت قول فلانی و فلانی می‌شوید، تا آن که برای شما مسجل می‌گردد که این حدیث از ایشان است. تازه پس از همه‌ی این مراحل می‌فرماید اگر حدیثی از من به شما نقل شد و با عقل و قرآن نخواند، به سینه‌ی دیوار بزنید و نپذیرید. حال اگر مسجل شد و از ایشان سند بخواهید، لابد این نیست که بگویید: سند این سخن شما کجاست؟ چرا که می‌فرماید: خودم که بیان نمودم سند هستم. بلکه می‌پرسید: دلیل این بیان شما چیست؟ آن وقت عقل، حکمت و وحی به عنوان دلیل اقامه می‌شود.

این منابع در اختیار همگان وجود دارد. مگر آن که کسی نخواهد تحقیق کند و یا نخواهد تفکر و عمل و تعقل نماید. در این حالت گفته می‌شود: «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟»

سوال ۸: به صورت گسترده (به ویژه در فضای مجازی) مطرح می‌کنند: از کجا معلوم که قرآن کریم تحریف نشده است؟ دلیل بر درستی بیاورید. پاسخ چیست؟ (۳۳ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر صرف گفتن است، ما نیز می‌گوییم: «از کجا معلوم که تحریف شده است؟ شما دلیلی بر نادرستی بیاورید». اگر به شما بگویند که اثبات کنید که دروغگو نیستید و یا دزد نیستید؟ چه پاسخی می‌دهید و یا چه می‌کنید؟ می‌روید تمامی جملات عمر خود را با سند می‌آورید و تلاش می‌کنید اثبات کنید که دروغگو نیستید و یا تمامی اموال مصروفه و موجود خود را می‌آورید تا اثبات کنید دزد نیستید؟ آیا مدعی به این کار خود و عمل شما یا ما نمی‌خندد؟! یا به او می‌گویید: اگر دلیلی بر دروغ یا دزدی من داری، اقامه کن!؟

یک کتابی در دست ماست؛ حال هر کتابی. فرض کنید دیوان حافظ یا گلستان سعدی یا غزلیات شمس تبریزی. همگان از دانشمندان، محققان، ادیبان و شعر و شاعر شناسان مدعی هستند که این اشعار حافظ یا سعدی است. یک دفعه کسی بیاید وسط و با یک جمله سه کلمه‌ای بگوید: «از کجا معلوم؟! خب پاسخ او چه خواهد بود؟ آیا آنان تک تک ابیات را مطرح می‌کنند و دلیل و برهان و سند می‌آورند؟ یا به او می‌گویند: «آیا شما دلیلی بر تحریف دارید؟! اگر دیدند که هیچ پاسخی ندارد، می‌پرسند: آیا شما سررشته‌ای از ادبیات فارسی و شعر دارید؟ مثلاً اگر یک بیت شعر حافظ را برایتان بخوانند و بگویند این مال سعدی است، فرق سیاق یا سبک آنان را می‌دانید؟ اگر دیدند باز هم فقط نگاه می‌کند، می‌پرسند: آیا اصلاً تا کنون یک بار دیوان حافظ یا شمس تبریزی را خوانده‌اید؟ و اگر باز هم با سکوت مواجه شدند، می‌گویند: حالا یک غزل یا دست کم یک رباعی یا یک دو بیتی را که گمان می‌کنی تحریف شده است را بخوان و بگو چرا نظرت این است که تحریف شده است. و اگر باز هم پاسخی نگرفتند، خواهند گفت: پس لطفاً در این زمینه اظهار نظر نما.

پس نمی‌شود همین‌طوری با یک جمله ساده و سه کلمه‌ای، تحت عنوان «از کجا معلوم؟» همه چیز را مخدوش کرد و زیر سؤال برد.

«از کجا معلوم» را نه تنها نسبت به تحریف قرآن، بلکه نسبت به هر نوشتاری و هر فرازی از تاریخ، حتی تاریخ زندگی شخصی افراد می‌شود مطرح کرد. اگر گفتند: «هملت اثر شکسپیر است» می‌شود گفت: «از کجا معلوم»، همچنین اگر گفتند: «چنگیز به ایران حمله کرد» می‌توان همین‌طوری گفت: «از کجا معلوم» و نیز اگر مادر بزرگی گفت: «پدر بزرگ من اسمش محمد بوده و بازرگان بوده است»، می‌شود گفت: «از کجا معلوم»؟

بدیهی است که تحریف شدن یا نشدن یک بیان، یک نوشتار یا یک گزاره تاریخی، اصول، قوانین، چارچوب، استدلال یا پهنه‌های خود را دارد، اگر چنین نبود نه تاریخ و ادبیات علم می‌شد و نه هیچ گزاره یا نقلی از گذشته قابل اثبات بود. آیا در نظریات منسوب به افلاطون و ارسطو نیز شک می‌کنند؟ البته می‌توانند شک کنند، اما باید دلایلی بیاورند و اثباتش نیز علم خود را دارد.

منتهی اگر کسی قایل به تحریف است یا دست کم در آن شک دارد، باید یک دلیلی، شاهدهی، نشانه‌ای یا سندی که دست کم اگر ثابت نمی‌کند، ایجاد شبهه بکند را در دست داشته باشد، نه این که همین‌طوری بیاید وسط و بگوید: «از کجا معلوم؟».

همان‌طور که اشاره نمودید: سؤال «از کجا معلوم قرآن تحریف نشده است»، بسیار رایج شده است. خب شما که نمی‌توانید تک به تک آیات را برای آنان بخوانید و استدلال کنید که این تحریف نشده است. پس این یک جنگ تبلیغاتی است، لذا شما نیز در پاسخ بگویید: «از کجا معلوم که تحریف شده است؟!» و چون هیچ پاسخی ندارند، بگویید: پس به قول خودش (قرآن) و همه‌ی قرآن شناسان اعتماد می‌کنیم، شما نیز هر وقت دلیلی بر خلافش داشتید، بیاورید تا با هم بحث کنیم.

البته اغلب کسانی که قایل به تحریف قرآن کریم هستند و یا دست کم در آن تشکیک می‌کنند، اصلاً قائل به توحید و اسلام نیستند و یا دست کم اطلاع و علمی به آن ندارند، لذا اصلاً برایشان فرقی نمی‌کند که

قرآن تحریف شده باشد و یا نشده باشد. فقط می‌خواهند یک شبهه یا تردیدی را در اعتقادات فرافکنی و شایع کنند.

شما بفرمایید: به نظر شما کجای قرآن تحریف شده است؟ و چه شواهدی برای حتی احتمال تحریف دارید؟ آیا به شما نیز وحی می‌رسد؟ یا پیامبر دیگری آمده و خبر داده است که کتاب قبلی دچار تحریف شده است؟ یا اصلش را خوانده‌اید و متوجه شدید که در برخی از نسخ تحریف وجود دارد؟ ... و یا اصلاً به عمرتان یک بار این قرآن را قرائت کرده‌اید؟

**** -** البته بهترین پاسخ برای تحریف نشدن قرآن، همان «تحدی» است که در خود قرآن مطرح شده است. می‌فرماید اگر آیات قرآن کریم وحی نباشد - یا اگر تحریفی صورت گرفته باشد - قطعاً هر دو مورد کار و کلام بشر است؛ پس بشری که می‌تواند چنین آیاتی را بیاورد و یا با تحریف چنین آیاتی را تدوین کند، لابد می‌تواند مکرر و مستمر مثل آن را بیاورد و بالتبع هر چه علم و تکنولوژی پیشرفت می‌کند، باید این کار راحت‌تر باشد، خُب کاری ندارد، مثلش را بیاورند.

قرآن کریم کتابی است شامل تعریف و توصیف مبدأ و حقایق عالم هستی و معاد و همچنین بیان احکامی منطبق با این جهان‌بینی. همه‌ی اصول و فروعش نیز با فطرت سازگاری دارد و با عقل و علم قابل اثبات است؛ خب شما چیز دیگری بیاورید.

آیا غیر از این است تا کنون صدها مکتب «جهان‌بینی و ایدئولوژی» ظهور و بروز یافته و مانیفست‌ها تدوین شده و عمر همه کوتاه بوده و ظرف چند یا حتی یک دهه، توسط خودشان رد شده است؟ بودیسم، هگلیسم، کمونیسم، مارکسیسم، لنینیسم، فرویدیسم، داورینسم، اگزستانسیالیسم، فمینیسم، لیبرالیسم، مدرنیسم، نئومارکسیسم، نئولیبرالیسم، پست مدرنیسم ... و سایر ایسم‌ها، همان کتاب‌هایی هستند که بشر در تبیین حقایق عالم هستی (جهان‌بینی) و بایدها نبایدهای منطق با آن ارائه کرده‌اند و همه به سرعت مورد نقد عقلی و علمی قرار گرفته‌اند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۹: آیا واقعاً خدا همه گناهان را می‌بخشد و آیا در آیات یا روایات چنین بیان شده است؟ چگونه توبه کنیم؟ چه دعایی بخوانیم؟ (دانشجوی مترجمی زبان/تهران) (۲۹ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ارحم الراحمین، ستار، غفار، عَفُوٌّ، تَوَّابٌ، سریع الرضا و ... همه اسم‌های خداوند متعال هستند و اسم‌ها نیز فقط الفاظ و معانی و مفاهیم آنها نیستند، بلکه تحقق واقعی و عینی دارند. پس اگر کسی معلم شد، لابد تعلیم می‌دهد، اگر کسی جواد شد، لابد بخشش‌های بسیاری دارد و اگر کسی رحمان، رحیم، غفار و عفو بود، لابد بسیار بخشنده است.

بخشش همه‌ی گناهان:

سرتاسر قرآن کریم، سخن از رحمت و بخشش الهی است و در سه آیه نیز با قاطعیت تمام تصریح نموده است که به غیر از شرک و یأس از رحمت الهی، همه‌ی گناهان هر کس را که بخواهد، یک جا می‌بخشد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (النساء، ۴۸)

ترجمه: بی‌تردید خداوند این(گناه) را که برای او شریک قرار داده شود نمی‌آمرزد و غیر از آن (یا گناهان فروتر از آن) را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد و هر که به خدا شریک ورزد حَقّاً که گناهی بزرگ را افترا بسته است.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۲)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه‌ی گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی‌تردید خداوند همه‌ی گناهان را (به وسیله‌ی توبه هر چند شرک باشد) می‌آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

و همچنین در سوره‌ی التَّجْم، آیه‌ی ۳۲، تصریح نموده است که خداوند متعال آمرزنده‌ی گناهان اتفافی یا صغیره‌ی کسانی است که سعی می‌کنند از گناهان کبیره و فحشا خودداری کنند.

توبه و تَوَّاب:

بخشش لایزال الهی بدین معنا نیست که انسان گناهکار تا آخر بی‌مهابا سرکشی و عصیان نماید و هیچ‌گاه از کرده‌ی خود پشیمان نشده و توبه ننماید. چنین شخصی، نه تنها عاصی، بلکه مشرک می‌شود (دست کم بندگی هوای نفس خویش را می‌نماید) و هرگز به خدا و معاد ایمانی ندارد و با از رحمت خدا ناامید است که این خود افترای بزرگی به ارحم الراحمین می‌باشد. پس مشمول عفو و بخشش نیز نمی‌گردد.

یکی از اسمای الهی «تواب» است. تَوَّاب یعنی بسیار توبه کننده. ممکن است این سؤال در ذهن پیش آید که مگر خداوند سبحان گناه دارد که بسیار توبه می‌کند؟ خیر. بلکه «توبه» یعنی بازگشت و خداوند متعال بسیار و مستمر، نظر لطف، رحمت و مغفرت خود را به بندگان گناهکار و توبه کننده‌اش باز می‌گرداند. صد بار اگر توبه شکستی باز آی.

پس معنای بخشش الهی این نیست که به جرأت گناه کنید، او می‌بخشد؛ بلکه این است که با اطمینان و به جرأت توبه کنید و به سوی او بازگردید و به رحمتش امیدوار باشید، هر گناهی که کرده باشید، حتی العیاذبالله دچار شرک هم شده باشید، اگر توبه کنید، او می‌بخشد.

از این رو در آموزه‌های اسلامی، درست برعکس برخی از ادیان تحریف شده و یا مکاتب، نه اجازه می‌دهد که کسی گناه خود را افشا کند و نه به طور کلی ارزش‌ها نفی می‌شوند. بلکه می‌فرماید: هر کسی خودش حساب خودش را بکشد، اگر دید خطا کرده، گناه کرده، عصیان کرده و به نفس خویش ظلم و ستم کرده، روی به خودم آورد، توبه کند (بازگردد)، استغفار کند (طلب بخشش کند)، قطعاً من را بخشنده خواهد یافت.

روایت:

جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: زنی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: یا رسول الله زنی که فرزند خود را کشته، آیا فرصت توبه دارد؟ پیامبر فرمود: قسم به خداوندی که جان محمد به دست اوست، اگر او هفتاد پیغمبر را کشته باشد؛ بعد از آن، توبه کند و پشیمان شود و خدا بداند که دیگر آن گناه را انجام نمی‌دهد، خدا حتماً توبه‌ی او را قبول می‌کند و از او در می‌گذرد. به درستی که در توبه به اندازه‌ی فاصله‌ی میان مشرق و مغرب باز است و یقیناً توبه کننده از گناه، مانند کسی است که هیچ گناهی مرتکب نشده است.» (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۱، باب ۸۷)

حدیث قدسی: اگر بندگان گناهکار من می‌دانستند که چقدر مشتاق بازگشت آنها هستم، در پوست خود نمی‌گنجیدند. (به تعبیر دیگر: از این شوق می‌مُردند)

چه دعایی بخوانیم:

دعا بسیار ارزشمند است. دعا عبادت است و دوری کردن از دعا خود نوعی تکبر در مقابل خداوند کریم و مَنان است. چنانچه آیت الله جوادی آملی می‌فرمایند: «دعا طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) بهترین عبادت است و ذات اقدس اله در این آیه مبارکه که فرمود: [وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (غافر، ۶۰)] - و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، (و تکبر از دعا تکبر از عبادت است و) البته کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی خوار و سرافکنده وارد جهنم می‌شوند.]; به سه نکته اشاره کرد. نکته‌ی اول این که دعا عبادت است. دوم این که ترک دعا استکبار است. سوم این که خداوند مستکبران را، یعنی تارکان دعا را به دوزخ تهدید کرده است.»
منتهی دقت کنیم که «دعا» باید دعا باشد و نه ورد. گاهی بر ما تبلی احاطه می‌کند، می‌خواهیم یک لفظی بخوانیم تا شیفا یابیم - جمله‌ای بخوانیم تا مشکلاتمان حل شود - جمله‌ی دیگری بخوانیم تا رزق و روزیمان زیاد شود - یا جمله‌ای دیگر بختمان باز شود و...؛ این ناخودآگاه نوعی مسخره‌کردن خود و نظام آفرینش است. دعا خواستن است و البته قصد، عزم، اراده و خواستن، ابتدا در دل ایجاد می‌شود و سپس در قالب کلام و مفاهیم، به زبان جاری می‌شود. اگر کسی به کسی علاقه‌ای در دل نداشته باشد و مرتب روزی یکصد هزار مرتبه بگوید «دوستت دارم»، چه حقیقت، نتیجه و فایده‌ای دارد؟! و بدیهی است که انسان اگر در دل به چیزی توجه کرد و آن را خواست (دعا کرد)، به دنبالش می‌رود. لذا امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «کسی که دعا کند و به دنبالش نرود، خودش را مسخره کرده است». پس وقتی دعا می‌خوانیم، باید به مفاهیم آن و آنچه به خدای خود می‌گوییم توجه کنیم و آن را به دل و اراده‌ی خود القا نماییم.

از این رو، توبه کننده، از سوئی متوجه معشوق و محبوب شده و از سوئی دیگر به بی‌وفایی و معصیت خود توجه نموده و با پشیمانی به سوی او برمی‌گردد، لذا حق تعالی نیز او را دوست می‌دارد و می‌بخشد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ».

خداوند متعال می‌فرماید: تو تجلی من هستی (باید باشی). من رحمت دارم، تو هم داشته باشی، من جواد هستم، تو نیز باش، من «توابع» هستم، تو نیز اهل توبه و بسیار توبه کننده باش - من طاهر و پاک و پاک کننده هستم، تو نیز طاهر و مطهر (پاک و پاک کننده) باش.

نزدیک شدن به اهل عصمت (علیهم السلام):

پس از حال قلبی توبه (پشیمانی و بازگشت) و نیز استغفار، هر عبادتی و هر دعایی مؤثر است. دو رکعت نماز توبه، سری به سجده گذاشتن، ذکر استغفار و ذکر یونسیه، ادعیه‌ی مأثوره که در مفاتیح الجنان جمع‌آوری شده است و به ویژه اولین دعای «مناجات خمس عشر» که «مناجات توابین» است و ... همه مؤثر است، اما مؤثرتر از همه، توجه و نزدیک شدن به اهل عصمت و طهارت (علیهم السلام) با مودت، اطاعت، تبعیت و توسل به آنها می‌باشد که خود طاهرکننده هستند. ایمان، تقوا، شکر، توبه، استغفار و طلب رحمت واسعه، همه در دل قصد شده و در عمل تحقق می‌یابد. و بهترین عمل در توبه، رجوع و بازگشت به کسانی است که خداوند متعال، مودت و اطاعت از آنان رامحبت و اطاعت خود خوانده است. آنها پاک و پاک کننده هستند. لذا فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (النساء، ۶۴)

ترجمه: و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر آن که به یاری و توفیق خدا از وی اطاعت شود. و اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند نزد تو می‌آمدند، آن گاه از خداوند آمرزش می‌خواستند و رسول خدا نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد بی‌تردید خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

سوال ۱۰: آیا آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ...»، نوعی پذیرفتن کثرت گرابی دینی نیست؟ زیرا پذیرش اسلام به معنای ایمان به ذات حق و قیامت سبب استحقاق پاداش برای سایر ادیان توحیدی شناخته شده است. (علوم سیاسی/تهران) (۳۱ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه به شرح ذیل است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۶۲)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند و یهودان و ترسایان و صائبان، هر که [از آنان] خدای و روز واپسین را باور داشته باشد و کار نیک و شایسته کند، پاداش آنان نزد پروردگارشان است، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.

شاید در نگاه اول به آیه‌ی مبارکه، این گونه برداشت شود که همه‌ی ادیان تا آخر الزمان مورد قبول است و قطعاً اگر چنین باشد با صریح آیات دیگر منافات خواهد داشت؛ چنانچه فرمود:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (ال عمران، ۱۹)

ترجمه: به یقین دین (حقیقی که انبیا آورده و به صورت شرایع به بشر عرضه داشته‌اند) در نزد خداوند همان اسلام است، و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده (مانند یهود و نصاری، در دینشان) اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنها را (به حقیقت امر) علم آمد، (آن هم) از روی حسد و برتری‌جویی. و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس (بداند که) خداوند زودرس به حساب است.

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (ال عمران، ۸۵)

ترجمه: و هر که جز اسلام دینی بطلبد هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

الف - حال به آیه‌ی مطروحه در سؤال برگردیم؛ نفرموده که همه پذیرفته هستند، بلکه فرموده عده‌ای خود را از اهل ایمان (مسلمان) می‌نامند، عده‌ای یهودی یا نصرانی یا پیرو سایر ادیان الهی می‌نامند، اما بدانند «اسم»‌ها وسیله‌ی رشد و سبب سعادت اخروی نیستند، بلکه فقط «ایمان و عمل» صالح شرط و مقبول است.

پس اگر نام کسی مؤمن به اسلام بود یا یهودی و نصرانی و ...، دلیل نمی‌شود که او اهل بهشت باشد. چنانچه پیروان هر دینی مدعی هستند که فقط آنها به بهشت راه خواهند یافت. بلکه ایمان به مبدأ و معاد و به دنبال آن عمل صالح شرط فلاح می‌باشد.

ب - ایمان به خدا و قیامت نیز تعریف دارد. همان طور که نمی‌شود نام اسلام یا یهود و مسیحی را یکد کشید، اما هر اعتقادی داشت و یا هر کاری کرد، نمی‌شود که نام «خدا» را آورد و او را باب میل توصیف نمود. ایمان به خدا، ایمان به توحید و دوری از شرک است. نه ایمان به خدایی که زاییده شده، پدر و پسر است یا خدایی که با پیامبرش کشتی گرفته و مغلوب می‌شود و یا دست و پا و چشم دارد. یا خدایی که خلق کرده، اما دیگر دستش بسته است و نمی‌تواند کاری کند «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ». این ها همه مصادیق جهل به خدا و شرک است.

ج - عمل صالح نیز تعریف دارد. اولاً عمل صالح بندگی و اطاعت اوامر الهی است، نه هر چه که انسان خودش آن را عمل صالح بنامد - و ثانیاً کدام بندگی و عمل صالحی ریشه‌ای‌تر و کاملتر از ایمان به رسولان الهی و وحی منزل به آنان می‌باشد؟!!

چرا یهودیان، حضرت مسیح^(علیه السلام) را نپذیرفته و تکذیب می کنند؟ چرا مسیحیان به خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد^(صلوات الله علیه و آله) ایمان نیاورده و تکذیبش می کنند؟! چه دلیلی دارند؟ چه حجتی از ناحیهی خدا بر آنان آمده که سایر انبیا و به ویژه رسل بعدی را تکذیب کنند؟ و چطور می توانند با این تکذیب، ادعای ایمان و عمل صالح نمایند؟! لذا در قرآن کریم تصریح نموده است که اگر کسی یکی از انبیای الهی را تکذیب نماید، مثل کسی است که همه ی آنها را تکذیب نموده است. لذا سؤال می شود که اگر خاتم الانبیا^(صلوات الله علیه و آله) را تکذیب نمودی، چرا؟! و اگر تکذیب نمودی، پس چرا اطاعت و تبعیت نمودی؟! حال خواه مسلمان باشد یا یهودی یا نصرانی. ایمان به الله، معاد و نیز عمل صالح یعنی همین.

بدیهی است چه مسلمان، چه یهودی، چه مسیحی و یا تابعین سایر انبیای الهی، چون حضرات ابراهیم، یحیی و ... [اگر هنوز وجود داشته باشند]، اگر به خدا، قیامت، رسول و کتابش - احکامش، بایدها و نبایدهایش ایمان نیاورده و عمل ننمایند، مصداق «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا» نخواهند بود و اگر ایمان آورده باشند، همه باید به پیامبر خاتم که جهانی نیز هست، بگردند و آیهی شریفه همین را می فرماید.

د - وجه دیگر آن که حشر، قیامت، حساب، بهشت و جهنم، فقط مربوط به امتها و مردم پس از بعثت رسول اعظم^(صلوات الله علیه و آله) نمی باشد، بلکه امم قبلی نیز محشور می شوند و هر کدام با پیامبر و امامشان حشر می شوند و باید پاسخگو باشند. پس هر کدام از آنها که به نبی زمان خود ایمان آورده و با اطاعت و تبعیت از او که فرامین خدا را ابلاغ نموده است، عمل صالح انجام داده باشد، مصداق آیهی شریفه می باشند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۱: آیا آیهی «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ... - الإنبياء، ۲۴»، خود خدایانی (اساطیری) که خدا هستند را اثبات نمی‌کند؟ (۳۱ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا خداوند متعال که واحد و احد است و مثل و مانندی ندارد «لیس کمثله شیء» و همه‌ی بندگانش را به توحید و یکتاپرستی و نفی إله‌ها و ربّ النوع‌های کاذب خوانده است، خود آیه‌ای نازل کرده دال بر وجود إله‌های اساطیری؟!

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (الأنبياء، ۲۴)

ترجمه: آیا به جای خداوند معبودانی برگرفته‌اند؟ بگو: حجت و برهانتان را بر آن بیاورید. این (دعوت به توحید و بطلان شرك) یاد کرد کسانی است که با منند و یاد کرد کسانی است (از پیامبران) که پیش از من بوده‌اند. (اینان اهل دلیل و منطق نیستند) بلکه بیشترشان حق را نمی‌شناسند و از این رو (از آن) روی‌گردانند.

الف - نه تنها از هیچ کجای این آیه‌ی شریفه بر نمی‌آید که خدایان دیگری نیز وجود داشته یا دارند، بلکه به صراحت تکذیب نموده و می‌فرماید آنان که چنین گمان و تصویری دارند، چه دلیل و برهانی دارند؟! «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»، بگو: دلایل عقلی و یا نقلی خود را بیاورند و اقامه کنند. سپس به پیامبرش می‌فرماید که بگو: شناخت و یاد من و کسانی که با من هستند و انبیاء و موحدین و مؤمنین پیش از من از خداوند متعال و الوهیت چنین است که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، هیچ الهی به جز «اللَّهُ جَلَّ جلاله» وجود ندارد.

ب - قبلاً نیز در مباحث گذشته اشاره شد که یکی از دلایل خطاهای ذهنی ما [به ویژه در توحید و کسب معارف اسلامی] این است که در ترجمه، یک کلمه‌ی «خدا» را به جای تمامی اسمای الهی می‌آوریم و این سبب می‌گردد که اصلاً به معنا و مفهوم کلمه‌ی الهی یا اسم الهی توجه نکنیم.

قطعاً فرق است بین معانی تمامی اسمای الهی. الله، خالق، ربّ، إله، معبود، رحمان، رحیم و ...؛ بله، همه اسمای ذات اقدس الهی است و هر کدام را بخوانیم، او را خوانده‌ایم، اما هر کدام معنای خود را داشته و به آن توجه می‌دهد:

«قُلْ اذْعُوا لِلَّهِ أَوْ اذْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ...» (الاسراء، ۱۱۰)

ترجمه: بگو: خواه خدای را «الله» بخوانید یا «رحمان» بخوانید، هر کدام را که بخوانید او راست نام‌های نیکو (او را خوانده‌اید).

اما بدیهی است که هر نامی معنا و مفهوم خود را دارد، وگرنه وضع نمی‌شد. لذا وقتی همه‌ی این واژگان ترجمه به «خدا» شد، این مشکلات در درک مفاهیم آیات نیز پیش می‌آید. درست مثل این است که بگویم چون نام‌های «انسان، بنی آدم، بشر، مرد، همسر، پدر، فرزند، سرباز، دکتر، مهندس و ...» همه به یک نفر اطلاق شده است، پس یک باره اسم یا ترجمه‌ی «انسان» را به جای بقیه به کار می‌بریم.

ج - «اللَّهُ جَلَّ جلاله» اسم خاص خداست و به دیگری اختصاص ندارد و نمی‌یابد، اما انسان می‌تواند هر کسی یا هر چیزی را به خطا، مصداق «إله، ربّ یا معبود» خود فرض نماید، که البته خطاست و تصریح می‌کند که «إله» همان «الله» است و دیگران نمی‌توانند «إله» باشند.

عده‌ای گفتند که ستاره و ماه و خورشید، «إله» است، یعنی الوهیت از آن آنهاست و یا دست کم آن که در الوهیت سهمی دارند. عده‌ای دیگر بت‌ها و مجسمه‌هایی را با دست خود ساختند و گفتند: آن إلهی که فطرت همگان به سوی او می‌خواند، همین مجسمه است. سامری گوساله‌ای از طلا ساخت و گفت «إله» موسی^(ع) و شما همین است. فرعون گفت: من الهی جز خودم برای شما نمی‌شناسم و من «ربکم الاعلی»

هستم، یعنی: برترین صاحب اختیار و تربیت کننده امور شما، یعنی «ابر قدرت»، یعنی همان شعار امروز امریکا. و خلاصه عده‌ای دیگر که بندگی نفس را می‌کنند، نفس امّاره‌ی خویش را «إله» خود گرفته‌اند. چنانچه شاهدیم اکثر مکاتب مادی امروز، به همین معنا اشاره دارد.

از این رو در قرآن کریم به تمامی اله‌های کاذبی که بشر برای خود فرض می‌کند، اشاره نموده است و از جمله مدعیان الوهیت قدرت و نیز «إله» فرض کردن نفس. و می‌فرماید که اینها در «علم» خداشناسی، إله-شناسی و انسان‌شناسی، بی‌بصیرتی کرده و به خطا رفته‌اند و علم خدا که حاکم بر نظام آفرینش است، آنها را به گمراهی کشاند. یعنی نظام حکیمانه‌ی آفرینش الهی چنین است که هر کس جز او را «إله» بداند، به گمراهی کشانده خواهد شد:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجاثیه، ۲۳)

ترجمه: پس آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفسش قرار داده و خدا او را روی علم خود (به کفر باطن و خبث سریره‌اش) و آگاهی وی، به حال خود رها کرده و بر گوش و قلب او مهر (شقوت) نهاده و بر دیده‌ی (دل) او پرده کشیده؟! پس چه کسی است که او را بعد از خدا هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟

از این رو، اولین و آخرین و هدف ارسال رسل و پیام اصلی آنها این است که «لا إله الاّ الله»، یعنی جز همان الله جلّ جلاله، هیچ الهی وجود ندارد و در آیه‌ی فوق نیز می‌فرماید که اگر شما دیگران را إله فرض نمودید، دلایل و براهین خود را اقامه کنید [تا معلوم شود که آنها إله نیستند].

سوال ۱۲: در معنی و تفسیر آیه ۱۰۱ سوره مائده آمده از زیادسوال کردن بپرهیزید زیرا دانستن همه چیز گاهی به ضرر و زیان شما تمام می‌شود و یا ذهن و وجود آدمی طاقت و ظرفیت دانستن اسرار آفرینش و هستی را ندارد. چطور تشخیص دهیم کدام سوال را بپرسیم و کدام را نه؟ و با ذهن کنجکاو مان چه کنیم؟ (لیسانس فیزیک) (۹ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه به شرح ذیل می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن سَأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَقَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (المائده، ۱۰۱)

ترجمه: ای مؤمنان! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما فاش گردد موجب اندوهتان می‌شود. و اگر به هنگام نزول قرآن از آن بپرسید [حکم آن] برای شما روشن خواهد شد. خدا از آن [سؤالات بی‌جا] درگذشت و خداوند آمرزنده‌ی بردبار است.

چنانچه مشهود است، در این آیه مبارکه، هرگز توصیه نشده که از زیاد سؤال کردن اجتناب نمایید، بلکه فرموده است از پرسیدن آنچه دانستنش موجب اندوه می‌شود اجتناب کنید و نیز از سؤال بی‌جا پرهیز نمایید.

الف - فرض کنید کسی از پیامبر اکرم و یا اهل بیت عصمت علیهم‌السلام سؤال نماید که: «من چه زمانی خواهم مُرد؟» و یا «سبب مرگ من چیست؟» و یا «همسر و فرزندان من کی و چگونه می‌میرند؟» و...، بدیهی است که پاسخ این سؤالات چیزی جز بر غم و اندوه و در اغلب موارد یأس و ناامیدی نمی‌افزاید. و گاهی انسان چون برایش قابل هضم نیست و خوشش نمی‌آید انکار هم می‌کند. لذا در آیه بعد تصریح می‌نماید که بسیاری قبل از شما از این قبیل سؤالات نمودند و به جهت آن کافر شدند:

«فَدَّ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ» (همان، ۱۰۲)

ترجمه: البته گروهی پیش از شما نیز این چیزها را پرسیدند، سپس بدان کافر شدند.

ب - گاه انسان با سؤال بی‌مورد، کار ساده را برای خودش سخت می‌کند؛ مثل قوم بنی‌اسرائیل. به آنها امر شد که گوساله‌ای را قربانی کنید و حُب اگر هر گوساله‌ای را بنا بر همین امر قربانی می‌کردند، به حاجت می‌رسیدند، اما کار را بر خود سخت کردند. پرسیدند: نر باشد یا ماده، بزرگ باشد یا کوچک، چه رنگی باشد، در میان کدام گله باشد و ... پس مجبور شدند دنبال چنین گوساله‌ای با این مشخصات بگردند. انسان گاه با سؤالات بی‌مورد، خودش را به دردمر می‌اندازد.

ج - گاهی سؤال بسیار زودرس است، پس یا پاسخی به آن داده نمی‌شود و یا اگر پاسخ داده شود نیز برای سائل قابل درک نبوده و فایده‌ای ندارد. مثل یک سؤال علمی که هنوز معلومات اولیه و مقدماتی آن حاصل نشده است.

د - و اما گاهی سؤال درباره‌ی موضوعات یا مباحثی است که بشر با عقل خود درمی‌یابد که از فهم آن عاجز است. چرا که عقل و فهم چیزی را می‌فهمد که به آن احاطه داشته باشد. یعنی آن مطلب، آن موضوع یا ... محاط عقل او باشد. حال اگر همه‌ی عاقلان و حکیمان عالم جمع شوند و از چپستی خدا بپرسند، قطعاً به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسند، به جز یک نتیجه‌ی عقلی مبنی بر این که خداوند متعال «چیستی» ندارد و اگر داشت که محدود می‌شد و این صفت مخلوق است و نه خالق. لذا فرموده‌اند در مورد آنچه که به عقل شما درک نخواهد شد، سؤال نکنید، چرا که اصلاً جوابی ندارد که شما فهم کنید. چنانچه حتی در مورد چپستی روح فرمود:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الإسراء، ۸۵)

ترجمه: و درباره‌ی روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است، و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.

یعنی موجودات یا از «عالم خلق» به وجود می‌آیند که در مورد آنها برخی چگونگی‌ها بیان شده است، مثل خلق نطفه از خاک، علقه از نطفه، مضغه از علقه و ... - و یا از «عالم امر» خلق شده‌اند؛ «فیقول له کن فیکون» می‌باشند، مثل مجردات و از جمله روح؛ و علم شما اندک است و آن را درک نخواهید کرد.

ه - پس بیان نشده که زیاد سؤال نکنید، بلکه بیان شده که «سؤال بی‌مورد و بی‌جا و بی‌فایده» نکنید که خودتان را به زحمت و ناراحتی می‌اندازید.

بدیهی است که نه تنها پاسخ، بلکه سؤال نیز باید منطقی و حکیمانه باشد و در این صورت، ذهن کنجکاو به صورت مکرر و مستمر سؤال منطقی دارد و چه بهتر که انسان به عرصه‌ی مطالعه و تحقیق وارد شود و سؤالات بسیاری را طرح نموده و با دریافت پاسخ صحیح، کسب علم نموده و مرتبه‌ی وجودی خود را ارتقا بخشد.

ذهن نیز باید مانند سایر قوا و استعدادها، تحت فرمان و کنترل قرار گیرد، وگرنه به قول امام خمینی^(ه) هرزه‌گرد است و به هر سو می‌رود. اما عقل، شعور، منطق، اختیار و اراده می‌تواند آن را به کنترل درآورد و در مسیر قرار دهد.

جدید - نکته‌ها (به قلم شما):

دکتر ژولین پلیسیه: (کارشناس مسلمان فرانسوی) چرا حرکت‌های سیاسی اسلامی نتوانستند (و شاید نمی‌توانند) موفقتر عمل نمایند؟

سوال ۱۳: به نظر می‌رسد در آیهی ۲۵ سورهی مبارکه ی بقره (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) و آیات مشابه دیگر، امر مولوی باشد، چرا که خداوند نتیجهی چنین کاری را هم مشخص کرده است (فتکونوا من الظالمین). ملاک اوامر الهی در ارشادی و مولوی بودن چیست؟ (فوق لیسانس/تهران) (۱۴ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

صرف مشخص نمودن نتیجهی یک عمل، دلیل بر مولوی بودن امر یا نهی آن نمی‌باشد. اگر کسی به دیگری گفت: در هوای سرد با لباس نازک بیرون نرو، چون سرماخوردگی از نتایج آن می‌باشد، این گفتار یک امر مولوی محسوب نمی‌گردد، بلکه تنزیهی و ارشادی است. دقت شود که امر مولوی که غالباً در شرع مطرح است، مربوط به زندگی در دنیا است که پس از هبوط آغاز شد و پس از نبوت است که شرع مقدس نازل می‌گردد.

الف - در خصوص کلماتی چون: نسیان، عصیان و ظلم، باید توجه نمود که کلمات و واژگان در فارسی، در عربی و سایر زبان‌ها، اگرچه یک مفهوم کلی را منتقل نمایند، اما همیشه مصادیق مشابهی ندارند. به عنوان مثال در فارسی می‌توان به کلمه و حالت «دوست داشتن» اشاره نمود. ما خداوند مَنان را دوست داریم، اهل عصمت (علیهم‌السلام) را نیز دوست داریم، خودمان را هم دوست داریم، یک شاخه گل زیبا یا یک وعده غذای گرم و لذیذ و یک لباس راحت را نیز دوست داریم. پس اصل «دوست داشتن» یکی است، اما شدت، ضعف و نوع هر کدام متفاوت است. از دوست داشتنی که انسان به عبادت، بندگی و وابستگی می‌کشاند، تا دوست‌داشتنی که صرفاً جهت مصرف است متفاوت می‌شود.

کلمه‌ی «عصی»، عصیان و معصیت نیز چنین است، چرا که معنای «خارج شدن از اطاعت» در آن ثابت است، اما مصادیقش فرق دارد که آیا در مقابل یک «امر مولوی» معصیت شده است یا یک «امر ارشادی»؟ پس نتیجه‌اش نیز متفاوت می‌شود، چرا که اولی تعدی و ظلم به حدود الهی است که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ظلم به دیگران را نیز در پی دارد و مستوجب عذاب می‌گردد و دومی قصور از حد متعالی در رشد شخص است یا به تعبیر «ترک اولی» است و ظلم به خویشان می‌باشد. لذا در مورد حضرات آدم و یونس علیهم‌السلام می‌خوانیم که پس از تنبه، در مقام توبه عرض کردند: «سَبْحَانَكَ، اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و یا حضرت آدم (علیه‌السلام) عرض نمود: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا، وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا».

پس ظلم نیز به تناسب عصیان در مقابل امر مولوی یا امر ارشادی متفاوت است، هر چند که در همه جا از همین کلمه «ظلم» استفاده می‌شود.

ب - امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «حسنات الأبرار سیئات المقربين»، یعنی آنچه برای نیکان حسنه است، برای مقربین سیئه است. به عنوان مثال فرض بگرید اگر یک مسلمان عادی مثل بنده، هفته‌ای یک بار هم موفق به نماز شب شود، توفیق و غنیمت است، اما اگر نماز شب یک مؤمن و یک عارف بالله، سالی یک شب هم فوت شود، پذیرفته نیست و ممکن است عقوبت شدیدی ببیند، تا سریع متوجه عمق فاجعه شده و برگردد. این تفاوت، به خاطر تفاوت مقام و منزلت هر کدام و درجه‌ی آنها در حیات معقول است.

پس اگر حضرات آدم، یونس و سایر انبیای الهی علیهم‌السلام، ترک اولی نمودند، یکی به زعم رفع ممنوعیت و برای جاودانگی در جوار رحمت الهی و نعمت حیات بهشتی از میوه‌ی درختی خورد، یا به تعبیری در تعقیب کمال مفقوده از خویش بود و دیگری در ترک قومش عجله کرد، هیچ یک نسبت به امر مولوی الهی نافرمانی و عصیان ننموده‌اند که با «عصمت» آنها منافات داشته باشد.

باید دقت نماییم که فرق است بین گناه عرفانی (معرفتی) یا عبادی در حد اولی، با گناه شرعی که در مقابل امر مولوی خداوند متعال بوده و معصیت است و مستوجب عقوبت و عذاب می‌باشد.

پس آدم و همسرش به نفس خود ظلم کردند، و خود را از جاودانگی در آن بهشت محروم ساختند، نه این که نافرمانی خدا را کرده، و به اصطلاح گناهی مرتکب شده باشند. اما انسان‌های کامل و عارف بالله، همین حد را ظلم به خود می‌دانند، چرا که وقتی کسی خود را از پاداش و ثواب بیشتری محروم سازد، می‌توان گفت: «او به خویشتن ستم روا داشته است».

ج - معصیت، گناه و ظلمی که با «عصمت» منافات دارد، در قبال امر تکلیفی می‌باشد، در حالی که این حضرات نسبت به امری که به آن تکلیف شده باشند، نافرمانی نکرده‌اند. پس اگر حضرت آدم (ع) گفت: به خودم ظلم کردم، امر تکلیفی نداشت که از میوه نخورد - اگر حضرت موسی (ع) گفت: این نشانه را فراموش کردیم، امر تکلیفی نداشت که آن را فراموش نکند و اگر حضرت یونس (ع) زودتر از موعد از قوم عاصی‌اش روی برگرداند، امر تکلیفی نداشت که روی برگرداند.

سوال ۱۴: آیا با توجه به این که پیامبر اکرم (ص) فرمودند «اَنّی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ من تنها برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده‌ام» و در پاسخ صحابی فرمود: «دین یعنی حسن اخلاق»، می‌توان نتیجه گرفت که «کسی که اخلاق دارد، نیازی به دین ندارد». لطفاً کامل توضیح دهید. (دانشجو/شیراز) (۱۵ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ایشان نفرمودند: «تنها یا فقط»، بلکه فرمودند: من برای اتمام (اکمال) مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام.

در هر حال اگر تعریف و تعیین مصادیق «دین و دین‌داری» و «اخلاق و متخلق بودن» درست تبیین و شناخته شود، پاسخ سؤال روشن می‌شود.

دین یعنی چه و دین‌دار کیست؟

آیا دین یعنی اسلام، مسیحیت یا سایر ادیان و اگر مقصود اسلام است، آیا دین یعنی نماز و روزه و حج و زکات و دین‌دار کسی است که احکام را به جای آورد؟! پس چرا فرمودند که دین‌داری به زیادتی نماز نیست؟ چرا خوارج که معروف به نماز و نماز شب و روزه های واجب و مستحبی، و حتی جهاد و زهد بودند، خوارج نامیده شدند و نه مؤمنین؟

دین، یعنی مجموعه‌ای از اعتقادات و دستورالعمل‌های منطبق با آن. بخش اول که «نظری» می‌باشد را اصطلاحاً امروزه جهان‌بینی نیز می‌گویند و بخش دوم که «عملی» است، شریعت (قوانین، حقوق، احکام) نامیده می‌شود.

این یک تعریف جامع و ثابت از «دین» است، حال خواه این دین اسلام باشد یا مارکسیسم یا پست مدرنیسم.

دین اسلام بر مبنای جهان بینی و اعتقادی «لا اله الا الله» و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» استوار است و بر این مبنای، بایدها و نبایدهای خاص خود را دارد و سایر ادیان و مکاتب نیز تعریف و قوانین جداگانه‌ای دارند.

پس انسان به هیچ دلیل یا بهانه‌ای نمی‌تواند بی‌دین باشد. این شعارها یا عملیات‌هایی که در جهت دین‌گریزی یا دین‌ستیزی صورت می‌پذیرد نیز در واقع «اسلام‌گریزی و اسلام‌ستیزی» است تا مردم را از دین اسلام، به دین خود بکشانند. پس همه دین دارند، حتی کفار. چنانچه فرمود به کفار بگو: دین شما برای خودتان و دین من برای خودم: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (لینک)

اما دین نزد خدا اسلام است و متدین کسی است که به لحاظ اعتقادی و عملی پایبند و مقید به معارف و احکام اسلامی باشد.

اخلاق یعنی چه و متخلق کیست؟

آیا اخلاق یعنی: مهربان بودن، لطیف بودن، خوشرو بودن، همیشه لبخند زدن ... و چه بسا توسری‌خور و دلیل بودن؟ چنانچه به مردمان القا کردند که عیسی مسیح (علیه‌السلام) خوش اخلاق بود و اگر این طرف صورتش را سیلی می‌زدند، می‌گفت: لطفاً یکی هم به آن طرف بزنید! خیر. این حماقت و ذلت و ضلالت است. قطعاً چنین نیست. لازم است آدمی در مسائل شخصی و روابط اجتماعی خود، گاه به جای مهربانی، شدت برخورد داشته و «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» باشد - گاهی لازم است به جای لطافت، محکمی داشته باشد یا به جای خوشرویی، تندخویی نماید.

چه کسی گفته است که هر لبخندی خوب است؟ چه بسا کسی بی‌جا لبخند بزند و انعطاف بی‌مورد نشان دهد، که حتماً عواقب سوپی در بر خواهد داشت.

آیا در تعاملات زندگی و به ویژه در عالم سیاست از این موارد بسیار ندیده‌ایم؟ آیا می‌توان گفت: لبخندهای بی‌جا و خسارت‌بار فلان وزیر یا وکیل در این کشور یا آن کشور، حتماً خوب و نشانه‌ی فضیلت اخلاقی است و

احیاناً ایستادگی فلان وزیر و وکیل در مقابل دشمنان اسلام و مملکت و مردم، حتماً «بداخلاقی» است؟ خیر. اصلاً چنین نیست و این یک فریب بزرگ است.

اخلاق، یعنی موضع‌گیری. و موضع‌گیری هر کسی در هر موردی نیز اخلاق اوست. این موضع‌گیری یا اخلاق، یک یا چند مورد را شامل نمی‌گردد، بلکه انسان دائماً و در هر دم و لحظه، در حال موضع‌گیری است و به تناسب موضع (اخلاق) خود، عملی را انجام می‌دهد و یا فعلی از او صادر می‌گردد.

از این رو، موضع‌گیری در قبال «توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت» - موضع‌گیری در قبال رسالت، وحی، قرآن و همچنین مقابل نماز، حج، جهاد و همچنین مقابل پدر و مادر، همسر، محرم و نامحرم، کسب و معاش و ... همه عین اخلاق و عین دین است.

نشنیدیم که فرمود: «سیاست ما عین دیانت ماست»، حرف درستی است و سیاست هر کسی عین دیانت خود اوست و اخلاق (موضع‌گیری) هر کسی نیز عین دیانت اوست.

پس اگر خداوند متعال در هدف از بعثت انبیا و رسل (علیهم‌السلام) فرمود:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الجمعة، ۲)

ترجمه: اوست آن که در میان درس ناخوانده‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌سازد و کتاب و حکمتشان می‌آموزد، و حقا که از پیش در ضلالت آشکاری بودند.

و فرمود:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان [امام و امکان سنجش حق و باطل] نازل نمودیم تا مردم به عدل و انصاف برخیزند.

و فرمود:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» و «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» و «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ... همه همان اصلاح، اتمام و اکمال موضع‌گیری و اخلاق در تمامی شئون حیات و زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد و اگر پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) در یک جمله فرمود که «من برای اتمام (اکمال) اخلاق مبعوث شده‌ام»، نه تنها هیچ منافاتی با آن آیات ندارد، بلکه بیان آنهاست.

پس بی‌دین وجود خارجی ندارد، منتهی گرایش به دین حق و یا دین باطل متفاوت است و به همین تناسب، اخلاق (موضع‌گیری) حق و باطل متفاوت می‌شود.

در نتیجه: کسی که دین (حق) ندارد، اخلاق درستی نیز ندارد و متقابلاً کسی که اخلاق درست و کاملی ندارد، دین درست و کاملی نیز ندارد. لذا این تصور که کسی اخلاق داشته باشد، ولی دین نداشته باشد، از اساس خطاست.

سوال ۱۵: آیات ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام کدامند و تفسیر مفسران اولیه اهل سنت از آنها چگونه بوده است؟ (ارشد/تهران) (۲۱ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه نمایید:

اول آن که، وقتی می‌گوییم «آیات ولایت» یعنی چه؟ یعنی آیا صرفاً همان آیاتی که در آنها کلمه‌ی «ولی یا ولایت یا جمع آن اولیا و...» آمده است؟

بدیهی است که این نوع نگاه و مطالعه در قرآن کریم برای شناخت معارف حقه اسلام و حتی احکام و فروع کاملاً خطاست. جستجوی کلمه‌ای برای فهم یک معناى عقلانی و وحیانی کفایت نمی‌کند و این روشی است که فقط وهابیت بر آن تکیه دارد و تبلیغ می‌کند.

دوم آن که اگر هیچ آیه‌ای راجع به «ولایت و امامت» که الزاماً این دو کلمه و یا مشتقات آن در آیه باشد، نازل نشده باشد، چه می‌شود؟ آیا نفی و تکذیب می‌شود؟! یا همین قدر که فرمود: «اطیعوا الرسول» و ایشان مطلبی را تبیین یا امر فرمود، خود دلالت و کفایت دارد؟ مثل رکعات نماز یا بسیاری دیگر از معارف احکام که تبیین و تشریح و مصادیق آنها از حضرت رسول اکرم (صلوات الله علیه وآله) می‌باشد و به همین دلیل چه در تشیع و چه در تسنن، کتاب و سنت کنار هم قرار دارند.

بنابراین کلّ خطبه‌ی غدیر [که در تمامی کتب تفسیری، حدیثی و تاریخی معتبر اهل سنت مثبت می‌باشد] و تمامی آیاتی که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) در آن خطبه قرائت نموده و می‌فرمایند که این آیات در خصوص حضرت علی (علیه السلام) است، مورد بحث و استناد قرار می‌گیرد. مثل این که فرمودند: سوره‌ی حمد کلاً در شأن من و او و اهل بیت (ع) است و یا صراط مسقیم من هستم و بعد از من علی و بعد از او اولادش (اهل بیت) (علیهم السلام) هستند. اینها همه آیات ولایت و امامت هستند.

سوم آن که، یک موقع در مورد آیاتی که شأن نزول و موضوع آنها امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هستند و برخی از این آیات، برخی دیگر را تفسیر می‌کنند سؤالی می‌شود؛ لازم است بدانیم که منابع اهل سنت بیش از ۱۳۰ آیه کریمه را با ذکر احادیث، در شأن ایشان تصریح کرده‌اند.

یک موقع می‌گوییم که خیر، موضوع ما فقط آیاتی است که دلالت مستقیم بر ولایت و امامت دارد. در این صورت باید فقط و فقط به این دسته از آیات اشاره نمود:

الف - اولین آیه [که همین یکی کافیهست]، آیه‌ی دستور ابلاغ ولایت است که منجر به غدیر خم گردید. دستوری که می‌فرماید اگر ابلاغ نمایی، گویی کلّ رسالت را ابلاغ نموده‌ای:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائدة، ۶۷)

ترجمه: ای فرستاده‌ی ما، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی (گویی هیچ) پیام او را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از (فتنه و شر) مردم ننگه می‌دارد، بی‌تردید خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

با توجه به کثرت منابع معتبر موجود در خصوص اختصاص آیه‌ی ابلاغ، به معرفی حضرت علی (علیه السلام)، فقط به چند نمونه اشاره می‌گردد:

*** -** ابوسعید خدری گفت: آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» در شأن علی بن ابی طالب نازل شد. (الحاکم الحسکانی، عبید الله بن عبد الله بن أحمد، شواهد التنزیل؛ ج ۱، ص ۲۵۰)

*** -** عبدالله بن ابی اوفی گفت که رسول خدا (ص) در روز غدیر خم این آیه را تلاوت نمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»، سپس پیامبر دست علی را بلند کرد تا حدی که سپیدی زیر بغل او نمایان شد، سپس فرمود: «آگاه باشید، هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست، پروردگارا، با هر

که او را دوست دارد، دوست و با هر که او را دشمن دارد، دشمن باش». سپس فرمود: «پروردگارا، شاهد باش». (همان منبع، ج ۱، ص ۲۵۲)

*** -** همچنین ابن عباس (تفسیر طبری ص ۲۶۲) - جابر بن عبدالله انصاری (شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۲، ج ۲۴۹) - عبدالله بن مسعود (درالمنثور، ج ۳، ص ۱۱۷) ... و دهها منبع دیگر از اهل تسنن، با استناد به احادیث، تصریح کرده‌اند که آیه مذکور، در معرفی ایشان به عنوان «ولی الله» می‌باشد.

ب - آیه دومی که مستقیماً به مقوله «ولایت» تصریح دارد به شرح ذیل می‌باشد:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، ۵۵)

ترجمه: جز این نیست که سرپرست و ولی امر شما خدا و فرستاده‌ی اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنها که نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند زکات می‌دهند.

همه‌ی فرق اسلام، به استثنای «وهابیت که اساساً مذهب نیست»، با ذکر احادیث و روایات تصریح نموده‌اند که این آیه مبارکه، در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) می‌باشد که ذیلاً فقط به چند نمونه اشاره می‌گردد:

*** -** واحدی نیشابوری از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به سمت مسجد حرکت کرد، هنگامی که به مسجد رسید بعضی از مردم در حال قیام و بعضی دیگر در حال رکوع یا سجده بودند، چشم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به سائلی افتاد، از او پرسید آیا کسی به تو چیزی کمک کرد؟ گفت آری انگشتی از نقره، پیامبر پرسید: چه کسی این انگشت را به تو داد؟ گفت: آن مردی که در حال قیام است. و با دستش به سوی علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) اشاره کرد. پرسید: در چه حالی انگشت را به تو داد؟ گفت: در حال رکوع، پیامبر اکرم تکبیر گفت و آیه «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» را تلاوت کرد. (اسباب النزول، ۱۳۳)

*** -** «تفسیر درالمنثور، ج ۲، ص ۳۹۲» - «تفسیر طبری، ۱۶۵» - «محب الدین طبری، ذخایر العقبی، ص ۸۸» - «کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۱» - «مفاتیح الغیب، رازی، جلد سوم، ص ۴۳۱» و ده‌های کتاب تفسیری، حدیثی و تاریخی معتبر دیگر از اهل سنت، اختصاص این آیه مبارکه به ایشان را تصریح نموده‌اند.

*** -** جناب جصاص که از مفسران نامی اهل سنت است می‌نویسد: مجاهد، سدی، ابوجعفر و عتبه بن ابی حکیم، این‌ها نقل کرده‌اند: «أنها نزلت في علي بن أبي طالب حين تصدق بخاتمه وهو راكع.» (أحكام القرآن للجصاص، ج ۴، ص ۱۰۲)

ترجمه: به درستی که [این آیه] نازل شد درباره‌ی علی بن ابیطالب، (وقتی او) در حال رکوع، انگشترش را صدقه داد.

ج - آیه دومی که مستقیماً به مقوله «ولایت» تصریح دارد و به مؤمنین تأکید دارد که واقعاً مؤمن هستید و به آخرت ایمان دارید، اختلافات خود را با وحی و معارف و آموزه‌های پیامبر اکرم و «اولی الامر» حل کنید، به شرح ذیل می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده‌ی او و صاحبان امرتان (که جانشینان معصوم پیامبرند) اطاعت نمایید. پس اگر درباره‌ی چیزی (از امور دین یا دنیا) نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش برگردانید، اگر ایمان به خدا و روز واپسین دارید، این (برای شما) بهتر و خوش عاقبتتر است.

ج/۱: یکی از مهمترین اختلافات در خصوص همین «اولی الامر» می‌باشد که کیانند؟ از خدا و رسول خدا (ص) می‌پرسیم و پاسخ‌های مکرر داده شده است، اما فقط به یک سند از اهل سنت بسنده می‌گردد:

*** -** حاکم حسکانی با واسطه از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «شریک‌های من کسانیست که خداوند نام آنان را مقارن نام خویش و نام من ذکر فرمود و آیه‌ی شریفه‌ی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را در حق آنان نازل کرد. اگر از منازعه در امری ترسیدید، به خدا و رسول و اولی الامر مراجعه کنید. علی (ع) عرض کرد: ای پیغمبر خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: تو (علی) نخستین آنها هستی» (شواهد التنزیل، ۱۸۹/۱، حدیث ۲۰۲)

سوال ۱۶: در سوره حجر، آیه ۱۸ تصریح شده که خداوند شیاطین یا جنیان را که برای استراق سمع بالا می‌روند، با «شهاب» دور می‌نماید. آیا این «شهاب»، همین اجرام آسمانی هستند، یا شهاب معانی دیگری هم دارد؟ (دکترای دندانپزشکی/تهران) (۲۵ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیه‌ی مورد سؤال به شرح ذیل می‌باشد:

«وَحَفِظَتْهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَيْهَابٌ مُبِينٌ» (الحجر، ۱۷ و ۱۸)

ترجمه: و آن را از هر شیطان رانده شده‌ای نگه داشتیم * مگر آن که استراق سمع کند (دزدانه گوش دهد) که شعله‌ای روشن او را دنبال نماید.

به این معنا و شهاب، در سوره‌ی الصافات نیز به بیان دیگری تصریح شده است. می‌فرماید:

«لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَيْهَابٌ ثَاقِبٌ» (الصافات، ۸ تا ۱۰)

ترجمه: [به طوری که] نمی‌توانند به [سخن] ساکنان عالم بالا گوش فرادهند، و از هر سویی پرتاب می‌شوند * با شدت به دور رانده می‌شوند، و برایشان عذابی دایم است * مگر آن که کسی (از شیاطین بخواهد سخنی را از ملاً اعلی) دزدانه گوش دهد، که شهاب و شعله‌ای نافذ او را دنبال می‌کند.

الف - ابتدا به معانی لازم دقت نماییم: «حفظ» کردن، نگرانی نمودن از چیزی است تا به غارت نرود و یا تلف و ضایع نگردد - «استراق» نیز صرفاً شنیدن نیست، بلکه از «سرقه» گرفته شده است، یعنی دزدکی چیزی را شنیدن و یا اطلاعاتی را ربودن - در آیه‌ی دوم کلمه‌ی (الْمَلَأِ الْأَعْلَى) آمده است، یعنی بزرگان و اشراف هر قوم یا گروه. پس مراد از (الْمَلَأِ الْأَعْلَى)، بزرگان فرشتگان است.

همچنین در آیه‌ی دوم به جای «استراق»، واژه‌ی «خطف» آمده است که مراد از آن «دزدیدن و قاپیدن» می‌باشد. و کلمه‌ی "ثاقب" از "ثقوب" است که به معنای فرو رفتن و نفوذ چیزی در چیز دیگر است و بالاخره شهاب به ستون نورانی و درخشنده گفته می‌شود و «شهاب ثاقب» از این جهت بیان شده است که مانند تیری است که دقیقاً به هدف می‌خورد و خطا نمی‌رود.

با توجه به دو آیه‌ی فوق و معنای کلمات، مشخص گردید که آسمان‌ها آبادتر از زمین است. درجات و مراتبی دارد و فرشتگانی که هر کدام مأمور به امری هستند در آنها ساکن بوده و یا تردد دارند.

شیاطین نیز چه نوع جن باشند و چه از نوع انسان، برای خود و نیز تحقق هدفشان در به انحراف کشیدن نوع انسان، تشکیلاتی دارند و بالتبع اداره‌ی این تشکیلات در راستای تحقق اهداف، مستلزم علم و آگاهی به امور است و البته مقدرات از آسمان به زمین نازل می‌گردند.

از این رو، شیاطین جن و انس، سعی دارند تا از عالم بالا، معلومات و اطلاعاتی به دست آورند و بدیهی است که دسترسی به این اطلاعات و معلومات، مستلزم بالا رفتن است. البته نه الزاماً بالا رفتن فیزیکی. بلکه منظور همان صعود و هبوطی است که انسان نیز دارد و به تناسب مراتب رشد یا سقوط، به حقایق عالم هستی، عالم و جاهل می‌گردد.

ب - خداوند متعال در این آیات به انسان خبر می‌دهد و او را آگاه می‌سازد که حتی شیاطین جنّ نیز نمی‌توانند چنین صعودی داشته باشند و مراتب خود را آن قدر بالا ببرند که از عالم ملائک و علوم آنها و گفتگوهایشان با خبر شوند و یا به صورت مخفیانه، استراق سمع کنند یا اطلاعاتی را به سرقت برند. البته قصد این کار را می‌کنند، اما با شعله‌های سوزاننده‌ای از نور، رانده و دفع می‌گردند.

نظر به این که برای درک و فهم معانی، مثالها با اسم‌هایی آمده که در زمین و زندگی مادی شناخته شده است، (مثل شنیدن، استراق سمع، شهاب و ...)، برخی گمان برده‌اند که با توجه به نزول جنیان به آسمان اول، لابد این شهاب‌ها نیز همان ستارگان و یا سنگ‌های آسمانی هستند؛ همان طور که برخی گمان دارند که لابد «لوح، قلم، کتاب و ...» نیز به همین شکل مادی می‌باشند و بر اساس این تفکر گاهی برای خداوندی که سمیع و بصیر است، جسمیت و دست و پا و چشم و گوش قائل می‌شوند (دیدگاه ابن تیمیه و طرفدارانی مثل وهابیت).

اما این ها همه مثال است برای فهم معنا. چنانچه فرمود:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنكبوت، ۲۳)

ترجمه: و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم ولی جز دانیان آنها را در نمی‌یابند (تعقل نمی‌کنند).

از این رو، هیچ الزامی ندارد که «شهاب» یا «شهاب ثاقب»، الزاماً جسمی فیزیکی مانند ستاره‌ها و یا سنگ‌های آسمانی باشند. بلکه ملائکی مأمور هستند و آنها را هدف قرار می‌دهند و با ستون‌ها و شعله‌های درخشانی به آنها حمله می‌کنند و تیرشان نیز به خطا نمی‌رود.

مرحوم علامه طباطبایی^(۵): بنابر این اساس، مراد از آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود که افقی عالتر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست عالتر و بلندتر از زمین ماست.

و مراد از نزدیک شدن شیطان‌ها به آسمان، و استراق سمع، و به دنبالش هدف شهاب‌ها قرار گرفتن، این است که: شیطان‌ها می‌خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند، و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر درآورند. و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان‌ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می‌سازند. و یا مراد این است که: شیطان‌ها خود را به حق نزدیک می‌کنند، تا آن را با تلبیس‌ها و نیرنگ‌های خود به صورت باطل جلوه دهند، و یا باطل را با تلبیس و نیرنگ به صورت حق درآورند، و ملائکه رشته‌های ایشان را پنبه می‌کنند، و حق صریح را هویدا می‌سازند، تا همه به تلبیس آنها پی برده، حق را حق بینند، و باطل را باطل.

و این که خدای سبحان داستان استراق سمع شیاطین و هدف شهاب قرار گرفتنشان را دنبال سوگند به ملائکه وحی و حافظان آن از مداخله شیطان‌ها ذکر کرده، تا اندازه‌ای گفتار ما را تایید می‌کند، و خدا داناتر است.

سوال ۱۷: معجزه چیزی است که همه توان درک و فهم آن امر را به عنوان معجزه دارند و به آورنده آن به عنوان پیامبر ایمان می آورند؛ مانند زنده کردن مرده توسط حضرت عیسی یا اژدها شدن عصای حضرت موسی (ع). اما شما چگونه قرآن را به عنوان معجزه حضرت محمد (ص) برای مردم خصوصاً غیر اعراب معرفی و اثبات می کنید. مردم عادی حتی نمی توانند از روی آن بخوانند تا چه رسد به درک آن و درک معجزه بودن آن.

(۲۹ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مردم عادی اگر زبان مادری خود را نیز نیاموزند، نمی توانند از روی کتابی بخوانند و یا چیزی بنویسند. پس این دلیل موجهی نیست.

معجزه یعنی وقوع کار خارق العاده ای که دیگران از انجام آن عاجز هستند. چرا که کارها و وقایع همه بر اساس سلسله علل انجام می پذیرد و پدیده ها همه بر اساس سلسله علل پدید می آیند.

معجزه نیز مستثنای از این قاعده نمی باشد، چرا که نظام خلقت ثابت است و قوانین کلی آن استثناء پذیر نمی باشد، اما اگر دیگران از فراهم آوردن علل لازم برای حصول پدیده ای عاجز باشند، به آن کار معجزه اطلاق می گردد.

امور خارق العاده، گاه توسط افرادی به غیر از انبیای الهی نیز صورت می گیرد، خواه بر حق باشند (مانند اولیای الهی) که به کار آنها معمولاً «کرامت» گفته می شود و خواه بر باطل باشند (مانند برخی از کارهای مرتاضان)، اما کار آنها نیز معجزه نامیده نمی شود، چرا که هر چند سلسله علل و اسبابش شناخته شده و متداول نیست، اما کم و بیش در اختیار همگان قرار دارد و با تعلیم و آموزش قابل تحصیل می باشد.

معجزه الهی کاری است که به اراده ی خدا، توسط نبی و رسولش انجام می گیرد تا دلیل دیگری بر صدق دعوی اش باشد که براهین عقلی بر آن اقامه نموده است و انجام آن برای دیگران غیرممکن است. خواه از نوع عصا باشد یا کتاب.

الف - با توجه به تعاریف فوق، الزامی ندارد که معجزه حتماً از نوع زنده کردن مرده و یا شکاف در نیل با ضربه ی عصا باشد. هر کاری که انبیای الهی انجام دهند و یا هر پدیده ای را حادث نمایند که انجام آن برای دیگران میسر نباشد، می شود معجزه ی الهی و دلیلی مضاعف بر ادله ی عقلی بر نبوت، برای کسانی که حتماً باید چیزی را با چشم ببینند.

ب - معجزات انبیای الهی همیشه متناسب با زمان و موضوع بوده است. این تناسب است که فهم معجزه را ایجاد می کند، نه صرفاً خود فعلی که در معجزه رخ می دهد.

به عنوان مثال: حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در آتش انداختند و سالم بیرون آمد - حضرت موسی (علیه السلام) و قومش را تا نیل تعقیب کردند و خواستند همه را به رود بریزند و غرق کنند، که رود شکافته شد، آنها رد شدند و فرعونیان غرق شدند - زمان حضرت عیسی (ع)، بیماری های واگیردار و نیز جادوگری شیوع یافته بود. جادوگران طاعون و وبا و پیس و کوری را حلول شیطان در وجود بیمار قلمداد می کردند و پزشکان موفق در معالجه نیز خود را خدایان می نامیدند، ایشان نیز به امر الهی کور را بینا کرد، پیس را شفا داد و مرده را زنده کرد، تا آن ادعاهای خدایی ابطال گردد.

ج - عصر اسلام، از زمان بعثت است تا آخرالزمان و این عصر، عصر عقل و علم است. مردمان امروز معجزات حضرات ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام را ندیده اند که فقط به خاطر به چشم دیدن یک معجزه به آنها اعتقاد بیآورند، بلکه اگر نبوت آنها را قبول داشته باشند نیز باید بر اساس دلایل عقلی باشد. پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) نیز تشریف ندارند تا یک معجزه ی عملی مثل شق القمر نشان دهند که حتی ابوجهل ها نیز به چشم ببینند. پس باید برای مردمان در اعصار متفاوت، معجزه های نشان داده شود که اولاً همگان به چشم ببینند و ثانیاً متناسب با زمان باشد.

د - عصر ما، عصر شکوفایی علم و عقلانیت بشر است. دیگر سالم درآمدن از آتش، یا تونل زدن زیر دریا، یا پرواز در آسمان، یا پیوند قرنیه چشم و بینا کردن کور یا ...، برای کسی معجزه نیست، هر چند که هیچگاه و هیچ کس نخواهد توانست بدون اسباب ظاهری و اختصاص زمان لازم در چرخه حیات، مثل آن معجزات را انجام دهد و پدید آورد.

معجزه دین آخر و آخرالزمان، باید از سنخ «علم» باشد و علم نیز در قالب بیان، کلام، قلم و کتاب ارائه می‌شود. لذا معجزه اسلام از سنخ کلام است (کلام الله)، از سنخ کتابت و کتاب است (کتاب الله) و از سنخ قرائت و خواندن است (قرآن مجید).

ه - در عصر علم، نمی‌شود مدعی شد که چون زبان فلان کتاب، عربی، انگلیسی یا فارسی است، برای دیگران قابل درک و فهم نمی‌باشد. بدیهی است که هر علمی توسط دانشمند آن به یک زبان نوشته شده است. نه ادیسون به فارسی کتاب نوشته، نه انیشتاین به ترکی و نه هگل به یونانی یا ...! اما همگان به تمامی علوم واقف شده و دسترسی دارند.

البته در گذشته نیز چنین بود و امروزه دامنه علم [به ویژه در زبان شناسی و ادبیات] چنان گسترده شده است که نه تنها نوشته های افلاطون، ارسطو، سقراط و بقراط را می‌خوانند و به آن استناد کرده یا نقد می‌کنند، بلکه حتی نوشته های قدیمی تر در خط کوفی یا میخی نیز قابل خواندن، ترجمه و فهم است.

البته قرار نیست همگان فلسفه یا خط میخی بدانند و قرار نیست که همگان عارف و فیلسوف و حکیم و فقیه گردند، اما حسن و کمال قرآن در این است که حتی ظاهرش برای همگان قابل فهم است. حتی اگر فقط ترجمه آن را بخوانند و معجزه است، چون علم و نوشتن کار همگان است، پس اگر می‌توانند، کتابی بیاورند شامل جهان بینی و ایدئولوژی، به گونه ای که منطبق بر حقایق عالم هستی باشد و با ادله مختلف عقلی و علمی رد و تکذیب نگردد.

بدیهی است که مردمان اگر در ظاهر قرآن یا ترجمه آن نیز به مشکلی برخورد کردند و یا با سؤال یا شبهه ای مواجه شدند (مثل هر علم دیگری) از استاد برتر یا اهلش سؤال می‌کنند. چنانچه امروزه هیچ موضوعی از قرآن کریم (از خدانشناسی و هستی شناسی و سایر اصول جهان بینی گرفته تا عرفان و فقه) وجود ندارد که در سطوح مختلف (از ابتدایی گرفته تا مراتب بالای علمی)، به زبان فارسی در اختیار همگان نباشد و یا اساتید برتر آن در دسترس نباشند. البته مثل سایر علوم است که انگیزه، میل و علاقه سبب دسترسی و فراگیری آن می‌شود.

حکایت:

یک ایرانی مسلمانی که متولد و مقیم آلمان بود و حتی فارسی را با لهجه تکلم می‌نمود گفت: نماز برای من خیلی سخت است، چون به عربی است و اصلاً معنایش را نیز نمی‌دانم. بحث عوض شد و به تحصیلات و مشاغل او رسید، گفت: به فارسی، آذری (ترکی)، آلمانی، فرانسوی و انگلیسی تسلط کامل دارم.

گفتم: واقعاً یاد گرفتن ده تا جمله به عربی و فهم ترجمه آن به یکی از این زبان‌هایی که بلد هستی، خیلی دشوار است؟ کمی فکر کرد گفت: راست می‌گویی، اینها همه بهانه است.

د - بدیهی است کسی که با عقل، فهم و قلب، نبوت پیامبری را قبول ننماید، با دیدن معجزات عینی نیز قبول نمی‌نماید و می‌گوید: این یک سحر آشکار است. چنانچه نسبت به تمامی انبیای قبلی نیز چنین بوده است.

سوال ۱۸: گفته شده اگر کسی چهل روز اخلاص داشته باشد، درهایی به سویش باز می‌شود و حجاب از مقابل چشمانش کنار می‌رود. در این چهل روز دقیقاً باید چه کارهایی کرد حتی در غذا خوردن؟
(دانشجوی ارشد حقوق جزا/تهران) (۶ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حدیث نقل شده از رسول اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) به شرح ذیل است:

قال رسول الله (صلوات‌الله‌علیه‌وآله): مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَتَابِعَ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.

[بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹ - عدة الداعی، ص ۳۳۲ و ...]

ترجمه: اگر کسی چهل روز خالص برای خدا باشد، خداوند حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند.

اگر در متن حدیث تأملی شود، مشخص می‌شود که سخن از «اخلاص» است و نه چه کار یا کارهایی؟ و اخلاص مربوط به «نیت - هدف» کار است.

«اخلاص» به معنای خالص کردن، پاک گردانیدن و سالم گشتن از آمیختگی است و در این حدیث به «اخلاص» برای خدا اشاره شده است. یعنی نیت در اعتقاد و عمل، صرفاً اطاعت و رضایت الهی باشد.

بدیهی است که منظور حدیث در «اخلاص نیت»، نگاه به اعمال خوب دارد، وگرنه عمل بد یا معصیت و گناه که ناشی از ضعف معرفت و ایمان و غفلت از یاد خدا می‌باشد. منتهی عمل خوب نیز می‌تواند به دلایل و نیت‌های مختلفی صورت بگیرد.

به عنوان مثال انسان کافری عمل خوب انجام دهد و نگاهش به خودش، یا منافع آن عمل خوب، یا عزت نزد دیگران، یا معروفیت و ... باشد، یا کسی عمل خوبی (مثل نماز و سایر عبادات و ظاهر الصلاح بودن در بسیاری از امور) را فقط محض ریا انجام دهد یا از ترس و عادت باشد. حُب بدیهی است که در این گونه رفتارها، اخلاصی برای خدا وجود ندارد. خدا هم امتحان می‌کند، یک قضیه‌ای برایش پیش می‌آورد، ناگهان می‌بینی در اعتقاد یا اعمال و یا حتی نماز و کسبش خلل وارد شد. لذا از یک سو امر نمود که «ایمان» به خدا شرط پذیرفته شدن عمل خوب و صالح مردان و زنان از ناحیه اوست:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»
(التَّحَلُّ، ۹۷)

ترجمه: هر کس از مرد یا زن، عمل نیک انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد پس او را بی‌تردید (در دنیا) به زندگی پاکیزه‌ای زنده خواهیم داشت و (در آخرت) پاداششان را در برابر عمل‌های بسیار خوبشان خواهیم داد.

و از سوی دیگر امر به مراقبت در حیط و ضایع نشدن اعمال خوب و «اخلاص در دین» نمود:

«فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (غافر، ۱۴)

ترجمه: پس خدا را در حالی که دین (عقیده و اطاعت امر) را برای او خالص کرده باشید بخوانید هر چند کافران نپسندند.

پس بحث از اخلاص و پاکی از هر گونه آلودگی، پلیدی و شرک (مشارکت دادن غیر در اهداف) است که به نیت برمی‌گردد نه به شکل فیزیکی عمل یا اعمال.

الف - انسان، دارای جهان‌بینی (نوع نگاه به عالم هستی) و اعمالی در آن راستا می‌باشد که در قالب «عقیده و عمل» تجلی می‌یابد. پس اخلاص در دین، یعنی اعتقاد و عملش از آلودگی‌های شرک جلی و شرک خفی و معصیت و ...، میرا گردد و در تمامی امور خدا در نظر داشته و قرب او را هدف بگیرد.

ب - بدیهی است کسی که چنین قصدی دارد، ابتدا در عقیده «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ» می‌شود، و به مبارزه علیه طواغیت درون و برون برمی‌خیزد و سپس با تجلی دادن هر چه بیشتر اعتقاد به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ایمانش را تقویت می‌کند و سپس در وادی عمل نیز ابتدا از محرّمات و گناهان دوری کرده و سپس به سوی انجام واجبات الهی می‌رود، منتهی مهم این است که قصدش از ترک حرام و انجام واجب، جلب رضایت خدا باشد.

ج - برای چنین بنده‌ی خالصی، نماز، نماز شب یا غذا خوردن، خوابیدن، معاشرت جنسی با همسر، یا کسب و معاش، یا مواضع سیاسی و ...، فرقی نمی‌کند، خدا برای هر یک از شئون اعتقادی و عملی انسان دلایل و دستوراتی دارد، او همه را رعایت و اطاعت می‌کند، البته برای خدا، احکام الهی هم در کسب معاش، غذا خوردن، معاشرت و ... معلوم و مشخص است، هم در موضع‌گیری مقابل اشخاص یا جریان‌ها و حوادث. او اگر زیاد نماز بخواند، برای خداست، اگر فقط نمازهای واجب را بخواند، آن هم برای خداست، لذا نه در آن اسراف می‌کند و نه واجبش قطع می‌گردد. او وقتی لباس می‌پوشد، برای خداست - وقتی آرایش می‌کند برای خداست - اگر لطف کند برای خداست و اگر غضب و خشم نماید نیز بر اساس امر خدا و برای خداست. لذا از اظهار نظرها، موضع‌گیری‌ها، مخالفت‌ها، موافقت‌ها، خوشایندها و ناخوشایندهای نفسانی و یا مطابق خوشایند دیگران دوری می‌گزیند. حبّ لله و بغض لله دارد، برای خدا دوست می‌دارد و برای خدا دشمن می‌دارد.

د - بدیهی است انسان با ممارست در این «اخلاص»، حکیم می‌گردد، یعنی چشمه‌های حکمت در دلش می‌جوشد و این جوشش حکمت به حد انفجار می‌رسد (فَجَرَ اللَّهُ لِيَتَابِعَ الْحِكْمَةَ) و از حوزه‌ی قلب بر زبانش نیز جاری می‌شود.

پیامبران الهی (علیهم‌السلام) ارسال شده‌اند تا آیات و نشانه‌های خدا را به ما بشناسانند، راه تزکیه را راهنما باشند و کتاب و حکمت را به ما تعلیم دهند:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (ال عمران، ۱۶۴)

ترجمه: به یقین خداوند بر مؤمنان ممت نهاد آن گاه که در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان (نه از فرشته و نه از جن) برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب (آسمانی) و احکام شریعت و معارف عقلی به آن‌ها می‌آموزد، و حقیقت این است که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

ه - منتهی برای دریافت این فیوضات، قلب پاک و «اخلاص» لازم است. مضافاً بر این که ما معمولاً دچار غفلت، فراموشی و بالتبع اسارت نفس می‌شویم و دائم فراز و فرود داریم؛ در این حدیث می‌فرماید که چهل روز تمرین کن تا نتیجه‌اش را ببینی و چنانچه در آیه‌ی کریمه متذکر گردید، اخلاص در دین داشته باش، اگرچه دیگران خوششان نیاید. در این چهل روز سعی کن هر چه می‌کنی و نمی‌کنی، به امر خدا و برای رضا و تقرب به او باشد.

یک حکایت جالب در این باب:

دوستی می‌گفت: پس از آن که برای اولین بار این حدیث را خواندم، با خود گفتم: عجب دانشگاهی! نه رفت و آمد و هزینه می‌خواهد نه درس و بحث و نمره دارد. دوره‌اش نیز کوتاه است، ظرف چهل روز نه تنها صاحب حکمت می‌شوم، بلکه حکمت از قلب به زبانش جاری می‌شود. پس چه بهتر از همین فردا این دوره را آغاز کنم.

او گفت: هیچ نفهمیدم من که مرحوم علامه طباطبایی^(ه) یا عارف بالله نیستم؛ در خیالم منتظر حکمت متعالیه بودم، غافل از این که هنوز باید الفبای این راه را یاد بگیرم. گفت: در هر حال شروع کردم.

روز اول با خدای خود گفتم: بسم الله الرحمن الرحيم؛ خداوند قصد می‌کنم که چهل روز خودم را برای تو خالص کنم.

ادامه داد: اما خدای کریم اصلاً یک ساعت هم منتظر اخلاص من ضعیف نشد و همان لحظه که نیت کردم، اولین چشمه‌ی حکمت را برایم گشود و آن این بود که به خودم گفتم: «چه عجب، بالاخره بعد از سال‌ها، یک روز تصمیم گرفتی که اخلاص داشته باشی، پس تا حالا چه می‌کردی؟!»

گفت: روز دوم را آغاز کردم، باز هم قبل از هر عملی، خدا باز هم به محض نیت، چشمه‌ی حکمت دیگری به رویم گشود، مبنی بر این که: «ای غافل! جای خدا نشستنی و قضاوت می‌کنی؟! چه کسی گفته روز اولت درست بود که حالا روز دوم را آغاز می‌کنی؟!» و همان جا چون روز دوم بود، حکمت دوم را نیز به من حقیر عطا فرمود و آن این بود که برای تو، هر روز همان روز اول است، پس هر روز همین نیت را بکن و آغاز کن.

گفت: روز سوم، با درس و عبرت از حکمت‌های دو روز گذشته، با خدا گفتم: «خدایا! من نمی‌دانم دو روز گذشته چطور گذشت؟ اما بالاخره دوره‌ای را شروع کردم، مگر در ماه رمضان می‌دانم که روزه‌ی روز گذشته‌ی من مقبول واقع شده یا نه؟ این هم همین طور.»

گفت: همین جا چشمه‌ی حکمتی باز شد که دو دستی بر سرم زدم. به دلم آمد: «ای بیچاره، تو تا به حال از روی غفلت و نادانی، بی‌توجهی و گناه می‌کردی و حالا از روی عمد و با نیت بی‌اخلاصی می‌کنی! چرا که تو این کارها را برای حکمت و جاری شدن آن به زبانت می‌کنی، نه برای من! در حالی که من از تو اخلاص خواسته‌ام.»

پرسیدم: بر زبانت چه جاری شد؟ گفت: همین حکمت‌ها که به شما گفتم. این هم جاری شدن به زبان است. و ادامه داد: و فهمیدم اخلاص نیز درجاتی دارد و من در ورودی کلاس اولم. اما راه زیبایی است که باید بپیمایم.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۹: چرا (در حدیث آمده) ثواب زیارت حضرت شاه عبدالعظیم (ع)، برابر با زیارت کربلاست؟

(ارشد/تهران) (۱۰ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

عبدالعظیم (علیه السلام) فرزند عبدالله بن علی، از نوادگان حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) است و نسبش با چهار واسطه به آن حضرت می‌رسد.

بله در روایات فضیلت‌های بسیاری برای زیارت قبر حضرت عبدالعظیم حسنی (رحمة الله علیه) آمده است. به عنوان نمونه:

شیخ المحدثین «صدوق» از محمد بن یحیی عطّار (که یکی از اهالی ری است) این گونه نقل کرده که خدمت امام هادی (ع) رسیدم، ایشان فرمود: «کجا بودی؟» گفتم: حسین بن علی (ع) را زیارت کردم، امام هادی (ع) فرمود: «بدان که اگر قبر عبدالعظیم را در شهر خودتان زیارت کنی، مانند کسی هستی که حسین بن علی (ع) را زیارت کرده باشی» (ثواب الاعمال: صفحه ۱۲۴، حدیث ۱)

الف - وقتی سخن از «فضیلت» زیارتی به میان می‌آید و یا تناسب آن نسبت به سایر زیارت‌ها بیان می‌گردد، ذهن ناخودآگاه گمان می‌کند که سخن از برابری و یا زیادتی فضیلت اشخاص مورد زیارت می‌باشد (مثلاً سیدالشهداء (علیه السلام) با جناب عبدالعظیم حسنی (ع)؛ در صورتی که سخن از «فضیلت زیارت» ماست، نه مقایسه‌ی فضیلت آنها با یکدیگر.

آیا اگر فرمود: فضیلت زیارت برادر دینی (در راه خدا) مانند فضیلت «زیارت الله» است، مقصود این است که العیاذ بالله برادر دینی با الله جلّ جلاله برابری می‌کند؟ خیر، بلکه می‌فرماید: هر چه رشد، برکت، مقام، مرتب، بهره و ثواب در نظر داری، اینجا نیز به دست می‌آوری.

چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ما زار مسلم اخاه المسلم فی الله و لله الا ناداه الله عزوجل: ایها الزائر طبت و طابت لک الجنة» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۷)؛ هیچ مسلمانی برادر دینی‌اش را در راه خدا و برای خدا زیارت نمی‌کند، مگر آن که خدای متعالی به او ندا می‌دهد: ای دیدار کننده! خوش به حالت، بهشت برای تو سزاوار و گوارا باد!

ب - چنین احادیثی در فضیلت زیارت بزرگان و یکدیگر و ... بسیار بوده است که برخی «چون فضیلت حضرت عبدالعظیم» به دست ما رسیده و برخی دیگر نرسیده است، و در همه سخن از برابری یا زیادتی فضیلت زیارت است، نه برابری فضیلت اشخاص آنها. پس اگر امام رضا (علیه السلام) در فضیلت زیارت حرم شریف حضرت معصومه (علیها السلام) فرمودند: «مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ بِقَمٍّ كَمَنْ زَارَنِي» (ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۶۸) - هر کس معصومه (ع) را در قم زیارت کند، مانند این است که من را زیارت کرده است.» معنایش این نیست که این دو وجود مقدس و بزرگوار برابرند.

ج - فضل الهی در سلسله مراتب و اسباب خود جاری و ساری است. همان‌طور که وحی به رسول اعظم (صلوات الله علیه و آله) نازل می‌گردد و از طریق ایشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) منتقل می‌گردد و از طریق ایشان به سایر اهل عصمت و امامان (علیهم السلام) می‌رسد و از طریق ایشان به علما و فقهای مؤمنین می‌رسد ... و خلاصه از طریق افراد در مراحل دیگر مثل معلم یا پدر و مادر و ... به ما می‌رسد، سایر فیوضات و نعمات مادی و معنوی الهی نیز همین‌طور هستند. لذا اگر کسی گفت: من پدر و مادر را کنار می‌گذارم و به سراغ معلم می‌روم، یا او را کنار گذاشته و به سراغ حضرت آیت الله می‌روم یا او را نیز کنار گذاشته مستقیم سراغ اهل بیت (ع) می‌روم یا آنها را نیز به کناری گذاشته مستقیم سوی پیامبر اکرم (ص) می‌روم یا اصلاً (مثل وهابی‌ها) بگوید با او نیز کاری ندارم، با خدا مرتبط می‌شوم، چراغ هدایت و کسب فیض خود را خاموش کرده است. سلسله ولایت را قطع کرده است و منحرف می‌شود. لذا اصرار دارند که اهمیت، جایگاه، قدر و منزلت سلسله و وسایط فیض را بشناسیم و رعایت کنیم.

د - حضرت عبدالعظیم نیز در زمان خود واسطه‌ی فیض بود. واسطه‌ی انتقال علم و فقه و اخلاق و مواضع سیاسی اهل بیت (علیهم السلام) بود، ایشان از محدثین و فقهای عظیم‌النشان بودند و البته قطعاً پس از رحلت نیز

واسطه‌ی بسیاری از فیوضات می‌باشند. چنانچه حتی پدر و مادر نیز پس از وفات، همچنان واسطه‌ی بسیاری از فیوضات و استجابات دعاها هستند.

صاحب بن عبّاد در رساله‌ای که در شرح حال حضرت عبدالعظیم^(ع) تألیف نموده، در توصیف علمی ایشان آورده است: ابوتراب رویانی روایت کرد که شنیدم ابوحمّاد رازی می‌گفت: خدمت امام هادی^(ع) در سامرا رسیدم و مسائلی از حلال و حرام از ایشان پرسیدم، امام به پرسش‌های من پاسخ داد و هنگامی که خواستم از ایشان خداحافظی کنم، به من فرمود: «ای ابوحماد! هنگامی که چیزی از امور دینی در منطقه‌ات برای تو مشکل شد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی پرس و سلام مرا به او برسان».

(رسالة فی فضل عبدالعظیم^(ع)، صاحب بن عبّاد)

و البته آثارشان هنوز موجود و منبع فیض است.

پس فرمودند زیارت ایشان، فضیلت زیارت امام حسین^(علیه‌السلام) (که از پر فضیلتترین زیارت می‌باشد) را دارد.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۰: درسوره ی یس که در باره ماه فرمود «عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»، آیا این تصور بود که خود ماه کوچک و بزرگ می شود؟ (لیسانس مکانیک/اهواز) (۱۰ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برخی از آیات قرآن کریم، پاسخ ابطال کننده ی تصورات غلط (در گذشته، حال و آینده) می باشد؛ مثل آن که می فرماید: تصور کرده اید که جهان را بازیچه و بیهوده آفریدیم - تصور کردید که معادی نیست - تصور کردید که شما را به صرف این که به لفظ مدعی ایمان شدید، امتحان نمی کنیم - تصور کرده اید که هرگز باز نمی گردید - تصور کرده اید که این بتان خدایان هستند - تصور کردید که انبیا پسران خدا و ملائک دختران خدا هستند - تصویر کردید که ...، ولی چنین نیست.

اما همه ی آیات قرآن کریم، توجه به تصورات باطل مردمان در ادوار متفاوت ندارند، بلکه بسیاری از آنان معرفی و شرح چگونگی یک حقیقت، یک واقعیت، یک خلقت، یک نظام یا یک جریان است و کاری به چگونگی تصورات مختلف در این زمینه ندارد.

در این آیه در خصوص کره ی ماه می فرماید:

«وَالْقَمَرَ قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (یس، ۳۹)

ترجمه: و برای ماه منزل‌هایی مقرر کردیم تا [به صورت هلال] چون شاخه ی خشک خرما [باریک شود و] به حال قبلی بازگردد.

اگر به آیات قبل توجه شود، مشهود است که خداوند متعال از آیات و نشانه های علم، حکمت، قدرت و خلقت خود در زمین و آسمان‌ها می گوید، تا انسان در آنها اندیشه، تأمل، تعمق، تعقل و تفکر کند. از زمین خشکی که گیاه در آن می روید، تا جفت بودن جهت تکثیر نوع، تا گردش خورشید و در اینجا نیز چگونگی تغییر حالات ماه از منظر اهل دنیا و سپس غلبه نیافتن خورشید و ماه بر یکدیگر و...، که همه دال بر خالق علیم و حکیم و نظم حکیمانه و اقتدار در ربوبیت دارد.

در آیه ی فوق، ابتدا از کره ماه اسم می برد تا موضوع بحث و توجه مشخص گردد، سپس به تقدیر الهی (قَدَرْتَاهُ)، یعنی اندازه گیری های عالمانه و حکیمانه اشاره دارد و پس از آن به چگونگی تغییرات ظاهری از منظر اهل زمین، که آن را از هلال تا ماه کامل و دوباره تا هلال در منزل‌های متفاوت می بینند. لذا می فرماید: این یک چرخش است و چرخش نیز اگر به نقطه ی اول بازگشت، حتماً بر حول یک مدار و مدور است و اگر داوم داشت و بر اساس این حرکت چرخشی، از مدار خارج نگردید، نه خورشید بر او غلبه یافت و نه او به خورشید، معلوم می شود که مدار و فلک معین و مقدر شده ای است و هر یک در جای خود و بر اساس نظم معینی (از جایگاه، جاذبه، دافعه، سرعت، گرانش و ...) حرکت و چرخش دارند.

اولین برخورد و شناخت انسان در شناخت زمین و آسمان‌ها و نظم آنها، نگاه و شناخت «حسّی» است. انسان در نگاه حسّی خود به ماه، احساس می کند که جایگاه‌ها و منازل مختلفی دارد، قرآن تصریح می کند که بله، منازل مختلف است (قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ)؛ اما از یک سو این «منازل» دال بر حرکت است و از سوی دیگر بازگشت به نقطه ی اول، دال بر مداری بودن این حرکت می باشد و همین گردش در مدار معین و مقدر (اندازه گیری شده)، سبب می گردد تا ماه و خورشید به هم برخورد نکنند. لذا در آیه ی بعد می فرماید:

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (یس، ۴۰)

ترجمه: نه خورشید را سزد که به ماه رسد، و نه شب پیش گیرنده بر روز است، و هر کدام در مداری شناورند.

سوال ۲۱: مگر صفت جاودانگی مخصوص خدا نیست پس چطور (به تصریح قرآن کریم) انسان‌ها در آن دنیا در بهشت و جهنم جاودانه هستند؟ پس یعنی انسان‌ها نیز جاودانه هستند؟ (۱۳ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه فقط جاودانگی، بلکه همه‌ی صفات کمالیه یا به تعبیر قرآنی، همه‌ی اسمای حُسنی، اسما و صفات الهی هستند، چنانچه فرمود:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (طه، ۸)

ترجمه: خدایی که جز او معبودی نیست [و] نام‌های نیکو به او اختصاص دارد.

و نیز با ذکر چند اسم (صفت) فرمود:

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»
(الحشر، ۲۴)

ترجمه: اوست الله [که] خالق، نوساز، صورت‌گر [است، که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.

پس همه‌ی اسما و صفات کمالیه به او اختصاص دارد و البته او این کمال (هستی) را مبتنی بر علم، حکمت، مشیت و اراده‌ی خود و به تناسب ظرفیت وجودی هر مخلوقی، در آنها متجلی می‌نماید. لذا در عالم حیات، هیچ اسم (نشانه) یا صفت کمالی وجود ندارد که اسم و صفت الهی نباشد که از جمله‌ی آنها جاودانگی (باذن‌الله) می‌باشد.

هر چه کمال است را به ذهن آورده و بشمارید، خواهید دید که همه‌ی آنها اسما (نشانه‌ها) و صفات الهی هستند که در صور مختلف تجلی یافته و شناخته شده‌اند. حیات، علم، حکمت، زیبایی (جمال و جلال)، قدرت، غنا، حکمت، رأفت، مدیریت و ربوبیت ... و هر چه هست، اسم و نشانه‌ی اوست.

ابدیت نیز از صفات اوست و همان‌گونه که سایر اسما و صفاتش را در مخلوق تجلی داد، ابدیت را نیز در هر که بخواهد تجلی می‌بخشد. انسان باذن‌الله می‌تواند مرده را نیز زنده کند.

پس اگر گفته شد که صفت کمالیه از آن خداوند متعال است و جاودانگی از اسما و صفات الهی است، چنین نیست که در دیگران تجلی نیافته باشد، بلکه ابدیت او قائم به خودش است، اما ابدیت دیگران قائم به اراده‌ی اوست؛ چنانچه حیات، علم، حکمت و قدرت او قائم به خودش است، اما در دیگران قائم به اوست. از این رو در عین حال که فرمود در حیات اخروی در بهشت یا جهنم خلود (جاودانگی) وجود دارد، فرمود: همه فانی هستند. و «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» نیز اشاره و تصریح به همین معناست و نیز تصریح کرد که همگان به اذن او خلود و جاودانگی دارند:

«وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَجِبَتْ لَهُمْ فِيهَا سَلَامٌ»
(ابراهیم، ۲۲)

ترجمه: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارشان در آنجا جاودانه به سر می‌برند و درودشان در آنجا سلام است.

سوال ۲۲: یک شبهه از معجزه علمی قرآن داریم. فرمود همه چیز را زوج آفریدم، در حالی که علم امروز در ساختار اتم، الکترون و پروتون را بارهای متضاد و هم چنین نوترون را با بار خنثی و یا حلزونی که نرینگی و مادینگی را در درون خود دارد، ثابت کرده است. (۱۴ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد بحث به شرح ذیل است:

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (الذّاریات، ۴۹)

ترجمه: و از هر چیزی جفت خلق کردیم باشد که شما متذکر شوید.

الف - وقتی می‌فرماید: «زوج» یا «جفت»، به نرینگی و مادینگی که سبب تکثیر گردد، خلاصه نمی‌شود، بلکه معنا و مصادیق بسیاری به خود می‌گیرد. به عنوان مثال: نر و ماده، مثبت و منفی، جاذبه و دافعه، کنش و واکنش - نور و ظلمت و ... در عین حال که مقابل یا متضاد و گاه به حیثی شبیه یکدیگرند، جفت و زوج یکدیگر نیز هستند و البته هیچ چیزی وجود ندارد که از این قاعده‌ی زوجیت، به طور کلی مستثنی باشد. همان بار خنثای نوترون نیز زوج بار مثبت و زوج بار منفی می‌باشد.

ب - این آیه، بیش و پیش از آن که به چگونگی زوجیت اشاره داشته باشد، به وحدانیت خداوند متعال و بی‌مانند (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) بودن او اشاره و تأکید دارد و می‌فرماید که «زوجیت» به هر شکلی که باشد، از صفات و ویژگی‌های مخلوق است، پس وقتی همه چیز محکوم به قانون زوجیت است، از یک سو فهمیده می‌شود که خالق منزّه (سبحان) از زوجیت در هر امر و شئونی است و از سوی دیگر فهمیده می‌شود هر چه زوجیت به او راه یابد، خالق و خدا نیست. چنانچه در آیه‌ی ذیل ضمن اشاره به زوجیت جنسی بین انسان‌ها و حیوانات (چهارپایان)، می‌فرماید برای او مثل و مانندی نیست:

«فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (الشوری، ۱۱)

ترجمه: پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است از خودتان برای شما جفت‌هایی قرار داد و از دامها [نیز] نر و ماده [قرار داد] بدین وسیله شما را بسیار می‌گرداند چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا.

ج - توجه به احادیث ذیل در تفسیر این آیه‌ی ژرف، معنا و مفهوم آن را به خوبی روشن می‌سازد:

*** -** «امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام): خداوند میان چیزهایی که با هم دشمنند، الفت برقرار کرده و میان چیزهایی که با هم الفت دارند، دوری افکند؛ و با جدایی افکندن میان آنچه با هم الفت دارند، دلالت بر جدایی افکننده و با الفت دادن میان آنچه با هم در تضاد هستند، دلالت بر تألیف کننده‌ی آنها نمود و این همان چیزی است که خداوند در کتاب خود فرمود: «وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۰۵)

*** -** امام رضا (علیه‌السلام): «خدای تعالی با این که (به سبب آن که) شعور را شعور کرد، به این معنا شناخته شد که کسی او را دارای شعور نکرده، و با این که جوهرها را جوهر کرده، شناخته شده به این که خودش جوهر ندارد، و با این که بین موجودات ضدیت برقرار کرد، شناخته شده به این که خودش ضد ندارد، و با این که بین بسیاری از موجودات مقارنه قرار داده شناخته شده به این که خود قرین ندارد. او بود که بین نور و ظلمت، خشکی و تری، خشونت و نرمی و سرد و گرم ضدیت برقرار کرد، و باز او بود که بین دو چیز ناسازگار الفت و بین دو چیز نزدیک به هم جدایی انداخت، و با همین جدایی انداختن‌ها فهماند که جداکننده‌ای در کار است، و با این الفت اندازی‌ها فهماند که الفت دهنده‌ای در بین است، و در همین مقام فرموده: «وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

بین قبل و بعد جدایی انداخت تا معلوم شود خودش قبل و بعدی ندارد، غریزه‌هایی که در موجودات هست شهادت می‌دهد به این که پدید آورنده و سازنده‌ی غریزه‌ها، خود غریزه ندارد. و با این که وقت را وقت کرد

فهمانید که وقت کننده‌ی وقت، خود وقت ندارد، و با این که بعضی از موجودات حجاب بعضی دیگر شد، فهماند بین خود او و خلقت حجابی نیست». (توحید صدوق، ص ۳۴)

د - همین که هیچ چیزی قائم به خود نیست و برای پیدایش و بودنش نیازمند به غیر از خود است، خود دلیلی بر زوجیت است، چنانچه هیچ بی‌اثری در چرخه‌ی حیات وجود ندارد، پس اگر در چرخه‌ی حیات و ارتباط اجزای آن با یکدیگر، فاعل باشد، زوج آن مفعول می‌شود و اگر مفعول باشد، زوج آن فاعل است. لذا امام رضا (علیه‌السلام) در قانون زوجیت عامه می‌فرماید:

«ولم یخلق شیئا فردا قائما بنفسه دون غیره للذی اراد من الدلالة علی نفسه واثبات وجوده فالله تبارک وتعالی فرد واحد لا ثانی معه یقیمه ولا یعضده ولا یکنه، والخلق یمسک بعضه بعضا باذن الله ومشیته». (بحارالانوار، جلد ۱۰، ص ۳۱۶)

ترجمه: و (خداوند) چیزی را نیافریده که فرد و قائم به نفس باشد و نیاز به غیر خود نداشته باشد. چنین کرد تا مردم را به خویش راهنمایی کند و هستی خود را اثبات نماید. پس خداوند تبارک و تعالی تنهایی است که چیز دیگری با او نیست که هستی او به آن بستگی داشته باشد و او را کمک کند و مستور دارد و آفریده‌ها همه هر کدام، دیگری را می‌گیرند، هستی هر یک قائم به هستی دیگری است و اتصال آنها به فرمان و خواست خداوند است.» (بحارالانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۱۰، ص ۳۱۶)

www.x-shobhe.com

سوال ۲۲: عقیده‌ای وجود دارد و ترویج می‌شود مبنی بر اینکه قرآن حاضر جمع بین سخنان خدا و پیامبر است. یعنی اعجاز و آینده نگری آن مربوط به سخنان خداست ولی کل قرآن مخلوطی از سخنان پیامبر هم در آن است مثل وجوب اطاعت از پیامبر یا عصمت پیامبر و غیره ...! نظر شما چیست؟

(لیسانس نرم افزار) (۱۵ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چنین عقیده‌ای وجود ندارد، بلکه چنین ادعاهایی وجود دارد که وظیفه‌ی تدوین، تنظیم و طرح آن به دکتر سروش سپرده شده است و مسئولیت ترویج و تبلیغ آن نیز بر عهده‌ی (به اصطلاح) روشنفکران - دگراندیشان - قرائت جدیدی‌ها و ... سپرده شده است و البته در کنار اهل قلم و برخی از مطبوعات و سایت‌ها، عده‌ی قابل توجهی از اساتید دانشگاه‌ها، به ویژه در علوم انسانی و بالخصوص در دانشگاه‌های آزاد نیز رسالت را بر عهده گرفته و بسیار جدی دنبال می‌کنند.

بحث در این زمینه بسیار است، هر ادعایی باید جداگانه بررسی شود؛ صرف ادعا نیز قابل قبول نیست، بلکه باید ادله اقامه شود و آن دلایل نیز مورد مطالعه قرار گرفته و نقد شوند. مباحث نظری و اعتقادی را نمی‌شود با تبلیغ، جو سازی، شانتاژ، فرافکنی و ... به اثبات رساند. در هر حال بحث در این خصوص بسیار است، اما برای این که سبکی این ادعای هدفدار معلوم شود، فقط به چند نکته اشاره می‌شود:

الف - از کجا فهمیدند که قرآن کریم، مخلوطی از وحی و سخنان پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) است؟ آیا بخش وحیانی این به آنها نیز وحی شده و یا توسط فرشتگان برایشان بازخوانی شده که فهمیدند مخلوط است؟

ب - مگر تمام قرآن به پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) نازل نشده و توسط ایشان به بقیه ابلاغ نگردیده است؟ مگر ایشان سخنان دیگری که تحت عنوان حدیث مطرح است را بیان نموده است؟ پس ما از کجا فهمیدیم که کدام وحی است و کدام حدیث؟ غیر از بیان و تفکیک شخص ایشان، دلیل دیگری هم داریم؟ حال چطور تشخیص دادیم که برخی از فرازهای قرآن نیز وحی نیست؟

د - از کجا فهمیدند که درست همان فرازهای مؤثر در ساختار شخصیت فردی و اجتماعی و به ویژه سیاسی و حکومتی، مثل عصمت، وجوب اطاعت، تبعیت، الگوپذیری، ولایت و ... وحی نیست؟!

چطور تشخیص دادند که مثلاً «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» وحی است یا خیر از معاد و امر به بندگی او وحی است، اما آیه‌ی تطهیر یا آیه‌ی ۲۲ از سوره‌ی آل عمران که می‌فرماید: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» وحی نیست؟ و چه کسی قابلیت و رسالت تشخیص آیات وحی و یا افزوده‌های آن را به آنان داده است؟ ملاک تشخیص و تفکیکشان چیست؟

حالا مثلاً آقای سروش گفت: بخش عصمت و اطاعتش وحی نیست - سپس آقای دیگری گفت: به نظر من بخش طهارتش وحی نیست - آقا یا خانم دیگری گفت: به نظر من احکام جهادی و حکومتیش وحی نیست - دیگری گفت: به نظرم اخبار بهشت و جهنمش وحی نیست و ...؛ چه باید کرد و چه می‌شود؟

ه - آیا وقتی در قالب کلمات، اصطلاحات و جملات (به اصطلاح فلسفی) بیان می‌کنند که العیاذ بالله پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، سخنان خود را به نام وحی به مردم ابلاغ و القا کرده است، معنایش اهل عصمت کبیره خواندن ایشان و نیز العیاذ بالله مقرر خواندن ایشان نیست؟

پس خوب دقت شود که کجا را هدف گرفته‌اند و دقت شود که بسیار فرق است بین «انکار عصمت» و «متهم کردن پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) [العیاذ بالله] به دروغ، افترا، فریب، هوای نفس و ...».

در این ادعاهای بی‌دلیل، چندین هدف تعقیب می‌شود که عمده‌ی آنها عبارتند از:

*** -** قداست زدایی از خدا، وحی، قرآن و اهل عصمت (علیهم السلام)؛

*** -** ایجاد انفصال عقلی و قلبی (نظری و عملی)، بین مؤمنین با خدا، وحی، قرآن و رسول (ص)؛

***- غیروحيانی خواندن قرآن کریم و بالبتع ایجاد تشکیک در کلّ قرآن؛**

***- تکذیب آیاتی که اعتقاد و عمل به آنها، منجر به تکفیر طاغوت، قیام به قسط و الگو قرار ندادن نظام استبدادی سلطه می‌گردد.**

***- الگوزدایی وحيانی در تمامی شئون زندگی [اعم از اخلاقی، رفتاری، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ...]، برای فراهم سازی الگوبذیری از غرب و نظام سلطه.**

***- ... و در یک کلام، گرفتن خدا، ایمان، اسلام، قرآن و اهل عصمت (علیهم‌السلام) از مردم.**

و - خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که عده‌ای از کفار سعی دارند بین خدا و رسولان جدایی بیاندازند و بعد بگویند که پس ما به برخی از آیات (که به نظر خودمان وحی است) ایمان می‌آوریم و به برخی دیگر ایمان نمی‌آوریم ...، سپس یک حد وسطی را که نه خدا و دین کاملاً انکار شود و نه کاملاً مورد اعتقاد قرار گرفته و عمل شود را ترسیم می‌کنیم، یک اسلام لیبرال، اسلام تسامح و تساهل، اسلام قرائت جدید، اسلام بی‌فداست، اسلام مشکوک، اسلام قابل تفکیک، اسلام معتدل به معنای حد وسط کفر و ایمان و ... را می‌آوریم و مردم را به آن فرامی‌خوانیم، و در واقع آنان به جای پیامبر دیکته و القا می‌کنند که کدام بیان را وحی بدانید و کدام را ندانید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُقَرِّبُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَيَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (النساء، ۱۵۰)

ترجمه: همانا کسانی که خدا و پیامبرانش را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و رسولانش جدایی قائل شوند، و می‌گویند: ما به برخی ایمان داریم و به برخی نداریم، و می‌خواهند بین این دو، راهی [جدا] بگیرند.

ادعاهای جدید در خصوص وحی، تجربه‌ی شخصی بودن وحی، کم و اضافه شدن به وحی به تشخیص آورنده و ابلاغ کننده‌ی وحی و ...، که توسط دکتر سروش تدوین و طرح می‌شود و توسط عده‌ای مشابه، به صورت هدفمند ترویج می‌گردد، ترجمه و برگردان بومی و اسلامی اندیشه‌های پست مدرن و نیز مصداق کامل و روشن آیه‌ی مذکور می‌باشد.

آنها نمی‌خواهند اقرار کنند که ما اساساً به خدا، رسول، وحی، قرآن و اسلام هیچ اعتقادی نداریم، چرا که آن وقت بین آنها و مسلمانان فاصله می‌افتد و نمی‌توانند مناقق‌وار از درون علیه اسلام و مسلمین کار کنند و اهداف خود و فرماندهانشان را محقق نمایند، لذا از این طرق وارد می‌شوند.

سوال ۲۴: اگر این حروف مقطعه در قرآن رمز بین خدا و پیغمبر اسلام بوده، پس چرا در قرآن ذکر شده است و بین خدا و پیغمبر سکرته باقی نمانده، در غیر این صورت بایستی رمز گشایی می شد که هنوز رمز گشایی نشده است. (مهندسی/IT/ایلام) (۱۸ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قرآن کریم، برای همه نازل شده است، هم برای پیامبر اکرم و هم برای اهل بیتش (صلوات الله علیهم اجمعین)، هم برای اولیاء الله، هم برای مردم عادی و هم برای عوام؛ پس با حروف مقطعه، علمی انتقال یافته است، لذا اگر ما چیزی را ندانستیم، جایز نیست بگوییم: پس چرا نازل شد. برای اهله نازل شد تا هادی ما باشند.

معجزه‌ی آخرین پیامبر (صلوات الله علیه وآله)، که برای جهانیان در همه‌ی زمان‌هاست، از سنخ علم، بیان، کتاب و کلام است. علم و بیان و کلام نیز ظاهر و باطن و سر و آشکار دارد. در تمامی علوم چنین است و امروزه بیش از هر زمانی علمی با حروف مقطعه یا حرف رمز منتقل می‌گردند، به ویژه در عرصه‌ی IT.

قرآن کریم، سراسرش علم است، تمامش ظاهر است، در عین حال تمامش باطن و سرّ است، یعنی ظاهرش باطنی دارد و باطن آن باطنی دارد و غواصان اقیانوس علم، هر کدام به تناسب ظرفیت و توان خود، در اعماق آن سیر می‌کنند. لذا نه تنها حروف مقطعه، بلکه حتی آشکارترین و تکراری‌ترین آیه که «بسم الله الرحمن الرحیم» باشد نیز دارای اسرار فراوانی است که بر هر کسی مکشوف نمی‌گردد. چنانچه امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«سِرُّ الْكُتُبِ الْمَنْزِلَةِ فِي الْقُرْآنِ وَ سِرُّ الْقُرْآنِ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ سِرُّ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ جَمِيعِ مَا فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا فِي بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ فِي النَّقْطَةِ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ وَ اَنَا النَّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ» (بیان الآيات جیلانی، ص ۲۲ و ۲۳)

ترجمه: سرّ کتب نازل شده در قرآن است و سرّ قرآن در فاتحه کتاب (سوره‌ی حمد) است و سرّ فاتحه کتاب در [آیه‌ی] بسم الله الرحمن الرحیم [آن] است و سرّ بسم الله الرحمن الرحیم، در باء بسم الله است و جمیع آنچه در باء بسم الله است، در نقطه‌ی زیر آن باء است و من نقطه‌ی زیر باء هستم.

پس از این مقدمه به چند موضوع دیگر نیز باید دقت شود:

الف - قرآن کریم، همان گونه که نازل شده است، به مردم ابلاغ شده است. لذا اگر به پیامبرش فرمود: «قل هو الله...» او نیز به مردم ابلاغ نمود «قل هو الله...». پس اگر حرفی به رمز بیان شد، لازم بود مردم بدانند که علمی نیز بین خدا و نبی‌اش (ص) به سرّ و رمز بیان می‌شود.

ب - حروف مقطعه در ابتدای ۱۹ سوره آمده است و جمعاً ۷۸ حرف است که با حذف مکررات، ۱۴ حرف می‌شود. - حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، برخی یک حرفی است، مانند: ن و ق - بعضی دو حرفی هستند مانند: طس، یس، طه و حم - برخی سه حرفی هستند، مانند: الم، الر، و نیز طسم - بعضی چهار حرفی هستند مانند: "المص" - و برخی پنج حرفی هستند، مانند: "کهیصص" و "حم عسق".

بعضی از دانشمندان خوش ذوق، کلمات مکرر را حذف کرده و با باقی مانده جمله سازی کرده و گفته‌اند که از مجموع آنها هیچ جمله‌ی معنادار و منطبق با فرهنگ قرآنی نمی‌شود ساخت، به جز «صراط علی حق نمسکه - راه علی حق است ما به آن چنگ می‌زنیم».

ب - البته در خصوص حکمت‌های حروف مقطعه، که سرّ یا اسرار نامیده می‌شوند، نقل بسیار است، مثل این که اسم همان سوره است - یا - این حروف به منزله‌ی خلاصه و پیام اجمالی محتوای سوره است - یا - خداوند می‌خواهد بگوید که قرآن از جنس همین حروف الفبا است که روزمره با آن سر و کار دارید اما از آوردن مثل آن ناتوان هستید، پس بفهمید که این کلام از ناحیه‌ی خداوند است - و یا - در بسیاری از سوره‌ها، پس از حروف مقطعه، آیه‌ی بعدی در مورد قرآن و نزول وحی است و...؛ اما اصلاً چنین نیست که هیچ سرّی از

اسرار حروف مقطع، برای عموم گفته نشده باشد؛ بلکه رمزگشایی‌های بسیاری صورت گرفته و بیان شده که همان‌ها نیز دارای ظاهر و باطن و سرّ و آشکار هستند. به عنوان مثال، به چند بیان اشاره می‌گردد:

ب/۱: طبق احادیث وارده، نون (ن) و یاسین (یس)، از اسم‌های شخص حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) در قرآن کریم می‌باشد و بر همین اساس حتی مفسرین مذاهب بیان داشته‌اند که «سلام علی آل یاسین» سلام بر آل محمد (علیهم‌السلام) می‌باشد؛ چنانچه فخر رازی، آن را به نقل از مفسرین به ابن عباس رسانده و می‌افزاید که مقصود از آل یاسین، همان آل پیامبر اکرم (علیهم‌السلام) می‌باشند.

(تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۶۳)

ب/۲: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، خطاب به سیده النساء العالمین فرمودند: «أَنَا الْخَوَامِيم»، یعنی حامیم (حم)‌های قرآن کریم من هستم. (المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۱۸)

ب/۳: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، در خطبه‌ای معروف به «نورانیت»، معارف ژرفی در «امام‌شناسی و علی (علیه‌السلام) شناسی» خطاب به ابوزر و سلمان (ره) بیان می‌دارند که یکی از فرازهای آن به شرح ذیل می‌باشد:

«نعم یا سلمان و یا جندب و صار محمد یس والقرآن الحکیم [یس]، و صار محمد ن والقلم [القلم]، و صار محمد طه ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی [طه]، و صار محمد صاحب الدلالات، و صرت أنا صاحب المعجزات والآیات ...»

ترجمه: آری ای سلمان و ای جندب!

حضرت محمد «یس والقرآن الحکیم» شد و حضرت محمد «ن والقلم» شد و حضرت محمد «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» شد و حضرت محمد صاحب دلالت‌ها و راهنمایی‌ها شد و من صاحب معجزات و نشانه‌ها شدم.

ب/۴: از ابن عباس نقل شده است که مراد از «الم» در سخن خدا آن است که «انا الله أعلم» و همچنین در مورد «المص» (انا الله افضل) و نیز در مورد «الم» (انا الله أری).

یک روایت:

در معانی الاخبار از سفیان توری نقل شده است که من به جعفر بن محمد حضرت امام صادق (علیه‌السلام) عرضه داشتم: یابن رسول الله معنی کلمات از کتاب خدا چیست؟ «الم - المص - الر - المر - کهیص - طه - طس - طسم - یس - ص - حم - حمعسق - ق - ن»

حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «و اما «الم» که در اول سوره‌ی بقره است یعنی منم خدای سلطان «انا الله سلطان» و اما «الم» که در اول سوره‌ی آل عمران است معنایش «انا الله المجید» (منم خدای مجید) است و اما معنای «المص» یعنی «انا الله المقتدر الصادق» (منم خدای مقتدر صادق) و اما معنای «الر» اینست که «انا الله رؤوف» (منم خدای مهربان) و اما معنای «الم» این است که «انا الله محیی و رزاق» (منم خدای زنده کننده و روزی دهنده). و اما معنای «کهیص» یعنی «انا الله هادی و ولی و صادق الوعد» . و اما معنای «طه» خود یکی از اسماء پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است و معنای آن «یا طالب الحق و هادی الیه» (ای طالب حق و و هدایت کننده به سوی آن) می‌باشد. و اما «طس» یعنی «انا طالب السميع» (منم طالب شنوا) و اما «طسم» که معنی آن اینست: «انا الطالب السميع المعید» (منم خدای طالب و شنونده و معید) و اما «یس» یکی از اسم‌های رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است و معنای آن اینست: یا «سامع الوحی و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم» (ای شنوای وحی قرآن کریم به درستی که تو قطعاً از فرستادگان خدایی که بر راه راست و مهین آنی). و اما «ص» نام چشمه‌ای است که از زیر عرش می‌جوشد و همین «صاد» بود که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در شب معراج از آن وضو گرفت و اما «حم» معنایش «حمید و مجید» است. و اما «حم عسق» معنایش حلم مٹیب و ثواب دهنده و علم و سمیع و قادر است و اما «ق» نام کوهی است که محیط بر زمین است و سبزی آسمان هم از آن است. و اما «ن» نام نهری است در بهشت.

سوال ۲۵: می‌دانیم خداوند در قرآن به انسان فرموده است راجع به دین‌تان اول تحقیق کنید بعد ایمان آورید در اینجا سوالی پیش می‌آید مابقی تحقیق کردیم اما بعضی از آیات قرآن با عقل بشر سازگار نیست مثلاً به عرش رفتن پیامبر (ص) و... در مقابل اینگونه سوالات چه جوابی داریم؟ (۲۲ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

فرموده حتماً تحقیق کنید و نفرموده اول تحقیق کنید و بعد ایمان بیاورید، چرا که اساساً «ایمان» پس از یک باور حتماً ایجاد می‌شود. حتی اگر ایمان به باطل باشد.

انسان باید دینش را «به تحقیق» بفهمد، یعنی اصول اعتقادی‌اش مبتنی بر عقلانیت باشد و البته هر کسی در سطح خودش و معنایش این نیست که تا کسی در تمامی علوم، عالم نشد، نمی‌تواند دین‌دار یا مؤمن باشد. عقل و علم، دو مقوله‌ی جدای از یکدیگرند. لذا عقل پایه‌ی شناخت علمی می‌شود و چه بسا انسان عالم، عقل خود را به کار نیاندازد.

اگر این طور باشد که همه باید اول به تمامی علوم عالم شوند و بعد ایمان بیاورند، به جز پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین، هیچ کس نمی‌تواند مؤمن شود. حتی اگر ملاصدرا و بوعلی سینا باشد.

الف - دقت شود که نه تنها در دین، بلکه در هر امری اصولی وجود دارد و فروعی که منطبق با آن اصول است و یا به آن برمی‌گردد. ریشه‌ی هر اصلی از اصول نیز با عقلانیت شناخته شده و مورد رد یا قبول واقع می‌گردد و البته به نور علم، روشن و تقویت نیز می‌شود.

به عنوان مثال: ضرورت سلامتی، حکم عقل است - کوخ، انیشتاین و زکریای رازی هم این را می‌دانند و یک بی‌سواد پشت کوهی هم می‌داند. ضرورت حفظ سلامتی و نیز دور کردن مخاطرات نیز حکم عقل است. پس بر اساس یک استنتاج عقلی، ثابت می‌شود که اگر انسان به یک مسکن نیازمند است، آن مسکن باید متزلزل نباشد تا روی سرش آوار نشود و سلامتی‌اش را به مخاطره نیاندازد. همین عقل حکم می‌کند که پس، خانه‌سازی باید اصولی برای خود داشته باشد که امور دیگر نزد آن فروع هستند. همین عقل نیز حکم می‌کند که اگر آن اصول را می‌دانی، خودت بر اساس علمی که داری عمل کن و اگر نمی‌دانی کسب علم کن و اگر نمی‌توانی یا نمی‌خواهی، به اهلش (مهندس یا معمار) رجوع کن، حالا اگر کسی به حکم عقل چنین نمود، با تحقیق مهندس یا معمار متخصصی را شناخت و به او رجوع کرد، اما پرسید: همه‌ی اینها قبول، اما من نمی‌دانم که این تیرآهن چگونه درست شده است؟ یا حالا که درست شده، چرا اگر به این شکل باشد، زیرینا را استوار می‌سازد؟ اصلاً سنگ آهن چیست یا ذوب آهن چگونه انجام می‌شود یا قوانین مهندسی زاویه، وزن، جاذبه، اهرم و ... کدام است؟ پاسخ چیست؟

ب - در علوم و از جمله علوم دینی نیز اصول و فروعی وجود دارد و هر فرعی می‌تواند برای محقق و متخصص آن یک اصل باشد که خود نیز فروعی دارد.

به عنوان مثال: حقانیت خدا، پیامبر و وحی (کتاب) باید با عقل به اثبات رسد - حقانیت معاد و بازگشت اعمال و بروز نتیجه‌ی آن نیز باید با عقل به اثبات رسد، اما اگر کسی پرسد: من با عقل به حقانیت خدا، پیامبر، وحی و قرآن پی‌بردم، اما راه تحقیقی ندارم که بدانم درخت زقوم در جهنم چیست و از چه درست شده است و چگونه به انسان خورانده می‌شود؟ یا معراج چگونه اثبات می‌شود؟ پاسخ چیست؟ لذا شاهدیم که وقتی راجع به روح سؤال می‌شود، خداوند متعال ابتدا تعلیم می‌دهد که مربوط به «عالم امر» است و نه عالم خلق، یعنی مثل نطفه و علقه و مضغه، به دنبال شناخت آن نباشید، و سپس متذکر می‌گردد که انسان از «علم» بهره‌ی اندکی دارد. به عقل می‌فهمد، اما نمی‌تواند به همه چیز اشراف علمی پیدا کند:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الإسراء، ۸۵)

ترجمه: و درباره‌ی روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.

پس اگر با عصای علم به چگونگی چیزی نرسیدیم، نمی‌توانیم بگوییم که با عقل سازگاری ندارد. بدیهی است که حقانیت «معجزات انبیاء (علیهم‌السلام)»، با عقل قابل اثبات است، اما اگر کسی به لحاظ علمی می‌دانست که چگونه انجام می‌شود؟ خودش هم انجام می‌داد و دیگر معجزه نبود. فرمود خداست که زنده می‌کند و می‌میراند و برمی‌خیزاند، حالا یکی بپرسد: چه گونه؟ این دیگر علم و قدرت و مشیت الهی است، اگر بیان داشته باشد، انسان می‌فهمد چگونه؟ اما اگر بیان نداشته باشد، انسان نمی‌فهمد و نمی‌تواند بگوید: «چون علمش در من حاصل نشد، پس با عقل سازگاری ندارد»، چرا که عقل این حقیقت را به اثبات می‌رساند.

ج - بدیهی است که این فروع، به آن اصول برمی‌گردد، یعنی می‌گویند: اگر به حقانیت قرآن کریم پی بردی، بسیاری از مطالب آن استدلال است، بسیاری پند و اندرز است، بسیاری تذکر است، بسیاری دستورات عمل‌هایی است که شاید به چرایی آن پی ببری و یا نبری و بسیاری نیز «خبر» است. پس اگر با عقل دریافتی که «مخبر» صادق است، با حکم همان عقل درمی‌یابی که «خبر» نیز صادق است، هر چند که علم و به ویژه علم تجربی، به آن راهی نداشته باشد.

اما اگر در نیافتی که وحی حق است، نباید از درخت زقوم یا چگونگی معراج آغاز کنی، چرا که اصل برای ذهن تو حل نشده تا فرعش حل شود.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۶: در زمان همه انبیای الهی و از جمله آخرین آنها، ظلم و جور بسیار بود، آیا در زمان ظهور آخرین امامان (ع)، باز هم کشمکش بی‌عدالتی در قلب آدمها هست یا بی‌عدالتی‌ها در جامعه تمام می‌شود؟ (دیپلم انسانی/فانمشور) (۲۴ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

انسان دارای بُعد روحانی و بُعد جسمانی است و همین دلیل از ویژگی‌های ملکوتی تا حیوانی را دارا می‌باشد، هم به او عقل داده شده است تا بشناسد، و هم قلب داده شده است تا بفهمد و دوست داشته باشد و هم نفس داده شده است تا نیازهای بدن حیوانی را دریابد و مرتفع نماید. لذا تا انسان هست، از تمامی این ویژگی‌ها که هیچ کدام نیز نه تنها بد نیستند، بلکه موهبت الهی و لازمه‌ی وجود و تکامل می‌باشند، برخوردار خواهد بود. منتهی مهم این است که نفس حیوانی انسان، بر عقلش مسلط نگردد، مهم این است که عقلش محجوب و مدفون نشود، مهم این است که قلبش تیره و تار نگردد تا نور فطرت متساعد گردد و مهم این است که نفس نیز تحت کنترل آدمی باشد، نه این که آدمی تحت فرمان نفسش برود و عبد و عبید او باشد.

الف - لازمه‌ی رشد و تکامل انسان و جامعه‌ی انسانی این است که این انسان چند بُعدی، بتواند عدالت را ابتدا در مملکت وجود خودش حاکم نماید و نگذارد که به خودش ظلم کند.

عدالت یعنی، قرار دادن هر چیز در جای خودش، یعنی عقل و قلب و نفس، هر کدام در جایگاه خود قرار گرفته باشند و همه ابزاری باشند که به صورت صحیح، درست و کامل، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

از این رو فرمود: تمامی انبیا را فرستادم، یعنی در کنار عقل و بدیهیات اولیه‌ی عقلی و نیز قلب و گرایش‌های فطری و الهامات بدی و خوبی به قلب‌ها که درونی است، وحی را نیز فرستادم و یک اسوه و الگو از انسان کامل را نیز در هر زمان برایتان قرار دادم، تا با تبعیت از او، بتوانید عدالت را در وجود خودتان و سپس در جامعه‌ی خودتان محقق نمایید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند ...

بدیهی است که این «قیام به قسط» و برقراری «عدالت» به مفهومی که قید شد، ابتدا باید در مملکت وجود هر شخصی استقرار یابد و اگر هر کسی در وجود خود عادل شد، عدل و عدالت در جامعه نیز محقق می‌گردد؛ و اگر انسان به خود ظلم کرد، می‌شود «انسان ظالم» که در جامعه نیز ظلم خواهد کرد.

ب - اما بسیاری از نوع بشر به خدا، معاد، پیامبر، وحی و امام حق (ولایت) ایمان نیاوردند، از نفس حیوانی تبعیت کردند و دچار سرکشی (طغیان) شدند. این سرکشی و طغیان همان «ظلم» بود که جوامع بشری را نیز به ظلم کشانده است.

زمان ظهور:

اما در زمان ظهور حضرت حجت (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، ابتدا ظلمی که از قبل بر نفوس انسان‌ها و جوامع حاکم شده بیداد می‌کند. این طور نخواهد بود که مستکبرین و ظالمین، به راحتی کنار کشیده و همه سلطه‌ی خود را دو دستی تقدیم حضرتش (ع) نمایند، بلکه علیه او لشکرکشی‌ها می‌کنند و جنگ‌های بزرگ و وسیعی به راه می‌اندازند و بالتبع ظلم‌ها می‌کنند؛ اما بیداری مردمان (اذهان عمومی)، که از ظلم و جور نیز خسته و بی‌تاب شده‌اند، سبب می‌گردد تا فوج فوج به او بگروند و وارد دین خدا شوند.

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (النصر، ۲)

ترجمه: و ببینی که مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند.

این بیداری اسلامی عمومی نیز سبب سقوط قدرت‌های شیطانی و متکی به زر و زور و تزویر می‌شود و حکومت اسلامی در سرتاسر جهان استقرار می‌یابد. حکومتی که در زمان هیچ یک از انبیا و اوصیا و اولیای الهی محقق نگردیده است.

ج - حکومت عدل اگر در یک شهر و دیار (مدینه یا کوفه) و یا در یک کشور (سرزمین حجاز یا ایران) باشد، از گزند ظلم دیگران در امان نخواهد بود، اما اگر این حکومت جهانی شد، ظلم ریشه کن می‌شود.

به هنگام استقرار چنین حکومتی است که عدالت گسترش می‌یابد، مبادی «خوف» و ترس مردم در سرتاسر جهان «از ظلم استکباری طواغیت یا فرهنگ، اقتصاد، معیشت و ...»، همه مبدل به «امنیت» می‌گردد، باید و نبایدهای صاحبان زر و زور کنار می‌رود و دین خدا [اسلام] حاکم می‌گردد و بالتبع بندگی غیرخدا که منشأ اصلی هر ظلم فردی و اجتماعی است، از بین می‌رود و عدالت جهانی می‌گردد؛ این وعده‌ی خدا به مؤمنین و اهل عمل صالح است و وعده‌ی خداوند متعال نیز حق است. البته باز هم ممکن است کسانی پیدا شوند که کفر ورزند، اما آنها دیگر فاسقان هستند و راه به جایی نمی‌برند و به سرعت به سزای فسقشان می‌رسند:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التور، ۵۵)

ترجمه: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بپیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، (در آن هنگام) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند.

سوال ۲۷: چندی پیش آقای (به نام دانشمند) حدیثی خواندند مبنی بر این که امام زمان (عج) نایب ندارند! پاسخ چیست؟ (۲۵ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

با شخص و نام او کاری نداریم و با این که آیا شخصی به نام آقای دانشمند چنین گفته‌اند یا نگفته‌اند یا منظورشان بیان دیگری بوده است نیز کاری نداریم، اما هر کس که به همین معنای ظاهری که فهم می‌شود، مدعی گردیده و بگوید: «امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نایب ندارند»؛ خوش‌بینانه‌اش این است که علم ندارد و بدبینانه‌اش این است که غرض و مرض دارد. بالاخره از این افراد نیز در طول تاریخ زیاد بوده و هستند که اهداف تعیین شده‌ای دارند و با سوءاستفاده از دانسته‌ها یا نادانسته‌های مردم عادی و نیز خوش‌آمدها یا ناخوشایندهای نفس آنان، مطالبی عنوان می‌کنند تا ایجاد اعوجاج و انحراف نمایند.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره، ۱۰)

ترجمه: در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.

در هر حال کاری نداریم که گوینده از روی جهل و نادانی چنین گفته است و یا خدایی ناکرده غرض و مرض و بغضی دارد و اهدافی را تعقیب می‌کند، بلکه سؤال را صرفاً به عنوان یک سؤال در نظر گرفته و به بیان پاسخ می‌پردازیم.

الف - نایب یعنی جانشین؛ یعنی کسی که به نیابت از کسی، کاری را انجام می‌دهد. پس اگر کسی احکام اسلام را با اتکا به آموزه‌های اهل عصمت (علیهم‌السلام) فهم، استنباط، استخراج و بیان نمود، در این امر نایب امام (علیه‌السلام) می‌باشد. هر چند عده‌ای خوششان نیاید.

مردم نیازهای متفاوتی به «امام معصوم (علیه‌السلام)» دارند. برخی از نیازها، جز توسط امام و به دست ایشان مرتفع نمی‌گردد و برخی دیگر توسط نایبان نیز قابل اجرا و حل می‌باشد. این دسته از امور از زمان پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) تا کنون، توسط نایبان انجام شده است، پس امام نایب ندارند، سخن باطل و غلطی می‌باشد.

ب - چه امام معصوم (علیه‌السلام) حاضر و در میان جمع باشند و چه غایب از نظرها باشند، همگان به ایشان دسترسی ندارند، پس ارتباط آنان با امامشان چگونه بوده و امورشان چگونه رتق و فتق می‌گردیده؟

آیا تک تک امامان حاضر در امور مختلف نایبانی معرفی نکردند و نفرمودند: هر گاه به ما دسترسی نداشتید به آنها رجوع کنید؟ خُب حالا تکلیف امت امام زمان (علیه‌السلام) چه می‌شود؟ آیا ناگهان کلیه ارتباطات مردم با امامشان به صورت کامل قطع می‌شود و همه رها می‌شوند؟!

ج - پس نه تنها دلیل عقلی برای این که مدعی شوند امام زمان (علیه‌السلام) نایب ندارند، وجود ندارد، بلکه اساساً این سخن مغایر با عقل سلیم خداشناس و آشنا با حکمت الهی در هدایت می‌باشد.

و اما دلایل نقلی چه می‌گوید؟ آیا لفظ «نایب امام» که در تشیع به علما و فقها اطلاق می‌شود، یعنی مردم به هنگام عدم دسترسی به امامشان باید به آنان رجوع کنند، طبق آموزه‌های اسلامی هست یا خیر؟

مگر امام صادق (علیه‌السلام) نفرمودند: «العلماء ورثة الانبياء؛ علما وارثان انبیا و پیامبران الهی هستند.»

(کافی ج ۱، ص ۱۳۳)

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) از قول پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نقل می‌کنند که سه بار فرمودند: «اللهم ارحم خلفایی؛ خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خود قرار ده!»؛ پرسیدند: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: «الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَ يَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي»؛ کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث مرا روایت می‌کنند و سنت مرا به مردم می‌رسانند. (معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۳۷۵)

مگر امام حسن عسکری (علیه السلام) که اُمَّت را به تکالیف دوران غیبت آشنا و تعلیم می نمودند، نفرمودند که عوام (مردم) به فقها مراجعه کنند و از آنان تقلید کنند، آیا معنای این «نیابت» نیست؟

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشِّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ» (وسایل ج ۱۸ - ص ۹۴ و ۹۵)

ترجمه: اما هر فقیهی که خویشتن دار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند و البته این ویژگی ها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند، نه همه آنها.

و مگر مانند همین حدیث از امام صادق (علیه السلام) نقل نشده است. مگر امام زمان (علیه السلام) نفرمودند که در زمان غیبت من که دسترسی به من ندارید، به فقها مراجعه کنید، چون حجت هستند از ناحیه من بر شما؟

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاهِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ...»

(کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۴۸۵)

ترجمه: اما حوادث جدیدی که اتفاق می افتد، درباره ی آنها به روایان حدیث ما رجوع کنید! زیرا آنها حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنها هستم.

د - پس هر کس بگوید امامان (علیهم السلام) نایب نداشتند، یا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نایب ندارند، یا در غیب صغری داشتند، اما در غیبت کبری نایب ندارند و مردم را به حال خود رها کرده اند، یا جاهل است و یا واقعاً مغرض است و مأمور است تا در اذهان عمومی شیعیان ایجاد اعوجاج نماید و یک اسلام و تشیع موهوم، خیالی، رها و قطع شده از امام، فقه و فقاقت را ترویج دهد.

همه ی علما و فقهایی که دارای مشخصات بیان شده در روایت امام صادق و امام حسن عسکری علیهما السلام باشند، نایبان عام و بر حق امام عصر (علیه السلام) بوده و هستند و خواهند بود.

سوال ۲۸: آیا این حدیث پیامبر(ص) صحیح است؟ ای گروه قریش! شما مردم فارس (ایرانیان) را با شمشیر (در فتح ایران) می‌زنید تا به سوی اسلام بیایند، سوگند به خدا روزی خواهد آمد که آنها شما را برای کشاندن به سوی اسلام با شمشیر می‌زنند؟ (ادامه در متن) (۶ فروردین ۱۳۹۳)

در متن این سؤال آمده است: در نقدی که یکی از وب‌گاه‌ها بر این حدیث نوشته شده این چنین آمده: آیا محتوای چنین روایاتی در تضاد کامل و واضح با نص قرآن مجید نیست که مبشر و منادی آزاد اندیشی است؟ سازندگان چنین روایاتی نخست می‌خواهند دروغ ارسال اسلام به جهان با زور و ضربه شمشیر را به امضای پیامبر گرامی برسانند. اگر امروز در صحت حدیث فوق که با نص قرآن مغایرت کامل دارد، تردید کنیم چه چیز جز غرض ورزی و قوم گرایی و عرب و اسلام ستیزی را مورد تردید قرار داده‌ایم؟ آنان که به صحت چنین روایاتی اصرار دارند و تبلیغ می‌کنند که اعراب اقوام دیگر را با زور شمشیر به اسلام کشانده‌اند، آیا با خبرند که با این بیانات تا چه حد مسلمان شدگان و نه اعراب را تحقیر می‌کنند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته متن حدیث این نیست، ولی حدیثی که بیان خواهد شد، سند محکم دارد و هیچ منافاتی نیز با نص قرآن کریم ندارد. بلکه به نظر می‌رسد چنین نقد متعصبانه‌ای، اگر از روی عدم درک مطلب نباشد، سفارش حکام اعراب کنونی است، تا گفته نشود که حتی پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، در آن زمان خبر از کفرگرایی اعراب و اسلام‌گرایی ایرانیان داده است و باطل بودن جناح وهابیت و حق بودن جناح اسلام ولایی مستند به قول ایشان نگردد.

ترجمه‌ی حدیث به شرح ذیل است:

«پیغمبر اکرم (ص) درباره‌ی مردم فارس فرمود: همچنان که شما (عرب‌ها) به خاطر حمایت از دین، آنان را با شمشیر خواهید زد، دنیا منقضی نمی‌شود و به آخر نمی‌رسد، مگر این که همین ایرانیان به خاطر تازه شدن اسلام و حمایت از قرآن، و پیاده شدن دستورات آسمانی این کتاب الهی، شما را با شمشیر خواهند زد و با شما خواهند جنگید.» (بحار الانوار، ج ۵، ص ۴۶ و بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۶۸)

الف - این حدیث، یک خبر است، یا به اصطلاح یک خبر غیبی (از آینده) است که امروز تحقق آن را می‌بینیم و این تنها خبری نیست که در قرآن کریم و یا احادیث پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) در مورد آینده، جنگ‌ها و یا وضعیت ملیت‌های متفاوت و از جمله ایرانیان و اعراب نسبت به گرایش و اعتقاد به اسلام آمده است. چنانچه در ابتدای سوره‌ی روم، خبر از شکست رومیان و پیروزی مجدد آنها در جنگ با ایرانی‌ها به میان آمده است و همین‌طور است در سوره‌ی المائدة که خبر از جایگزینی ایرانی‌ها به جای اعراب، در اسلام‌گرایی می‌دهد و آن هم با چه تعاریف زیبا و ژرفی از صفات آنها که با محبت به الله جل جلاله، دوست داشتن اهل ایمان و محکم بودن علیه کفر شروع می‌شود:

«بَا أَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»
(المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند (مقابل آنها محکم هستند)، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند، این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.

مرحوم طبرسی با ذکر منابع حدیث، در ذیل این آیه می‌نویسد: «هنگامی که از رسول خدا (ص) درباره‌ی این آیه سؤال کردند، حضرت دست مبارک خود را بر شانه‌ی سلمان زد و فرمود: «این و یاران او و هموطنان او

هستند.» سپس فرمود: «اگر دین (و در روایت دیگری اگر علم) به ستاره‌ی پروین بسته باشد و در آسمان قرار گیرد مردانی از فرزندان فارس آن را در اختیار خواهند گرفت.»

و البته آیات بسیار دیگری وجود دارد که بنابر احادیث معتبر در تشیع و تسنن، به این جابجایی تصریح دارد. چنانچه در ذیل آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل آمده است:

«إِلَّا تَتَفَرُّوا يَعْذِبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (التوبه، ۳۹)

ترجمه: اگر بسیج نشوید [خدا] شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند و گروهی دیگر به جای شما می‌آورد و به او زبانی نخواهید رسانید و خدا بر هر چیزی تواناست.

حدیث: گروهی از یاران رسول خدا^(ص) گفتند: یا رسول الله، این مردمی که خداوند آنان را در کتاب خود یاد کرده است چه کسانی هستند؟!

حضرت^(ص) دست مبارکش را به پای سلمان که در کنار رسول خدا^(ص) نشسته بود، زد و فرمود: «این، قبیله‌اش و هموطنانش هستند.» سپس فرمود: «قسم به پروردگاری که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست، اگر «ایمان» به ستاره‌ی پروین آویخته باشد، مردانی از مردم «فارس» آن را در اختیار خواهند گرفت.» (نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۶ و بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۶۸)

در صحیح ترمذی که از معتبرترین کتب اهل سنت است، ذیل آیه‌ی «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الجمعة، ۳) - و [نیز بر جماعت‌هایی] دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و اوست ارجمند سنجیده‌کار» چنین آمده است:

رسول خدا^(ص) سوره‌ی جمعه را هنگام نزول، بر اصحاب می‌خواند تا به این آیه‌ی شریفه رسید: [وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ - و دیگریانی که هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند.] مردی گفت: یا رسول الله، اینها چه کسانی هستند که هنوز به ما ملحق نشده‌اند؟ حضرت به او جواب نداد، راوی گفت: سلمان در میان ما بود، حضرت دست مبارک خویش را بر سلمان نهاد و فرمود: «به خدایی که جان من در دست قدرت اوست اگر ایمان در میان ستاره‌ی پروین و در آسمان‌ها باشد، مردانی از این گروه بدان دست خواهند یافت.»

(صحیح ترمذی، ج ۵ - قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۹۸)

ب - پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، شخصاً برای پادشاه ایران، خسرو پرویز، نامه‌ای نوشتند که در آن آمده است:

«نامه‌ای است از محمد رسول خدا به سوی کسرای بزرگ زمامدار مردم فارس. سلام خدا بر کسی که از هدایت راهنمایان پیروی نماید و به خدا و فرستاده‌ی او ایمان بیاورد و به یکتایی خداوند و این که شریکی ندارد و این که محمد^(ص) بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست گواهی دهد.

من تو را به سوی خداوند تبارک و تعالی دعوت می‌نمایم که فرستاده‌ی خداوند به سوی تمام مردم هستم تا کسانی را که روانی پاک و دلی زنده دارند، انذار کنم و حجت و بیان خداوند بر کافران ثابت گردد. اسلام بیاور تا سالم بمانی. اگر از پذیرش اسلام امتناع ورزی، گناه همه‌ی ملت به گردن تو خواهد بود.»

در هر حال حمله‌ی اعراب، اگرچه بیشتر به قصد کشورگشایی و رسیدن به غنایم بود، اما به نام اسلام و به بهانه‌ی گرایش مردم فارس به اسلام و آزار و اذیت آنان توسط حکومت انجام گرفت. پیامبر اعظم^(صلوات الله علیه و آله) نیز خبر دادند: «هر چند به زودی شما به نام اسلام به روی ایرانیان شمشیر می‌کشید، اما دیری نمی‌گذرد که آنان برای اسلام راستین با شما می‌جنگند.»

بدیهی است که هیچ یک از این دو جنگ، به معنای ترویج اسلام به زور شمشیر نیست که با آزادی اندیشه یا اعتقاد منافات داشته باشد، بلکه جنگ‌های دفاعی از اسلام و مسلمین و بشریت است. وقتی ایرانیان به خاطر گرایش به اسلام ناب محمدی^(صلوات الله علیه و آله) مورد ظلم و تهاجم همه جانبه قرار می‌گیرند و اعراب نیز با گرایش به وهابیت ساخته شده توسط فراماسون انگلیس، با امریکا و اسرائیل و صهیونیسم بین‌الملل همراه می‌شوند، تردیدی نمی‌ماند که این دو گروه مقابل یکدیگر خواهند ایستاد. ندای ایرانیان، اسلام‌خواهی و ندای آن دسته از اعراب، کفر می‌باشد. همان‌طور که امروز نمودهای آن را به خوبی شاهدیم.

سوال ۲۹: آیا درست است که وقتی خدا حضرت آدم را از بهشت راند قریب به سیصد سال به توبه گذراند و حضرت جبریل دعایی به حضرت آدم یاد داد؟ اگر درست است متن آن دعا را ارسال کنید لطفاً - و آیا این دعا در قرآن ذکر شده یا نه لطفاً منبع آن را ذکر کنید. (دیپلم اقتصاد) (۸ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این که سیصد سال توبه نموده‌اند یا کمتر یا بیشتر نمی‌دانیم، هر چند که می‌دانیم انبیای الهی همه «تواب» بودند و تمام عمر در حال توبه بودند.

البته دقت شود که معنای توبه این نیست که حتماً انسان مرتکب خطا و معصیتی شده باشد، بلکه توبه یعنی بازگشت. چنانچه «تواب» به معنای زیاد بازگشت کننده، از اسامی حق تعالی است، چرا که بسیار نظر رحمانی خود را به بندگان و حتی بندگان معصیت کارش، باز می‌گرداند.

الف - بله، به این که خداوند کریم، دعایی جهت توبه به حضرت آدم (علیه‌السلام) یاد داد، در قرآن کریم تصریح شده است. می‌فرماید:

«فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (البقره، ۳۷)

ترجمه: پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود آری او [ست که] توبه‌پذیر مهربان است.

ب - همچنین در قرآن کریم به این که حضرت آدم (علیه‌السلام) به خداوند متعال چه عرضه داشت، تصریح شده است، هر چند که بیان نشده همین یک جمله را گفته و سپس خاموش شده است. می‌فرماید حضرات آدم و حوا علیهما‌السلام، هر دو به ظلم به خویشان اذعان کردند و گفتند:

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (الأعراف، ۲۳)

ترجمه: گفتند: پروردگارا ما بر خویشان ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیان‌کاران خواهیم بود.

چنین برمی‌آید که فهم گناه و ظلم به خود و سپس اذعان به آن و تصمیم به بازگشت و طلب مغفرت، جان توبه است. چنانچه این همان مضمونی است که حضرت یونس (علیه‌السلام) نیز برای توبه بیان داشت و مستجاب واقع گردید و به ذکر یونسیه معروف است:

«وَدَا الثُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (الانبیاء، ۸۷)

ترجمه: و ذوالنون را [یاد کن] آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در [دل] تاریکی‌ها ندا درداد که معبودی جز تو نیست منزهی تو راستی که من از ستمکاران بودم.

و حضرت موسی (علیه‌السلام) نیز به همین مضمون توبه نمود و عرضه داشت:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (القصص، ۱۶)

ترجمه: (موسی) گفت: پروردگارا! من بر خویشان ستم کردم، مرا ببخش! پس [خدا] از او درگذشت که او آمرزنده‌ی مهربان است.

و همین‌طور شاهدیم که امیرالمؤمنین در مناجات کمیل همین مضمون را عرضه می‌دارد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي»

حدیث:

اما در احادیث وارده و معتبر، به کلمات آموخته شده جهت توبه و پذیرش آن اشاره شده است، منتهی ابتدا باید به دو مسئله‌ی مهم توجه نمود:

***- معنای «کلمه یا جمع آن کلمات»،** به ویژه در ادبیات قرآنی، صرفاً لفظ یا واژه یا جمله نیست، چنانچه فرمود: حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به کلماتی آزمود و سپس به امامتش برگزید. بلکه القای کلمه در «فَتَلَقَى **أَدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ**»، القا و آموزش روح و بطن توبه (بازگشت) است و القای ملزومات آن است که از آن جمله: امید به رحمت واسعه‌ی الهی، فهم و درک ضرورت توبه، باور ظلم به خود (**ظَلَمْتُ نَفْسِي**) و مورد آن و نیز اقرار به آن نزد پروردگار عالم می‌باشد که در قالب زبان (لسان) نیز بیان می‌گردد.

***- با توجه به مقدمات فوق،** بدیهی است که توبه‌ی حضرت آدم (علیه السلام)، نه منحصر به بیان یک جمله بود و نه محدود به یک بار بیان با یک جمله‌ی مشخص بود. مضافاً بر این که طبق احادیث منقول از تشیع و تسنن، خداوند متعال به او آموخت که توبه (بازگشت) و استغفار و شامل رحمت الهی شدن، وسیله (توسل) نیز می‌خواهد، چنانچه به همه‌ی مؤمنین امر نمود که برای قرب الهی، وسیله بجویند و توسل داشته باشند:

«**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

از این رو در احادیث به بیانات گوناگون به ذکر «**ظَلَمْتُ نَفْسِي**» با توسل به اهل بیت (علیهم السلام) توسط ایشان نیز اشاره شده است که برای نمونه به ذکر دو حدیث بسنده می‌شود:

منبع شیعی:

از ابن عباس روایت شده است که: «پیامبر خدا فرمود: «هنگامی که آدم (علیه السلام) با خطایی که کرد، از بهشت اخراج شد، جبرئیل نزد او آمد و گفت: «ای آدم! خدای خود را بخوان.» (دعا کن).

گفت: «دوست من، جبرئیل؛ چگونه بخوانم؟».

گفت: «بگو پروردگارا، تو را به حق پنج نفری که آنها را در آخر زمان از نسل من می‌آفرینی، می‌خواهم که توبه‌ی مرا بپذیری و رحمت خود را بر من بگستران.».

آدم گفت: «ای جبرئیل، نام آنها را برایم بگو.».

جبرئیل گفت: «بگو: اللَّهُمَّ بِحَقِّ نَبِيكَ وَبِحَقِّ عَلِيِّ وَصِيِّ نَبِيكَ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيكَ وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَبِحَقِّ الْحُسَيْنِ سِبْطِي نَبِيكَ الْإِتْبِتِ عَلَيَّ فَارْحَمْتِي.».

یعنی: خدایا به حق پیامبرت و به حق علی، وصی پیامبرت، و به حق فاطمه، دختر پیامبرت، و به حق حسن و حسین، دو نوه‌ی پیامبرت، توبه‌ی مرا قبول کن و مرا مورد رحمت خویش قرار ده.

آدم (علیه السلام) خدا را به این اسامی خواند و خداوند توبه‌اش را پذیرفت. «(بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۳)

منبع سنی:

روایت است از ابن نجار که او از ابن عباس روایت می‌کند که گفت:

من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پرسیدم آن کلمات کدام کلمات بودند که خداوند به حضرت آدم آموخت و توبه‌ی او را پذیرفت؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

حضرت آدم خدا را صدا زد به حق محمد، و علی، و فاطمه، و حسن، و حسین توبه‌ی مرا بپذیر؛ پس بعد از آن خداوند توبه‌ی حضرت آدم (علیه السلام) را پذیرفت. (تفسیر درالمنثور جلال الدین سیوطی ص ۲۲۴)

سوال ۲۰: «ربنا اتنا فی الدنيا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار»، آیا درحسنة آخرت عذابى هست که درخواست ایمنى از آتش درپى دارد؟ (لیسانس ادبیات فارسی/تبریز) (۱۱ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شاید به معنا، مفهوم و منظور آیهی کریمه درست توجه نشده است. آیهی مورد بحث و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (البقره، ۲۰۱)

ترجمه: و برخی از آنان گویند: پروردگارا، به ما در دنیا نیکی و در آخرت نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش (دوزخ) نگاه دار.

بنابراین انسان مؤمن در این دعا، حاجات خود را به صورت کلی و مطلق، در سه فراز به ربّش عرضه می‌دارد:

***- خدایا! در دنیا به من نیکی عطا کن؛**

***- خدایا! در آخرت به من نیکی عطا کن؛**

***- خدایا! مرا از آتش جهنم نگاهدار.**

پس دقت شود که بیان نشده «خدایا مرا از آتش حسنه‌ی آخرت بازدار»، که سؤال شود «مگر حسنه هم آتش دارد؟».

در فارسی خودمان نیز همین طور است. اگر گرفتاری به کریم و خیرى رجوع کند و بگوید: «به من مالی بده - در سر رسید و موعد نیز آن را بر من ببخش و نیز مرا به فشار یا زندان نیانداز»، دیگر گفته نمی‌شود که مگر در بخشش فشار یا زندان است که او چنین می‌گوید؟

توضیح:

همان طور که امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: در میان اعراب جاهلی که تازه مسلمان شده بودند، رسم بود که در ایام حج، پس از فارغ شدن از مناسک، دور هم جمع می‌شدند و بنابر عادات قدیمی خود، به جای شناسایی یکدیگر و گسترش دامنه‌ای ارتباط بین توانمندی‌های جامعه‌ی اسلامی که مستطیع شده بودند و گفتگوهای ارزشمند و یاد داد و ستد، از مفاخر گذشته‌ی خود می‌گفتند و با آن نسبت به یکدیگر فخر و مباهات می‌نمودند.

خداوند متعال در آیهی قبل می‌فرماید: پس از انجام مناسک حج، به جای این حرف‌ها و تفاخرهای بی‌مورد و بی‌ارزش، به یاد خدا مشغول شوید، نعمات او را بر خود یادآور شوید و حتی بیش از آن که از نیاکان یا مال و اولاد خود یاد می‌کنید، یاد خدا و نعمت‌های عطا شده‌اش بیافزید تا بفهمید که چقدر مسئولیت دارید و چه باید بکنید؟

پس از آن خداوند متعال گفتگوکنندگان در حج را به دو دسته تقسیم نموده و می‌فرماید: یک گروه فقط رونق و بسط حیات دنیوی را از خدا می‌خواهند. بدیهی است که اینان توجهی به آخرت ندارند، پس در آخرت نیز نصیبی نخواهند داشت؛ اما یک گروه دیگر، هر چند تارک دنیا و منزوی و مرتاض نیستند، اما توجه به آخرت دارند. لذا هم نیکی در دنیا را از خدا می‌خواهند و هم نیکی در آخرت را از خدا می‌خواهند و هم دور شدن از عذاب آتش را استدعا می‌نمایند:

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ * وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

(البقره، ۲۰۰ و ۲۰۱)

ترجمه: پس چون اعمال و آداب حجّتان را به جا آورید خدا را یاد کنید آن گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید یا بهتر و رساتر از آن؛ پس برخی از مردم گویند: پروردگارا، به ما در دنیا (نعمت) ده و آنان را در آخرت نصیبی نیست * و برخی از آنان گویند: پروردگارا، به ما در دنیا نیکی و در آخرت نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش (دوزخ) نگاهدار.

نکته:

حیات اخروی (آخرت) که پس از مرگ آغاز می‌شود، منحصر به بهشت و جهنم نمی‌باشد. راهی بس طولانی و سخت است. مرگ و سکرات مرگ و راحتی یا سختی آن - ورود به قبر و هول و هراس آن - تنها ماندن در قبر و دیدن بشیر و مبشر (برای مؤمن) یا نکیر و منکر (برای کافر یا مجرم) - باز شدن دری از درهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم - ورود به بهشت یا جهنم برزخی و زندگی طولانی در آن - زنده و مبعوث شدن مجدد - محشر و حضور جمیع الناس در محضر حق تعالی - گذر از صراط و عقبه‌های آن، چون نماز، روزه، صله ارحام و ... (طبق آنچه در دنیا بودیم و کردیم) - آگاه شدن به کتاب و گزارش ایمان و عمل خودمان با تمام غیب، حسرت و نگرانی از عاقبت آن و ... همه‌ی مراحل و موافق بسیار سخت و هولناک حیات اخروی می‌باشد. ممکن است کسی تمامی این مراحل را کاملاً به سختی طی کند و در نهایت نیز به جهنم رود، ممکن است کسی سختی این گذر سبب پاک شدنش گردیده و وارد بهشت شود، اما بالاخره این سختی را کشیده و چشیده است. لذا انسان عاقل و مؤمن، هم برای دنیای خود حسنه (نیکی) می‌خواهد، هم برای تمامی مراحل حیات اخروی خود حسنه (نیکی) می‌خواهد و هم برای آخر کار، دوری از آتش را درخواست می‌نماید.